١

لارية بكدوره فقه
واصول وعقائد تاليف ميرزا محمد اخبارى
چاپ نشده است

لارية
في الكلام والفقه
للميرزا محمد الاخبارى

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

1

لارية یکدوره فقه
واصول عقائد تالیف میرزا احمد اخباری
چاپ نشده است

لارية
فی الکلام والفقه
للمیرزا احمد الاخباری

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والسلام علی عباده الذین اصطفی چنین گوید بنده ... محمد بن عبد النبی بن عبد الصانع
النیسابوری الخراسانی عفی الله عنه که پوشیده نماند که مستحق ستایش و پرستش خداوندگاریست که ممکنات
را از کتم عدم بیرون آورده و خلعت هستی و حلیه عقل و حق‌شناسی و حق‌پرستی کرامت فرموده و ان من شیء
الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم و غرض غائی ایجاد ایشان بوده که خدا را شناسند و خدا را پرستند
چنانکه فرموده کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف و ما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون و امر و حکم برای اوست الا له الحکم والله یحکم بین عباده چون جناب صانع
حکیم عز اسمه جناب حبیب خود و اوصیاء معصومین او علیهم السلام را از سایر
خلق برگزیده و سبب آفرینش کرده اتباع و فرمان‌برداری او را و نایبان او را بر مکلفین
فرض کرده اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و ما آتیکم الرسول فخذوه
و ما نهیکم عنه فانتهوا ولکم فی رسول الله اسوة حسنة و من یطع الرسول فقد اطاع الله و مشار الیهم
[illegible] علی الاطلاق عصمت ایشان بوده که در احکام و اقوال و افعال [illegible] از
وحی الهی و مشیت او متغیر بوده اند و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و

ون الا ان یشاء الله پس جناب رسالت‌پناهی و خلفاء معصومین او علیه و علیهم السلام مراتب بعد یکدیگر
بر ترتیب معهود واجب الاطاعه از جانب رب معبود میباشند و چون بعد انتقال جناب نبوی صلی الله علیه و آله
در عرصه غدر کرده با حسبنا کتاب الله تقدم بر مجاهدین جستند پیشوایان معصومین که معصوب الطرف
بر روزگار عالمین بودند خانه‌نشین شدند مگر کم کمی که از صمیم قلب بذل جهد در طلب حق نموده دید بصیرتش
بنور اعتقاد امامت و عصمت و علوم و وصیت ایشان مکحل میگردید الذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلنا و هواپرستان را پرده و علی ابصارهم غشاوة موجب کوری و مهجوری مینمود تا زمان
غیبت صغری که هفتاد سال طول کشید نواب اربعه که عثمان بن سعید عمری و محمد بن عثمان
پسر او و حسین بن روح و علی بن محمد سمری رضی الله عنهم که سفرای منصوب بنص خاص بوده اند مرجع شیعه
امامیه بودند در آن ایام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی صاحب کافی که معروف به ثقة الاسلام است و شیخ
حمیری از آنحضرت عجل الله فرجه در خصوص غیبت کبری استفتاء نموده آنحضرت توقیع فرموده اند که
اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله یعنی اما حادثها که واقع
شونده است پس رجوع کنید در آن بسوی روایت کنندگان حدیث ما پس بدرستی که ایشان حجت
منند بر شما و منم حجت خدا و حجیت ایشان بحکم نظر بر حجیت احادیث ائمه معصومین امام علیه و علیهم
السلام و چون این حدیث مطلقست و اجمال دارد و حدیث دیگر بتفصیل شرایط نایب عام را فرموده اند
ینظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی
قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکم الله و علینا رد والراد علینا الراد
علی الله وهو علی حد الشرک بالله یعنی نظر میکنند متخاصمین کسی اگر بوده باشد از جمله شما [illegible]
از جمله کسانیکه بدرستیکه روایت کرده حدیث ما را و نظر کرده در حلال ما و حرام ما تمیز دادن مراتب

از دیگری و اخذ کردن هر یک از نصوص اهل عصمت علیهم السلام و شناخته باشد احکام ما را پس باید راضی شوند
باو باعتبار حکم بودن در میان ایشان پس بدرستی که من تحقیق گردانیده ام او را بر شما حاکم پس هرگاه
حکم کند بحکم ما پس نکند قبول از او پس نیست جز این که خفیف رسانیده بحکم الهی و بر ما رد کرده و رد کننده
ما رد کننده الله تعالی است و او بر حد شرک او و دن بخدا است پس واضح گشت که ممنوعیت از قبول حکم کسی که حاکم
است از طرف ائمه علیهم السلام بنص عام و در حدیث دیگر شرایط تقلید در بیان فرموده ظاهر میشود که فاسق
فاجر دعوی این منصب جلیل نموده ... گمراهی ... نشود و آن اینست و اما من کان من الفقهاء صائنا
لنفسه حافظا لدینه مخالفا علی هواه مطیعا لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه و ذلک لا یکون الا بعض فقهاء الشیعة
لا جمیعهم فان من رکب من الفواحش و القبایح مراکب فسقة فقهاء العامة فلا تقبلوا منهم عنا شیئا و لا کرامة یعنی اما کسی که
باشد از فقها حراست کننده از برای نفس خود از شرور وساوس شیطانی و اهوای نفسانی حفظ کننده باشد برای دین خود
بعمل او بعمل واجبات و مندوبات و ترک کند محرمات و مکروهات مخالفت کننده باشد بر هوای نفس خود فرمان بردار
باشد برای امر مولای و امام خود پس برای عوام است اینکه تقلید کنند او را و قبول روایت او کنند از جانب امام
و اینها که مذکور شد از اتصاف بصفات مذکوره نمی باشد مگر بعضی از فقهای شیعه نه همه ایشان پس بدرستیکه
شان اینست که کسی که مرتکب شود از امور قبیحه و فواحش اعمالهای مرتکب شدن فاسقان فقهای مخالفین از حب
جاه و دنیا و تکبر بر ابنای جنس و حسد و رشوه گرفتن و سوای اینها ... پس قبول مکنید از ایشان از جانب ما
و نیست گرامی ایشان را نزد ما و در لفظ عنا اشاره باین معنی است که رخصت در تقلید در حصول احکام ... معلوم
الشیعه بروایتست برای چنانکه حدیث خذوا ما رووا و دعوا ما رأوا ... این مطلب ... اکثر ...
روایت میکنند و بکار ... بلغت عربیه و قواعد استعمال کلام عرب را دانسته
بر اصول مصنفه در زمان ائمه علیهم السلام و اصول ماخوذه از آن داشته حدیث صحیح و ضعیف را بانواع مقرره

از مراعات قراین معنویه و لفظیه و دلایل عقلیه و نقلیه فهمیده و از اخبار صحیحه و تفسیر آیات محکمات مطلع شده و تصحیح
اصول و فروع موافق نصوص اهل عصمت علیهم السلام کرده شیوه تقوی و ورع و زهد و تخلیه از رذایل و تحلیه
نفس بفضایل خود ساخته باشد در غیبت کبری نایب امام است بنص عام در فتوی و حکم و جمعه و عید و امر و نهی و
اجرای حدود و قضا و غیر آن و چون ماخوذ از اصل کتاب محکم و سنت ائمه است حجت است در حیوة او و بعد از موت او
و عدم آن و چون محتوی بر ادله دینی در اعتقادیات است که بطریقه فقیه در حکم اقتصار بر کتاب و سنت و معلومات
از مراعات توقف و تثبت و احتیاط در حکم و عمل در مقام اشتباه و ترجیح براجح و بر پرهیز از موافقت اجماع و تطبیق
کتاب و مخالفت عامه و شهرت در روایت و کثرت رواة و اعدلیت و اورعیت و افقهیت و احوطیت ایشان ... اخذ
نموده که مجملی از اصول و فروع دین بلغت فارسی بنا بر آنچه از کلام الهی و احادیث حضرت رسالت پناه و آثار ائمه اطهار مستفاد
برای استفاده طالبان حق الیقین و سالکان مسالک ... اقدام
نموده و این وجیزه را ... موسوم ساختم و اسأل الله التوفیق فانه هو الولی الحمید   باید دانست که ایمان اعتقاد کردن
تمام آنچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورده و اقرار کردن بزبان و ... عمل با اعضا و جوارح است و اول آن اعتقاد باصول و ...
و معظم اصول دین کلمه طیبه ... اول التوحید یعنی اعتقاد کردن که پیدا کننده آسمان و زمین و آنچه بر آن و میان آنهاست
بیرون است یگانه از همه چیز است و شریکی از برای او نیست و از این چیزها و سزاوار پرستش بودن نیست و او دانا و بینا و شنوا
و توانا و حی و بیناست و هر کار را از روی اراده و اختیار محض میکند و محض موافق علم و حکمت و مصلحت میکند
و ایجاد عالم با اصول قدیمه نفرموده و او ... بر ذات کامل از همه جهات مستغنی باشد و کتابهای سماوی کلام او
و ایجاد نموده و بداء در افعال ... و حدوث ... مانند نسخ کرده در احکام ... انصرام مدت
تغییر و هیچ چیز ... بر او روا نیست و ظلم بر بندگان از او سزاوار نیست و بیزار از همه چیزها بوده و خواهد
خواهد بود و عقل را در ساحت جلال او راهی نیست   و از داران بارگاه الست عجز از این ره برده اند که ...

ودلیل بر هستی او آنست که اگر او نبودی هیچ چیز نبودی و پیدا نشدی و اگر او یکی نبودی تنازع میان خدایها افتادی
و عالم خراب شدی و اگر بزرگ دانا و بینا و توانا و حکیم نبودی نظام آفرینش برهم خوردی و خواب و بیداری و بیماری و گرسنگی
و تشنگی و اندوه و خوشحالی و جوانی و پیری و نیستی و اختلاف و اختلال بر او روا نیست ای بزرگوار همه که گفتند
تا آنکه بدیشان نهند ای از نوع کاری که بر دو حلوای تو از بر مکر بود دوم عدل یعنی جناب اقدس الهی ستم در کارها نکند
و کسی را بگناه دیگری نگیرد و هر کار بد کردن با کرده مطلق افعال تکلیفیه مجبور نکرده اند مجبور حق نکرده آلوده معاصی
نکردن خلاف برهان اختیار رسید درجز و جبر از قدر و سوا است زانکه چیزی حق جود را منکر است
و از راه عدل بر انچه وعده ثواب فرموده خلاف نفرماید و بر انچه وعید فرموده و ترسانیده اگر مصلحت باشد در بخشد
و بیامرزد و اگر خود عذاب بکند و از ظالم … بلکه … ستم کشیده از ستم کننده بستاند
و حق هیچ صاحب حقی را ضایع و تلف نفرماید سیم نبوت یعنی اعتقاد کردن بحقیقت پیغمبری صد و بیست و چهار هزار پیغمبر
و آنکه بهتر ایشان حضرت نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام اند و آخر همه ایشان پیغمبر ما است
که بهتر از جمله ایشانست پیش از همه شاهان بخود آمده هر چند که از روی ظهور آمده او ختم رسل و رب ترا معلم شد
… شریعت او در آمده و شریعتش نسخ همه شریعتها نموده و تا قیامت منسوخ نخواهد شد و باس شرع و وضع جهان مستقیم
قانون محفوظ است عالم شریعت و انبیا و اوصیا علیهم السلام افضل اهل انکه مقربان و وسایط میان خالق و مخلوق
میباشند از انحراف گوش و از انحراف زبان و کتابها که بر همه انبیا نازل شده در وعد و وعید و قصص و احکام
و حرام و حلال راستست علی الخصوص صحف ابرهیم و توریة موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قران محمد صلی الله
علیه و آله وسلم و تصدیق کردن بحضرت آدم و شیث و ادریس و شعیب و لوط و ایوب و یونس و اسمعیل
و اسحق و یعقوب و یوسف و الیاس و خضر و زکریا و یحیی و الیسع و ذا الکفل و عزیر و هرون و داود و سلیمان
علیهم السلام و اعتقاد کردن بعصمت ایشان که هیچ گناهی از ایشان سر نزده و دروغ نگفته اند و بر راستی و درستی

معجزها آورده اند و بر دعوی نبوت معجزها آورده اند چنانکه حضرت نوح طوفان آورد که همه کافران غرق شدند و حضرت
ابرهیم آتش بر او گلستان شد و عصای موسی اژدها شده جادوی جادوگران را فرو برد و داود آهن را نرم نمودی
و عیسی مرده را زنده میکرد باذن الله تعالی و پیغمبر ما معجزه همه پیغمبران را داشته و قران که علم اولین و آخرین در انست
و کسی یک آیه و یک سوره مثل او نتوانست آورد بر او نازل شده و معجزه هر پیغمبری بر طرف شده و قران که
معجزه پیغمبر ما است تا روز قیامت باقی است و در بر دارد علم اولین و آخرین و اخبار غیب چهارم امامت
یعنی اقرار کردن بحقیقت پیشوائی همه نایبان پیغمبران و عصمت ایشان خصوصا امامت دوازده امام که
خلیفه های پیغمبر آخر الزمان اند و جناب اقدس الهی در محکم قران و عصمت و فرض طاعت ایشان را برای مردم
بیان فرموده و ایشان ترجمان و تفسیر کننده کان کلام الهی اند برای همه مکلفین و بر مکلفین فرض است سؤال کردن
از ایشان و عمل کردن بفرموده ایشان هر چند از راه تقیه باشد و ما ندانیم و اعتماد کردن بر انچه شاگردان ایشان
شنیده در کتاب خود ثبت فرموده اند و انچه علماء عدول از کلام ایشان فهمیده و سنجیده بیان میفرمایند
حق و واجب العمل است و اول ایشان با آخر ایشان در صفات امامت و عصمت و آوردن معجزها و دانستن
همه علمها و منصوب بودن بنص الهی و رسالت پناهی مانند همند اول ایشان امیر المومنین ابو الحسن علی بن ابیطالب
و دویم ابو محمد حسن مجتبی و سیم ابو عبدالله حسین شهید و چهارم ابو الحسن علی زین العابدین و پنجم ابو جعفر
محمد باقر و ششم ابو عبدالله جعفر صادق و هفتم ابو الحسن اول موسی الکاظم و هشتم ابو الحسن ثانی علی بن
موسی الرضا و نهم ابو جعفر ثانی محمد بن علی تقی جواد و دهم ابو الحسن الثالث علی النقی الهادی و یازدهم
ابو محمد حسن عسکری دوازدهم ابو القاسم محمد بن الحسن صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیهم
و واجبست اعتقاد کردن بر زنده کی حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه و اینکه آنحضرت را دو غیبت
بوده یکی غیبت صغری … و انقضا … کشیده و بعد از آنکه سنه سیصد و سی هجری بوده ابتداء

غیبت کبری است که بزرگتر است تا روز ظهور و وآن خواهد شد و حال که سنه هزار و دویست و یازده
است هشتصد و هشتاد و یک سال از آن گذشته و در وقت ظهور آنحضرت حضرت عیسی از آسمان نزول خواهد فرمود
و اقتدا بآنحضرت خواهد نمود و فرمان بر او خواهد بود و آنحضرت زمین را از ظلم و کفر و معصیت پاک خواهد کرد و پر
دودی زمین دین حق اهل بیت خواهد بود و تقیه برطرف خواهد شد و دجال اعور و سفیانی شامی را با لشکر او بقتل
خواهد رسانید پنجم معاد یعنی اعتقاد کردن بیازگشت بعد از مردن و کشته شدن جمعی پادشاهی عدل خود
و آن بر دو وجه است اول قیامت صغری و آن رجعت که آیه یوم نحشر من کل امة فوجا دلالت بر آن کند
گروهی طایفه را برای این مطلب نص است و آنچه در زمان دولت صاحب الزمان است که مؤمن خالص و کافر محض و منافق
در آن هنگام در همین بدن خاکی بدنیا برمیگردند و مؤمنان از دیدن دولت حق مسرور و رسته از خواری و رسوائی
دشمنان دین منتقم خواهند شد و منافقان و کافران معذب از آیه کریمه و لنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب
الاکبر یعنی هر اینه خواهیم چشانید بعضی ایشان را از عذاب نزدیکتر غیر از عذاب بزرگتر که عذاب قیامت است کشته
بپادشاه کرده خویش بالجمله خواهند رسید و در بعضی از روایات وارد شده که رجعت برای همه آدمیان خواهد بود
و ظاهر اول در ظهور آنحضرت و دوم در رجعت آنحضرت و بنا بر این توجیه تنافی اخبار رجعت بالمره برطرف میشود
والله اعلم و دوم قیامت کبری است و آن برگشتن ارواح است در بدنهای اصلی که در دنیا داشته اند برای پاداش
و پیوسته بودن در بهشت و دوزخ و واجب است اعتقاد کردن بانواع آن و آن بر سه نوع است — مثل آن
قیامت و آن مرتبه که جدا شدن روح از بدن باشد و آن دو زاول برزخ و دوم آخرت باشد و قابض ارواح ملک
الموت حضرت عزرائیل است و او را اعوان و انصار بسیار میباشد از فرشتگان رحمت و غضب پس برای
قبض ارواح پیغمبران و امامان م خود متوجه میشود و قبض ارواح مؤمنان از ملائکه رحمت با صورتهای زیبا
برای قبض ارواح دشمنان اهل بیت ملائکه غضب با صورتهای هولناک نزول میکنند و بعضی از ... بار حضرت

معصومین نیز قبض ارواح پیغمبر نمایند و با ملائکه خواندها و جانهای ایشان بدن بیرون رفته حضرت عزرائیل میباشد و جناب
امیرالمؤمنین بلکه جناب پیغمبر و ائمه در وقت جان سپاری نیکان حاضر میشوند و بجهت مژده و خوشحالی نجات دادن محبین
در وقت جان دادن بدان برای حسرت عذاب دادن و روح بعد مفارقت از این بدن بقالب مثالی که از عالم برزخ است
و از جسمیت لطیف تعلق میگیرد و ثواب و عقاب روح در عالم برزخ در آن بدنست که اشاره شد و برزخ عالم است
میان دنیا و عقبی و بعد دفن کردن منقطع قبر است بعضی فشار دادن قبر مرده و اگر مقصر از ادای ناخنهای بود و دست یا
او بیرون خواهد آمد و بعد از آن فرشته که رومان نام دارد میاید و اولاد او پشت بر مرده و تکلیف میکند مرده را
که نامه اعمال خود را با آب دهن بر پارچه کفن خود مینویسد که کردارهای خوب و زشت خود را و از پیچیده بگردن او میکند
و بعد از آن منکر و نکیر برای نیکان و منکر و نکیر بر بدان داخل میشوند و سؤال میکنند که کیست رب تو و دین تو کدام
و کیست پیغمبر تو و کیست امام تو و کدام است قبله تو و چیست دین تو پس در جواب میگوید بنده مؤمن که الله تعالی
پروردگار منست و محمد پیغمبر منست و اسلام دین منست و قرآن کتاب منست و کعبه قبله منست و علی و یازده فرزندش
امامان منند و صاحب الزمان محمد بن الحسن العسکری امام زمان منست پس او میگویند که بخواب چون تازه کدخدا
و قبر او را فسیح و مد بصر او گشاده میکنند و اگر کافر و منافق است میگوید نمیدانم پس در جواب میگویند که ...
که از آتش بر سر او میزنند که قبرش پر از آتش میشود و عذاب قبر و سؤال و فشار داده خواهند یافت و مؤمن در بهشت
مثالی متنعم و متلذذ میباشد و بهشت برزخ که در مغرب زمین است و در وادی السلام که در نجف اشرف است و کافر
و منافق در وادی برهوت که بهشت حضرموت یمن است و در دوزخ برزخ که در مشرق زمین است تا روز قیامت
معذب میباشند و دوم آخرت دنیا نفخه صور است یعنی حضرت اسرافیل به امر الهی صور میدمد تا تمیم جمیع اهل دنیا
و اهل آسمانها بر طرف شده فانی میشوند و غیر جناب اقدس الهی عز و جل چیزی باقی نخواهد بود نه زمان و نه مکان و
عقول و نه ارواح و نه آسمانها و نه زمین و نه فرشته و نه جن و نه پری و پس از آن هرگاه که اراده الهی بر گردانیدن خلق

برای قیامت تعلق گرفته دفعه دوم اسرافیل را امر میکند و در صور میدمد و ان نفخه حیات است پس خلق بر میگردند
مانند همچنانکه پیش از نفخه اول بودند   متعلقات ان روز است و طول ان روز در حقیقت پنجاه هزار سال است
و برای مومن سبکتر میشود بقدر گذاردن فریضه و در انجا موقفست یعنی جای ایستادن پیش از انکه در عرصه عرصات
قیامت داخل شوند هر موقفی هزار سال ایستادن کسانیست که با بدانرا عقیده حساب نمیکنند دریابید که اعتقاد نقره بعضی
است و حال او لعبث و حشر است یعنی برانگیختن از قبرها و از شکم جانوران و دیگر نشر یعنی منتشر شدن و روان شدن
بسوی عرصات و خواهند رفت بدر و روشنان انجا و جمع خواهند شد در تاریکی موقف و هر موقف تعلق بیکی نفسیه
دارد اول موقف توحید بر هزار سال در ان بر یکدیگر خواهند ایستاد تا عرق بعضی تا بناگوش خواهد رسید بعضی کی
اگر از عقیده توحید بیرون نامده بموقف دوم میرسند و اگر نه از همانجا بجهنم میروند و هر مشرک و فاسد الاعتقاد در همین از انجا
بدوزخ برده میشود و همچنین از موقف نبوت منکران نبوت و از موقف ولایت منکران ولایت و از موقف عبادات
تا زکاه نماز بجهنم میروند و کسیکه در دنیا حساب نفس خود کشیده او در هیچ موقفی توقف و معطل نخواهد بود
تماکر پنجاه کرد نگاه بکنند بعید ان تماست میرسند و افتاب و اجابر سر خواهد بود اما نور و روشنائی
با شفیعه و احوال مردم در مواقف قیامت مختلف خواهد بود بعضی برهنه و بعضی پوشیده و بعضی سواره و بعضی پیاده
و بعضی در روشنی ایمان و بعضی در تاریکی کفر و ضلالت و بعضی خوب و بعضی زشت و بعضی در صورت حیوانات
و وسیله بهمان که درجه پیغمبر اخر الزمانست صلی الله علیه واله که هزار درجه دارد از زمرد و در و یاقوت و طلا و
نقره و مشک و عنبر و یاقوت و کافور در زیر عرش الهی نصب میکنند و انحضرت بر بالای او برمیایند و لوای حمد که
علم محمدیست که از مشرق تا مغرب سایه میکند بدست جناب امیر المومنین ع است و انحضرت بیکدرجه پایینتر از جناب
رسالت پناهی [illegible] بود و همه ائمه علیهم السلام از جانب راست و پیغمبران از جانب دیگر و امت محمدی و سایر امتان
انبیا صف صف از مشرق تا مغرب و هر جا میباشند و میزان اعمال که دو پله دارد یک پله راست از برای سنجیدن نیکیها و پله

دیگر برای سنجیدن بدیها است نصب کرده اند پس هر کس که حسنات او بیشتر باشد و سنگین تر نامه اعمال او را بدست
راست میدهند و جواز نکبرات داخل شدن بهشت است که ولای جوار امیر المومنین است میدهند و بدست چپ بدهند
و هر که سیئات او بیشتر باشد و شفاعت حضرت رسالت و ائمه هدا و شهدا و صالحین و مومنین باو شامل نشود نامه عمل
او بدست چپ او میدهند که داخل جهنم شود پس وزن اعمال و تطایر نامه‌های اعمال و شفاعت در عرصه قیامت
در انچه بعد از حساب است از وارد شدن بر حوض کوثر و ان حوض جناب پیغمبر و ساقی الحوض جناب امیر المومنین حیدر است
پیروان و هواداران خود را از ان اب خواهد داد که دیگر هرگز تشنه نخواهند شد و دشمنان خود را از ان خواهد راند بعد از
از ان وارد صراط میشوند که سه هزار ساله راهست از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر و ان پل دوزخ است و اعراف بلندیهای
ان مشاک و پیغمبران و ائمه علیهم السلام بر ان خواهند ایستاد [illegible] و البلاغ از پل دوزخ و کلید بهشت و دوزخ
و هفت در دوزخ که رضوان خازن بهشت و مالک که خازن دوزخ است بامر جناب قدس الهی بر تسلیم جناب پیغمبر
میکنند و انحضرت تسلیم جناب امیر المومنین میفرمایند و در دست انحضرت خواهد بود و باید دانست که ولیت حساب بدیران
و [illegible] کوثر و جواز بهشت و قسمت بهشت و دوزخ او جناب جناب احدیت عز اسمه و جناب مصطفوی محول بجناب
مرتضوی است و شفاعت علی [illegible] ایشانست شفیع ما با اجازه شفاعت کنند و اگر در یکبین [illegible] کمال
مشاطه باید کرد و روی زشت را دنیا نماید و بعد از افتادن از صراط بعضی بدوزخ مخلد خواهند بود که جهنمی گردد
طبقه اول بتقریب کثرت گناهان و عدم استحقاق شفاعت بعدم تکفیر معاصی در دنیا و برزخ و قیامت داخل جهنم شوند
و دشمنی اهل حق بدانسته باشند و منکر [illegible] مذهب حق باشند همان نوبه عهد بعید نجات خواهند یافت و در
درجتهای پایین با صلحای حق خواهند بود و بعد از گذشتن از صراط مومنان بوسیله دو فهم بهشت خواهند بود و احوال
مردم در گذشتن از صراط مختلف است یکی مثل برق میگذرد دیگری مانند تندرو یکی دوان و یکی افتان و خیزان
خواهد گذشت و در بهشت میباشد جمیع انچه نفس انسانی از لذت سیر و جان خواهش دارد و فقر و پیری و بیماری

و ناخوشی و مرگ و نجاست و تکلیف و اخلاق زشت از بغض و حسد و شتم و هیچ یک از امور ذات در بهشت نیست و
بهترین مومنان که در بهشت الله سه خانه دارند هر خانه بقدر دنیا و اگر جن و انس که بوده اند و هستند و
خواهند بود مهمان او شوند چیزی از نعمتهای او کم نشود و خورش و پوشش و کفش در بهشت میباشد و در انقصرها
و حوران و نهرهای بسیار میباشند و غلمان و ملایکه برای خدمت خواهند بود و نهرهای بهشت یکی از آب
و یکی شهد و یکی شیر و یکی شراب و بزرگان برای دیدن بهشت بر آنها خواهند آمد و پیوسته نعمتهای ایشان در تزاید خواهد
بود و رضوان الله که اکبر است مخصوص مطیعان است و این رضا را محل ذکر آنها نیست و در دوزخ انواع عذابها کفار
را از آن ساتری شوند میباشد از تنگی جاه و سیاهی و سوختگی رنگ و جلد و گرسنگی و برهنگی و تشنگی و بیماری و فقر
و آتش و غل و زنجیر و مرکب لعنت بر بدنهای ایشان خواهند بود و اگر یک قطره از آب جهنم که از عرقهای گناهکاران روان میشود
و در دیگهای جهنم جوش شده در زمین افتد اهل زمین از بوی بدان هلاک خواهند شد و اگر یک حلقه از زنجیر هفتاد گزی
که گناهکاران بدان بندند بر زمین گذارند کوهها از گرمی آن میگدازند و عقرب و مار و انواع موذیات و شیاطین
نیز اذیت خواهند رسانید و هر چند وقت پوست بدن ایشان نو خواهند کرد تا عذاب تازه شود اعاذنا الله وسایر المؤمنین
والمؤمنات من عذابه … و باید اعتقاد کردن بواجب بودن … و تحصیل علم شرعی
از اصول و فروع و اخلاق بقدر حاجت از روی تحقیق یا تقلید اهل حق در آنچه تقلید روا باشد و نماز پنجگانه و
روزه مبارک رمضان و زکوة و خمس و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر و شرایط اینها و حرام بودن گناهان کبیره
مثل زنا و لواط و شرب خمر و هر مسکری و ربا و قمار و عقوق والدین و قتل نفس و شرک و ریا و سحر و عجب و
کبر و بغض و حسد و بخل و غیبت و بهتان و فساد و واجب … مکروه … مکروهات و مستحبات
مستحبات و تفصیل هر یک فی الجمله در ابواب فروع ذکر خواهیم کرد انشاء الله تعالی و واجب دوستی دوستان
خدا و دشمنی دشمنان خدا از اهل ملل مخالف که پیروان ائمه اثنی عشر باشند والحمد لله رب العالمین …

دین که تعلق با اعضا و جوارح دارد عمل او بودن آن و از جزو ایمانست و منقسم میشود بعبادات مثل نماز و زکوة و
معاملات مثل بیع و شرا و مضاربه و عقود مثل نکاح و اجاره و ایقاعات مثل طلاق و عتق و عبادات حق الله تعالی است
و معاملات کیفیت سلوک ابنای جنس است با یکدیگر در دادن و ستدن و عقود موقوف بر رضا طرفین است و ایقاعات
از طرف خاص است و قبول قابل شرط در آن نیست و دیگر فرایض و احکام است مثل تقسیم مواریث و اجرای حدود و چون اهم
از همه فنون عبادات است و اهم آن نماز است که در شبانه روزی پنج نوبت بر هر عاقل بالغ مختار واجب و بر آن تکلیف عمل بودن
آن تعلق میگیرد … و در حدیث است که هر که نمازش مقبول نشود هیچ عملی از او مقبول نمیگردد و تارک
آن از زمره … است و بهمین جهت در حضر و سفر … و بیماری و تندرستی … ساقط
عبادات که حق الله بوده نماز مقدم داشته شده و چون نماز را شرایط میباشد که صحت آن بر آن شرایط موقوفست لا جرم
شرایط پرداخته آنچه مقدم است پیشتر ذکر میشود پس بدانکه شروط نماز سه قسم است یکی عام که وجوب جمیع عبادات
و تکالیف موقوف بر آنست و آن چند قسمست اول آن بلوغ است و بلوغ مرد یا باحتلام است و یا بر دمیدن موی
عانه و اگر یکی از این هر دو محقق نشود پس بتمام شدن چهارده یا پانزده سال هلالی قمری که موافق مشهور بعد از محرم
است و منتهایش ذی الحجه و احوط بجا آوردن ارکان حج او بوده سال کمست و بلوغ زن بتمام شدن نه سالست و عبادات
که پیش از بلوغ باشد از جهت عادت و تمرین است و بر ترکش عقاب اخروی مترتب نشود و دویم از عقلست زیرا که دیوانه
را خطاب تکلیف متوجه نیست هر چند ببلوغ رسیده باشد و سیم قدرت بر فعل زیرا که اگر کسی را در جای حبس کنند
که آب و خاک در آنجا نباشد مثل قفس آهنین و دهنش را دوخته و دست و پایش را بسته باشند تکلیف جوارحی
ظاهر از او ساقط است و چهارم بیان یعنی کیفیت فعل و حکم آن فعل یا ترک را فرموده باشند و از شارع رسیده باشد
و دویم خاص و آن اسلامست زیرا که کافر و ناصب مکلف بفروع میباشند علی الاصح و چون کفر و نصب ایشان فعل
اختیاری است بر ترک هر واجبی و فعل هر حرامی عقاب خواهند داشت و اگر در حال کفر و نصب عبادت کنند مقبول

نیست زیرا که صحت طهارت فرع شناختن معبود است و آن بدون پیروی معصومین علیهم السلام محالست قال علیه السلام لولا الامام ما عرف
الله خلاف حجت کسی که کرند [illegible] نخواهد رسید و سیم لخص و آن نیز چند قسم است اول طهارت دل از برودت قسمت
یکی چیز محتاج بنیت فرع و آنرا ازالة النجاسة و طهارت خبثی گویند و آن پاک کردن بدن و جامه است از نجاسات که مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی در [illegible] معرفت [illegible] و آن منحصر است در آب پاک و پاک کننده نه چیز دیگر از مایعات مثل سرکه و شیر و آب
دهن علی الاولی و الاحوط و دیگر محتاج بنیت و آن طهارت حدث و حکمی خوانند و آن بر دو نوع است یکی رفع حدث
اکبر و دیگری رفع حدث اصغر و رافع حدث اکبر را غسل گویند و رافع حدث اصغر را وضو گویند و آن نیز منحصر است باب پاک
و پاک کننده است و هرگاه آب نباشد یا استعمال آن متعذر گردد تیمم بخاک پاک بدل از غسل یا وضو و اگر گلاب باشد
احوط آنست که تیمم بکند و غسل یا وضو را بگلاب نیز بسازد و با آب و خاک و صالح باشد و باب [illegible] النجاسات که
خبثات [illegible] مشغول صاحب [illegible] و مشهور [illegible] طهارت حدث بطلانست [illegible] احوط [illegible] مسائل
ان [illegible] که طهارت [illegible] عضوی [illegible] باشد [illegible] مکان عضوی و آب بر دو قسمت یکی مضاف
و آن آبیست که [illegible] اطلاق آن [illegible] مثل آب [illegible] و آب کاسنی و گلاب و امثال آن و آن بالاصالة پاکست
و بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود و هرچند بیشتر از کر باشد علی الاولی و الاحوط از الحدث و حدث از آن [illegible]
و دیگر آب مطلق و آن نظر بذات خود پاک و پاک کننده از خبث و حدث میباشد و آن بر دو نوع است اول
نابع از زمین که جاری [illegible] باشد و آن آب چشمه و قنات است و همچنانست آب دریا و آب چاه [illegible]
کشیدن [illegible] برای افتادن هر یک از حیوانات و نجاسات [illegible] استعمال
نکنند اما هرگاه [illegible] باشد میان استعمال آب چاه که با وجود سبب [illegible] نکرده باشند [illegible]
در آن صورت استعمال لازم است زیرا که احادیث [illegible] با وجود کثرت اختلاف که قرینه بر استحباب است و تصریح
باستحباب نیز در بعضی از آن معارضست [illegible] وجوب با احادیثی که اصح سندا و موافق اصل [illegible] است

جاری [illegible] باشد آب راکد یعنی ایستاده بالذات که از زمین [illegible] شده هرچند بر روی زمین روان باشد و مثل
آبهائی که [illegible] کشیده یا از باران جمع شود و آن بر دو قسم است یکی کثیر یعنی بسیار و آن آبیست که بقدر کر یا بیشتر
از کر باشد و ملحق بانست آب حوضهای حمام که کمتر از کر باشد هرگاه متصل باشد بماده که بقدر کر یا بیشتر باشد و آن
در نجس شدن بمجرد ملاقات حکم جاری دارد [illegible] نص و فتوی و اجماع محقق و منقول بلکه ضرورت مذهب
اهل بیت علیهم السلام و دیگری قلیل یعنی ایستاده کمتر از کر و آن نزد مالک از عامه و ابن ابی عقیل از متقدمین [illegible]
و فاضل محدث کاشانی از متاخرین ایشان در قبول نجاست نکردن مگر بتغیر حکم آب کثیر دارد و در نظر [illegible]
[illegible] اصل طهارت و [illegible] و صراحت بعض احادیث و دلالت بعض این مذهب خالی از قوت نیست اما
چون [illegible] عامه و [illegible] متقدمین و متاخرین آب قلیل بمجرد ملاقات نجاست نجس میدانند با نقل
احادیث چند ظاهر [illegible] جانب احتیاط مقتضی اجتناب از استعمال آن در غیر اضطرار در وقتی که امر دایر
باشد میان طهارت کردن از آب قلیل که ملاقات نجاست کرده و متغیر نشده باشد و ما بین تیمم کردن و [illegible]
تیمم کرده نماز گذارده باشند احوط اعاده و قضای آن نماز است بعد یافتن آب دیگر در وقت و خارج از آن که
احوط در بعض صور [illegible] قریب الوصول باشد [illegible] نماز [illegible]
از آن آب و در حدیث وارد شده است فاحتط لدینک [illegible] احتیاط [illegible] محافظت دین خود
با [illegible] باشی [illegible] امر شارع [illegible] برای استحباب خواهد بود [illegible] افاده عموم میکند
پس [illegible] احتیاط [illegible] بوده [illegible] حکم کلی و هرچند [illegible]
[illegible] احتیاط [illegible] احتیاط [illegible] دلیل [illegible]
و اما کر پس [illegible] آن [illegible] بحسب مساحت [illegible] و آن سه وجب طول و سه وجب عرض و سه وجب عمق است
[illegible] و هفت وجب [illegible] احوط آنست که [illegible]

ده ده وادی و همچنان ده پهنا و کودی باشد یعنی اگر حاصل ضرب چهل و دو وجب و هشت ثمن وجب یعنی
وجبی را هشت حصه مساوی کنند و یک حصه را از آن در فرض کنند و این چهل و سه وجب الا ثمن وجب میشود
دیگری و وزن آن ششصد رطل مکیست بقرینه صحیحه محمد بن مسلم که آن را هزار و دویست رطل قدر
و مراد عراقی عربیست و هر رطل مکی دو رطل عراقیست و هر رطل عراقی یکصد و سی درهم شرعیست و هر درهمی چهار ده
هشت جو متوسط است پس هر رطل شش هزار و دویست و چهل جو متوسط است و اما احکام خاک که تیمم
بان میکنند پس باید غصبی نباشد و نجس نیز نباشد و ممزوج بغیر خاک نباشد بچیزی که اثر آن خاک نکو شود و
واشهر و احوط آنست که جائی که تیمم کنند غصبی نباشد حتی کفشی که در پا داشته باشد و وقت وضو و تیمم مباح
باشد و در وقت ضرورت بغبار یال چاروپایان و غبار نمد و امثال آن تیمم میتوان کرد و سنگ و سنگلاخ حکم زمین
دارد زیرا که در لغت عرب و در عرف ایشان داخل مفهوم صعید است اجماعا و باید اعضا پیش از این اصل و
… و خاک تیمم بان رسد طاهر باشد پیش از آن و چون طهارت بدن از نجاست مقدم است بر طهارت حدث
و طهارت جامه نیز بر نماز و اداب ازاله آن مقدم داشته اما اداب خلا پس پوشیدن عورتست از ناظر محترم
و این واجبست و رو و پشت بقبله نکردن و همچنین در وقت آفتاب و ماهتاب نشستن …
نو نیز چنین نباید زیرا که اگر جائی باشد … خوشی ندارد و …
صحرا باشد بجائی پست باید … خلا اول پای چپ را پیش … و وقت بیرون امدن پای راست
و هنگام قضای حاجت باید سر خود را بپوشاند از روی حیا و وقت کشف عورت بسم الله باید گفت …
چشم پوشیده و باید بخواند اللهم انی اعوذ بک من الرجس النجس الشیطان الرجیم و وقت قضای حاجت تکیه بر پای
چپ و وقت طهارت کردن بر پای راست باید کرد و بعد فراغت بگوید الحمد لله الذی اماط عنی الاذی و پیش از
… بگوید الحمد لله الذی اذاقنی لذته وابقی فی جسدی قوته واخرج عنی اذاه و دست بر شکم مالد و بگوید

فبالماء من نعمة لا یعدلها الغاً یعدون قدرها هر مرتبه و در استنجای از غایط سنگ یا کلوخ و لته کافیست بشرطی که بیش از
ملوث نشده باشد و احوط آنست که به عدد باشد و آب افضلست و جمع میان سنگ و آب افضل از پیش است و باید عدم
داد استنجا … استنجای بول و … شده و دو بول یعنی اول باید استبرا کردن و بهترین صورت آن اینست که
سه مرتبه از بیخ ذکر تا مقعد و از انجا تا سر حشفه بقوت دست کشد و سه مرتبه سر حشفه را بپیچ کرده بیفشاند تا اندک
فشاری و بعد از آن آب بریزد و احوط آنست که آب استنجای بول کمتر از دو مقدار آنچه بر حشفه میماند از بول نباشد
و بهتر است … کافیست و بعد از استبرا و استنجا اگر رطوبتی مشتبه برون اید که بساق برسد نجس و ناقض وضو
نیست و بعد از استنجا … و در استنجاء غایط برطرف شدن جرم نجاست
کافیست بو و رنگ نجس نمیباشد و وسواس در طهارت حدث و خبث مطلقا از شیطانست و دفع آن با اعتنا
نکردن میشود و … کردن … استنجا … دست چپ بکیرد و در … خانه
میبود … القرآن و … قرآن … و مکروه است … از انجانب … قضای
حاجت از بول و غایط کند و اما اسباب حدث بود دو نوع است یکی اسباب حدث اصغر که موجب وضوست
اصالة و موجب تیمم بدل از وضوست … و موجب تیمم بدل از هر یک از وضو و غسل جنابت اجماعا و بدل از سائر
اغسال علی الاشهر و تیمم … حکم خود و آن بول و غایط و باد و خوابیست که بر گوش
و عقل غالب شود و احوط آنست که … بیهوشی وضو سازد و اگر وسواس داشته باشد در خروج باد اعتبار
بر … و بوی … اعتبار … و همچنین اعتبار … نکند و موجب
وضوست برای هر نماز … و احوط نیز وضو کردنست بعد از خروج مذی است که از شهوت بیرون
اید … و … خروج ودی و ودی و قهقهه و … شکم … ام …
و احوط وضو کردنست بعد هر یک … بول و غایط و منی و دم که از انسان جدا شود نجس نیست و …

اسباب حدث اکبر که رافع آن غسلست یا تیمم بدل از غسل بنابر قولی و آن بر دو نوع است یکی عام که شامل مرد و زن
و بالغ و غیر بالغ هر دو است و اول آن جنابت است و حصول آن بر دو وجه است یکی بالتقاء ختانین که بالفعل حاصل شود
قبل او محل او پنهان متحقق میشود و واجب میشود غسل بر طرفین علی السویه [illegible] حدوث حشفه پس اگر هر دو یا یکی
وقت فعل و انفعال نابالغ باشد و پس بعد بالغ شوند باید غسل بکنند بعد بلوغ و احوط اغتسال [illegible]
بر طرفین خروجا عن الخلاف و همچنین ادخال در حیوان ذکرا و انثی [illegible] بیداری بجماع یا ملاعبه
یا تصور یا تقبیل یا [illegible] در خواب یا احتلام [illegible] بجهت [illegible] غسل واجب میشود و احتلام
در زن نادر است و با وجود تحقق غسل واجب [illegible] و واجب لنفسه است [illegible] علی الاظهر و [illegible]
وقت نماز یا عبادت مشروطه بطهارت وجوب [illegible] میشود [illegible] الحساب [illegible] واجب میشود شستن
میت مسلم [illegible] تحقق خروج روح از بدن [illegible] و سقوط نبض و سکون [illegible] و [illegible]
[illegible] رمانی و ارسطا [illegible] چشم و [illegible] بوی کوفت و [illegible] و آن بر [illegible]
که مطلوب شارع دوان تحقق غسلست [illegible] و خصوص [illegible] و [illegible] همچنان [illegible] عضوی که از زنده
یا مرده جدا شود که استخوان داشته باشد [illegible] باید شست و [illegible] ازموت و قبل از غسل
یا [illegible] جز و عضو [illegible] که دران جوهر باشد [illegible] از مرده که [illegible] بود پس اگر جوی یا ناخن مرده یکی
زنده برسد یا موی یا ناخن [illegible] یکی [illegible] مرده غسل واجب [illegible] شود [illegible] را دانست [illegible] افتد اندوران
قول موافق علماء است و دویم خاص که مخصوص زنانست وان سه قسمست اول حیض وان خونیست که زنها از بلوغ
اید و بعد از پنجاه سالگی از غیر قرشیه و نبطیه و شصت سالگی از ایشان قطع شود پس [illegible] بیش از نه سالگی و
پنجاه سالگی در سایر و شصت سالگی در قرشیه و نبطیه اید خون حیض نخواهد بود وان در غالب سیاه [illegible]
و کرم و سوزان است و در فقها خلافست که از جانب چپ میاید یا از جانب راست و [illegible] و [illegible]

حیض دانسته اند و اقل مدت حیض سه روز است و اکثر آن ده روز پس کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز حیض نخواهد
بود و سه روز در بعضی مستحب است و توالی شرطیست علی الاصح و حرام است بر حائض دخول مسجد الحرام و مسجد نبی صلی
و در سایر مساجد و لحوط امتناع دخول استانهای مقدسه معصومین علیهم و هم چنین حرام است دخالت [illegible] و
قرائت عزائم اربع و مس خط مصحف و جنب شریکست حائض است در این احکام و ساقطست نماز یومیه از حائض و
اگر اول وقت بقدر طهارت و نماز و هم چنین در آخر وقت درک کند هر چند بقدر یک رکعت باشد باید نماز را بکند
ادا یا قضا و احوط آنست که هر گاه وقت پیش از غروب پاک شود ظهر و عصر را قضا کند و هم چنین اگر قبل از نیم
پاک شود مغرب و عشا را قضا کند [illegible] [illegible] و روزه را از وجه نیست پس بعد غسل قضا میکند
و حرام است بر شوهر وطی زن در ایام حیض [illegible] وقتی و عددی بجوع بعادت میکند هر چند خون
نبیند و سر [illegible] که اول حیض باشد [illegible] رجوع بعادت خویش خود میکند از مادر
و خاله و عمه و خواهر و غیر ایشان و اگر ایشان [illegible] باشند و مختلف باشند رجوع بروایات میکند در ماه
سه روز و در ماهی ده یا هر ماهی شش یا هفت و هر جوی که رباید عادت اید و از ده بگذرد یا در ایام اقل طهر اید
یا بعد از ده روز اید هر چند سیه خون حیض باشد که خون حیض نخواهد بود و موجب ترک نماز و روزه و وطی
[illegible] شوهر نیست و سایر احکام مخصوصه حائض با و تعلق نمیگیرد و حیض با حمل جمع میشود علی الاقوی بل الاصح
و باید حائض در وقت هر نمازی وضو گرفته در محل نماز خود رو بقبله نشسته بقدر وقت نماز مشغول ذکر
خدا با اندکی باشد استحاضه وان خونیست که در غالب زرد و بیره و سرد که بعد از ایام حیض میاید وان
بر سه وجه است استحاضه کثیره وان آنست که کرباس میگذرد و فرض زن دران سه غسل است یکی جهت نماز
ظهر و عصر و دیگری جهت مغرب و عشا و غسل سیم جهت نماز فجر و بعد از این عمل او حکم متطهر است در وجوب صلوة
بر او و صحت صوم و جواز وطی و غیر آن استحاضه متوسطه است که خون از پنبه میگذرد و از کرباس نگذرد

غسل میکند و برای غسل جمعه و صلوة اللیل و حج واجب است و چون خون از کرباس عبور نکند برای باقی نمازها وضو میکیرد
استحاضه قلیله است که حکمش وجوب وضو است جهة هر نمازی و علامت آن نکذشتن خون از پنبه است و دیکر موجبات
وضو کذشت از اسباب خاصه نفاس است و آن خونیست که بعد از زائیدن یا ابتدای طلق کویند حکم حیض
دارد و اکر مدت نفاس کم از ده روز است علی الاصح و برای اقلش مقداری نیست در مدت [illegible] و زن صاحب
عادة رجوع میکند در آن بعادت خود و حرام است بر نفسا آنچه حرام است بر حایض در کیفیت وضو و غسل
و تیمم و بعضی از اقسام غسل و وضو در آن سه علیحده باب زاید است اولی در وضو مستحب است در آن در
بقبل دست شستن و بسم الله الرحمن الرحیم در اول کفتن و احوط آنست که بسمله را ترک نکند و اکر از ظرف سر کشاده وضو
سازد و از خواب بیدار شده باشد یا محدث ببول و ریح باشد یکمرتبه دست را تا بند شوید و از حدث غایط دو مرتبه
و بعد از آن مضمضه و استنشاق کند و احوط تثلیث است جهة مراعات فتاوی اصحاب و دلیل تثلیث آن در
اصول و کتب خاصه از نظر قاصر نکذشته و در اخبار عامه موجود است و سواک سنت مؤکد است برای هر نمازی
و بعد از بیدار شدن و وقت تغییر بوی دهن و در اجابت و شستن رو است از رستنکاه موی تا انتهای ذقن در درازی
و ابهام انکشت وسطی از ابهام در پهنا یک کف آب و احوط ترک شستن دوم است بلکه زیادتی آب دوم [illegible]
هر چند بکشتن باشد چون امر واقع است میان حرمت و استحباب و تخلیل ریش بدعت است و باید دست را
بشوید و بعد از آن شستن دست راست از مرفق تا سر انکشتان بیک کف آب و بعد از آن شستن دست چپ
بهمان طریق و الی در آیه بمعنی مع است چنانکه لا تاکلوا اموالهم الی اموالکم و احوط [illegible]
خود و اجماع اهل بیت که معصومند من الله [illegible] صاحب کشاف حنفی [illegible]
الله صلی الله علیه [illegible] علی مرفقیه [illegible] سر از
از بالای پیشانی و احوط آنست که کمتر از سه انکشت نباشد و بعد از آن مسح پاها از سر انکشتان تا بلندی میان پا

و احوط کردن پشت پا تا ساق و باید دایره مسح برای تعمیم شست بنا بر مذهب اهل بیت علیهم السلام و قایل بان بعضی
اند امامی و ابو علی فارسی و ابن مالک اندلسی و جمعی از اهل ادب و آب تازه برای مسح بدعت است باید بتری آب وضو باشد
و واجبست موالات یعنی پیاپی بجا آوردن وضو که بسبب فاصله زمان عضو سابق خشک نشود و خشک شدن
از شدت کرمی هوا و تندی باد ضرر ندارد و مسح لیست بر موزه و چاقشور و جوراب باجماع اهل بیت علیهم السلام
و انکار عایشه مسح بر خفین را متواتر است و ترتیب نیز واجبست مکر در مسح پا که باهم میتوان کشید و سنت
است در نماز سنتی باعتبار سنتی بودن سبب اما حرام است ترک کردن یا بمعنی که نماز سنتی حرام بی وضو کذاردن نظر با
حرام است خواندن نماز حقیقی بدون طهارت و چون حقیقت مختلف است بحث وارد نمیشود و سنتست وضو
برای دخول مساجد و مشاهد مقدسه و تلاوت قرآن و طلب حاجت و بنیت تجدید و برای دوام بر طهارت
و برای خوابیدن خصوصا در جنابت و وضوی جنب برای نوم و وضوی حایض برای ذکر الله در وقت نماز
نماز میت و غیر از این دو وضوی سنت نماز واجب و از وی واجب نماز سنت میتوان کذارد و وضو [illegible]
و واجب لغیره است و واجبست برای طواف واجب و در طواف سنت حکم وضو نماز سنت دارد و از جهت [illegible]
و واجب میشود بنذر و عهد و یمین و تحمل اسباب [illegible] نماز اجاره علی المشهور و حج اجاره بلا خلاف
ثانیه در کیفیت غسل و واجبست در صورت ترتیب تقدیم سر و کردن بر بدن و احوط تقدیم جانب راست است
بر جانب چپ و موالات در او واجب نیست باجماع اهل بیت علیهم السلام بلکه عامه نیز در غسل ارتماسی ترتیب
ساقط است و احوط آنست که در صورت [illegible] در غسل جنابت غیر غسل [illegible]
و غیر غسل جنابت را ارتماسی نکند در صورت افراد و تنها با وضو و احوط [illegible]
بدن بدست خود [illegible] غسل واجب و مستحب جایز است بی اشکال و غسل جمعه واجبست [illegible]
و وجوب آن از سنت است و اصل برائت معارضه با نصوص [illegible] وجوب آن مشروط بر نماز جمعه

یا اول بوجوب نماز جمعه نیست وان از فجر روز جمعه تا زوال اولی است وبعد از زوال تا غروب افتاب و روز شنبه
قضا باید بعمل اورد و هرگاه در سفر باشند وظن داشته باشد که روز جمعه اب نیست تقدیم روز پنجشنبه غسل
کرد و وجوب این عموم دارد بر ازاد و بنده و مرد و زن در حضر و سفر و از زن در محلی که ابی در سفر ساقط نمیشود
واحوط عدم ترک غسل مولود وغسل عیدین ومباهله ودیدن مصلوب بقصد وغسل زیارت معصومین و
بیست ویکم وبیست وسیم ماه رمضان وغسل احرام وغسل روز عرفه وغسل زیارت بیت وغسل دخول
بیت وغسل استسقاء وغسل از بوی خوشی که برای غیر شوهر خود استعمال کرده باشد وغسل شبکه در خواب
جماع اتفاق افتاد هرچند انزال منی نشود نظر بعضی محمد بن مسلم وغسل توبه وغسل کسی که چلپاسه کشته باشد و بعض
از این اغسال بلفظ واجب در روایت وارد شده است   در کیفیت تیمم است وان زدن هر دو دست ا
در حالیکه کف وانگشتان گشاده باشند بر زمین پاک مباح که معدن نباشد یا بر انچه در حکم زمین ا
مثل چیزهای پر غبار در ضرورت اگر خاک بسیار بدست چسبیده باشد تکاندن دست مستحبست و
مسح میکند بهر دو کف پیشانی را از رستنگاه مو تا ابرو واحوط مسح بینی و اولی داخل کردن ابرو و بیشتر و در
پهنا تا استخوانهایی که بعد ابرو میباشد برامده گی وارد و بعد از ان مسح پشت دست راست از زند تا
سر انگشتان بکف دست چپ پس مسح پشت دست چپ بکف دست راست است وترتیب میوا
داد ران رعایت باید کرد واحوط انست که برای هر یک از وضو وغسل دو تیمم کنند یکی بیکضربه و یکی دو ضربه
و در تیمم دو ضربه ضربه دوم جهت مسح پشت دستها است ومبادرت [illegible] تیمم در اول وقت
نگذارد و با عدم امید تا اخر اول الشروع [illegible] وضو یا غسل در تیمم معتبرست وصاحب شکست
وبست وزخمی که بر روی ان مرهمی باد و الی گذاشته باشد که باز کردن و اب رسانیدن ضرر داشته باشد کفتا
میکند بدست تر یا دست خاکی مالیدن بر روی ان که بر ان زخم داشته باشند اگر باز کردن متعذر کند واب

ضرر نکند بوضع بستن داد و میان اب میگذارد تا اب بموضع ان برسد   در اقسام نجاسات که نجس کننده ا
و نجاساتیکه نجس کننده نمیباشد اول که نجس و نجس کننده است بول و غایط است از حیوان غیر ماکول اللحم که خون
جهنده داشته باشد پس بول و غایط حیوان ماکول اللحم مانند گوسفند و گاو و شتر و همچنین حیوان غیر ماکول اللحم که خون
جهنده نداشته باشد مانند کبک و شپش و چلپاسه نجس و نجس کننده نیست و بول و غایط ماکول اللحم جلال که غذا
عذرات [illegible] باشد قبل از استبرا نجس و نجس است مانند گوسفند و گاو و شتر واحوط اجتناب از فضله
خاکیست هرچند طاهر و حلال گوشت است نظر بروایت و در بول رضیع که غذا نخورده باشد یکدفعه ا
ریختن کافیست و در باقی بولها از صغیر و کبیر و مرد و زن یکدفعه اب ریختن کافی است هر دو دفعه دوم نیز اب
میریزد و همچنین حلال گوشتی که انسان با و وطی کرده باشد یا شیر سگ و خوک خورده باشد که گوشتش ازان روییده
باشد و دیگر خون است از هر حیوانیکه خون جهنده داشته باشد و ازاله ان [illegible] از بدن وجامه واجبست و ادا
که خون از زخم روان باشد ازاله ان معفو است و همچنین معفو است خونیکه کمتر از درهم بغلی باشد و از نجس العین
نباشد واحوط اجتناب از خون قدر درهم واکتفا نکردن بازاله اب دهن و شستن خونیکه از غیر خود باشد
و خون حیض و نفاس هرچند کمتر از درهم باشد [illegible] غیر خون حیض و نفاس و استحاضه [illegible] و صاحب
بنابر مذهب اهل بیت و خونیکه از بینی اید تا ظاهر بشره بان الوده نشود ازاله ان واجب نیست و خون دندانها اید
قطع شدن [illegible] پاک میشود اگر [illegible] و خونیکه در اعضای حیوان بعد از ذبح بماند پاکست و حلال و دیگر منی ا
وان باجماع اهل بیت نجس است واحوط اجتناب از منی حیوان ماکول اللحم است خصوصا [illegible] خلاف و ان [illegible]
نمیشود [illegible] از ان اب و دیگر میته هر حیوانست که نفس سائله داشته باشد پس [illegible] و ماهی مرده و مار
وعقرب نجس نباشد و هر حیوانی که موافق ذبح شرعی نکشته میته است خواه باهن کشته باشد و خواه بغیر ان
و خواه خود بخود بمیرد و شکار ان نجس نیست و خلاف و عدم نجاست [illegible] و دیگر خوک است که

مسکر مایع است و از خمر گویند چون عقل را میپوشاند و مسکر که فاعل از اسکار است یعنی بد عقل کننده و حرمت آن
بدیهی دین است اعم از انکه از خرما باشد یا انگور یا مویز یا شکر هندی یا چیز دیگر و اصح نجاست انست و دیگر نبیذ
مسکر و ان در حجاز متعارف است که خرما را در اب میاندازند تا بسکر میاید و اولی نجاست انست و دیگر فقاع
هنی هو ذه مکرجو میسازند و شراب جو است و همچنین هرکه بنبیذ بوده است و فضیع که نبیذ بسر هنی خرما نارسیده است
و بتع که نبیذ عسل است و عصیر که از انگور است و نقیع که از مویز است و در حدیث وارد شده که هر از خرما شد
و شرط در نجاست عصیر غلیان است پیش که شدن دو ثلث و در هند و فرنگ و چین انواع خمرها هست که در
اینولایتها معروف نیست احوط اجتناب از همه انست و غیر ان هر چند خلاف در نجاست انها میباشد و دیگر سگ
و خوک واحوط اجتناب از موی و ناخن و استخوان ان نیز میباشد و تطهیر ظرفی که سگ در ان خورده باشد بلکه هر
و از ان لیسیده باشد یکدفعه بخاک و دو دفعه باب است و در خصوص خوک هفت نوبت باید شست و باید دانست
که بموی خوک میتوان ریسمان درست کرد و بپوست ان دلو جهت اب دادن زراعت و حیوانات و چاه بدن
نیز از نجاست نجس نمیشود و دیگر کافر و در نجاست اهل کتاب از یهود و نصاری و مجوس خلاف است احوط اجتناب است
و همچنین ناصب هر چند نقص حکم نجاست ناصب اجماعیست میان امامیه فتوی و روایة اما در موضوع
خلافست خوارج بجمیع فرق داخلند در ان بلا خلاف و در معتقدین به سه صنف بر الف خلاف مشهورست …
است و اصح واحوط اجتناب از ملاقات و اکل ذبیحه ایشان و غیر ایشان و از مناهیات که در سکر مذکور باشند
و وقت مرور رطوبت ایشان معفوست مثل نجاست بول و غایط از برای صاحب سلس و بطن و در حرص
و اریانست که دشمن … نصب قدیم و تاخیر کافیست و مظهر عداوت شیعه اهل بیت ناصبیست
مبنیا علی خلاف الفتوی واحوط اجتناب از غیر امامی اثناعشری صالح الاعتقاد است در غیر ضرورت مانند
متفلسفه قایلین بعدم انقطاع عالم ازلا و ابدا که غیر از ان بحدوث ذاتی میکنند و قائلین بانکه جناب واحد

حقیقی غیر شامل صادر نمیتواند شد از او مگر واحد که عقل اول است و قائلین بقدم هیولی اولی و عدم مجعولیت ماهیات
و مجسمه و مشبهه و قائلین باشتراک معنوی و صفات حقیقی و قائلین بوحدت وجود باشند و موجود با وحدت
وجود و موجود و قائلین بسلب اختیار در افعال تکلیفیه و مانند این مسائل که خلاف معتقد اهل حق و ضروریات
مذهب اهل بیت علیهم السلام است واحوط اجتناب است از ولد الزنا و عرق حیوان جلال قبل از استبراء و عرق جنب از
حرام و مذی که از روی شهوت و حیوانات مسوخ مثل بوزینه و دب و جری و مار ماهی و شیره انگور که بجوش آمده باشد
پیش از کم شدن دو ثلث واجتناب از شیره خرما بعد غلیان و پیش از ذهاب ثلثین و همچنین انچه در …
کرده باشد خالی از احتیاط نیست و مویز و کشمش و خرما در قلیه و تورمه و طعام نیز فی الجمله اشکالی ندارد و
اجتناب باید نیست و از فضله مرغان غیر ماکول اللحم و موش و اخل مسوخ است و احوط انست که ظرفی لیسیده
موش را هفت مرتبه بشویند و احوط اجتناب از بول و غایط … و اسب و الاغ هر چند اقوی طهارت … و ارواث
اینهاست با نجاست ابوال … چنانکه قایل شده باین شیخ ما علامه ربانی صاحب حدایق طاب ثراه و دعوای اجماع کرده
حدائق بالتحقیق خلاف و معارضه نصوص ائمه اشراف و باید اجتناب کرد از شیر بچه و این حکم از برای غیر صغیر
است و مرتبه طفل که یکشب و اشته باشد در شبانه روز یکبار پیراهن را بشویند و زیاده از این معفوست
و اهن نجس ممسوح است یعنی نجس کننده نیست و احوط شستن … بلکه اعاده نماز بکه … شده
کرده باشد علی الروایة نجاسات که نجس کننده نیست و از انها اهنست و هر نجس خشک و تخمین منافق که در
نفس الامر نجس است و بسبب اظهار اسلام نجس کننده نیست و همچنین هر نجس که مجهول الحال باشد در واقع نجس است
و نجس کننده نیست در مطهرات و اول ان اب مطلق غیر مستعمل بحدث اکبر و غساله است که پاک میکنند
نجاست عارضی را و نجس العین چون تر شود نجس تر شود و دویم خاک و انچه در حکم انست مثل سنگ و ان
کف پا و عصا علی المشهور و ته کفش و پای حیوانات و مطهر مقعد است از غایط و در این حکم …

کاغذ نوشته و چوب و هر چیز طاهر غیر مرکبی داخلست و استنجای از اشیاء محترمه مثل نان و میوه حرام است
و ظاهر کاغذ نانوشته نیز محترم باشد نظر بروایتی و پنجم آفتاب که مطهر بول و هر اسست و درختان و حصیر و در
و پنجره و زمین است و لحوط آنست که آب بر زمین نجس بریزند تا آفتاب خشک کند و بعضی روایات دلالت
بر مطهری بادی الجمله میکند و لحوط عدم اکتفا بآنست خروجا عن الخلاف و چهارم آتش و آن پاک میکند چیزی را
که خاکستر شود و بعضی روایات دلالت میکند بر تطهیر آتش تنور نان خمیر نجس را اگر پخته شود و لحوط اجتناب است
نیز و جلعن خلاف الفتوی و پنجم استحاله مانند خون انسان که شکم کیک و شپش و دیگر چون شپش را بکشند آن
خون که ظاهر شده طاهر است و ششم انقلاب چون خمر که منقلب بسرکه شود علی المشهور و هفتم استحاله چیزی
نجس با خون که خاک شود و هشتم نقصان چون عصیر عنبی که بجوشد غلیان نجس میشود بعد ذهاب ثلثین پاک گردد
و لحوط اجتناب از عصیر خرماست بعد غلیان قبل از ذهاب دو ثلث و آب چاه متغیر از نجاست هرگاه بکشند
که تغییر بر طرف شود پاک میشود بنقص و همچنین آب چاه متغیر بنجاست نشده بعد کشیدن مقدار معین از
چاه که در آن نجاست افتاده باشد پاک میشود نزد کسیکه نجاست آن بدون تغییر بملاقات نجاست قائل شده
است و نهم زیاده مانند آب قلیل نجس که بکر بآن متصل شود و دهم اسلام که آن مطهر کفر کافر است و مرتد
هرگاه از کفر و ارتداد توبه کند و رجوع باسلام نماید و همچنین ناصب که رجوع بولایت نماید اگر اسلام را
بی ولایت اعتبار کند باید ولایت را مطهر علیحده بداند و یازدهم تبعیت مانند اطفال کفار که والدین ایشان
مسلمان شوند یا باسیری در دست مسلمانان افتند و در شعار اسلام در آیند حکم بطهارت ایشان میکنند
دوازدهم غیبت بنی مسلم هرگاه دست نجس شده باشد و از نظر غایب شود بمقداری که احتمال شستن
داشته باشد بعد از آن که بیاید و بر جود یم و دست [illegible] بحکم بطهارت او میکنیم و نجس
ان چیز داوند دست داشتی هم زوال عین مانند آنکه منقار حیوانی یا دهنش بخون آلوده باشد و بعد عین

خون زایل شود و آن حیوان منقار یا دهن با آب قلیل رساند حکم بنجاستش نمیشود و چهاردهم کلاب و آن مطهر
واقع میشود حدث است بنابر قول جمعی و بمقتضای روایتی و پانزدهم آب دهن و آن مطهر اجزای بدن انسانست
از خون که کمتر باشد پاک کنند بنابر قولی و روایتی و شانزدهم مرتبه طاهری مانند سرکه و عصاره برگها و میوه‌ها
و آن مزیل خبث است بنابر قول جمعی و باید دانست که حکم به پاک از این مطهرات کلی نیست بلکه هر مطهری
نسبت بچیز معینی مطهر است در شرع در آداب میت از حالت احتضار تا غسل و تکفین و دفن و
توابع آن باید دانست که مداوای مریض با تقویت بران و مظنه هلاک بترک آن لازم است و مستحب است
عیادت مریض و کم نشستن نزد او مگر آنکه او خواهش بسیار نشستن کند و بردن چیزی از میوه مثل سیب یا انار
از جهت او و چون مرض طول کشد بیمار را با عیال باید گذاشت و مستحب است حال شفا بعد رنجوری باکر کمتر
بمریض خود اینکه بقصد وجه شفای او کردن و اگر حقوق الهی یا حق الناس بر گردن کسی باشد یا حق او بر مردم باشد
وصیت لازم است و الا سنت است و اگر ولی باشد وصیت بثلث مال در راه رضای خدا با قدس الحی الرحیم
میتواند کرد و در زیاده بر ثلث وصیت ممضی نیست مگر برضای ورثه و همچنین تبرع صاحب مانند اعانت هکار
و ظلم و تحصیل سازی و کتب مسائل و وقف کردن و نماز و روزه که از بیمار فوت شود در مرض الموت بر اکبر اولاد
که قضا کند وجوبا در مقابل آنست و تفصیل احوال توریث در کتاب میراث مذکور خواهد شد انشاء الله
و تلف و کفن میت قبل از وصیت و میراث و دین از عین المال مرده است و کفن زن بر شوهر است نزد مال
خودش و باید در وقت احتضار و بعد مرگ مرده را تنها نگذارند و زن حائض نزد محتضر حاضر نشود که مکروه
نفرت ملائکه است و وقت احتضار کف قدم و روی او را بقبله کنند و تلقین کنند او را بکلمات فرج و شهادتین
و اقرار با ائمه اثنی عشر علیهم السلام و کلمات فرج اینست لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان
الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و الحمد لله رب

العالمین و باید خبر کنند برادران دینی را بجهت تشییع جنازه او و باید مرد را مرد غسل دهد و زن را زن غسل بعد
و عند التعذر انکه محرم باشد و طفل سه سال را زن میتواند شست و باید وقت غسل خرقه بر عورتین میت
بیندازند و اگر غاسل لته بر دست خود به پیچد در تطهیر عورتین بهتر است و اول کفهای دست و عورتین میت
را بشویند و ازاله نجاست کنند و بعد از ان ابتدا کنند بغسل دادن و اولی الناس بمیت اولی است بتغسیل و تجهیز
و نماز بر مرده و دیگری باید باذن ولی او و اگر ولی نباشد و در وقت غسل دادن مثل حالت احتضار باطن
قدمها و روی مرده جانب قبله باشد و اول باب سدر شویند و اندکی برگ سدر بریزند که اب مضاف نشود
بلکه مسمی بحال اید و از کف اب سدر سر و بدن مرده را بشویند و باید مراعات ترتیب کنند و در مقدم داشتن
سر کردن و بعد از ان شستن طرف راست و دیگر طرف چپ و بهتر انست که هنگام شستن جانبین نصف سر
کردن را با طرف راست و نصف با طرف چپ بشویند بعد شستن مستقل و سه مرتبه طرف پیش جانب راست
را بشویند پس سه مرتبه پس جانب راست پس طرف پیش جانب چپ پس طرف پس جانب چپ هر یک سه مرتبه
و بعد از ان باب کافور بشویند که مضاف نشده باشد به غسل سر و جانبین بدستور مذکور و بعد از ان
باب خالص بهمان دستور و باید غسل را باهستگی دهند و عنف با مرده نکنند و در وقت و با ناخن کر کج شده
باشد اگر بسهولت راست نشود بحال خود باید گذاشت و ناخن چیدن و موی تراشیدن و اصلاح کردن موی خبا
و سوره و باب گرم و صابون شستن و کفن را بخور دادن و شکم او را مالیدن و گوش و بینی و چشم را به
پنبه یا بکافور پر کردن و پیشاپیش جنازه رفتن و عود سوز و شمع با جنازه بردن بدعت است و در بعضی
وارد شده و بعد از غسل بدنش را خشک میکنند و اول لفافه سرتاسری پهن میکنند و بالای ان چادری که
ازار از ان میگویند و بالای ان پیراهن و میت را در ان کفن میکنند و عمامه برای مرد و مقنعه و پستان بند برای
زن و همچنین دامنپیچ برای مرد و زن مستحب است اما از لوازم کفن نیست و مشهور فقها ان لفافه ازار لنگ نمیدهند

لعذاب قطعه و واجب را لفافه سرتاسری و پیراهن و لنگ میشمارند و لنگ یعنی فارسی میزر است نه ازار و باید عمامه
میت تحت الحنک داشته باشد و در سر پیش ابو سینه میت پهن میکنند و پنبه بر عورتین میت باید گذاشت
و اگر زن باشد بر پستان میگذارند و حنوط بر هفت عضو که بسجده واقع میشود باید گذاشت بلکه جمیع مفاصل
مگر انکه میت محرم باشد که در این صورت تحنیط ساقط است و باید با مرده دو جریده سبز بطول ذرع دست
از چوب خرما بگذارند و اگر میسر نشود چوب انار باید یا انار باشد و اگر ده و باشد یکی کافیست یکی را جانب
راست مرده از چنبر کردن تا ران بر دست بالای کفن باید گذاشت بر جریده ما بین ساق و زانو میان ساق و ران باید
شده و جریده سبز گذاشتن سبب دفع عذاب قبر است تا چوب تر است و در حدیث وارد شده که عذاب
قبر همان روز اول است پس چون روز اول عذاب بسبب سبزی جریده دفع شد دیگر نمیشود ان شاء الله و باید
پیشاپیش جنازه نروند بلکه در عقب روند و جنازه را تربیع مرد انکه جانب راست پیش را بجانب
چپ خود بر میدارد و بعد از ان پای راست را و بعد از ان پای چپ و بعد از ان دست چپ را بجانب راست
خود بر میدارد و عکس نیز وارد شده و چون نزدیک قبر رسد طرف پایین پای قبر جنازه را بگذارند که میت مهیا
جواب از سوال قبر بهم رساند مرده را از طرف پایین قبر داخل کنند که در قبر از جانب پایین است و اگر داخل
قبر میشود باید سر و پا برهنه شد قبا را باز کرده باشد و بعد باید داخل قبر فرزند نشود و فرزند را باکی نیست که
پدرش را در قبر گذارد و انکه داخل قبر میشود باید از جانب پایین قبر باشد و خارج نشود ولی میت داخل
قبر شود و زن را در قبر بگذارد کسیکه در زندگی محرم او بوده باشد شوهر اولی میباشد و باید در بعضی
و در قبر جانب قبله باشد و رخساره راست میت را بخاک بچسبانند و در قبر نیز تلقین کنند میت را باقرار
الوهیت و نبوت و امامت ائمه صلوات الله علیهم و بعد بخ مردی بهتر است و باید قبر را تا استخوان ترقوه که حفر کردن
بکنند و تا سر بهتر است و اگر زمین نرم و میت جان باشد قبر را بر میان شق میکنند و اگر زمین سست و باشد لحد

گذاشت و دیگری را از جانب
پهلوی چپ بالای کفن و لکن

رو بقبله ایستادن ... پهلوی قبر بگذارد و انکه در میان ان تا ان التشبیک و سر لحد را از خشت یا از تخته پوشاند
میکنند و او بگوید دست ها در قبر بایجوریت و باید خویشان رحم ها که نبوده در قبر که موجب قساوت
قلب میشود و انکه مردم بر میت گریه کنند یا در لطیف مرده باید کردن مرثیت و عذاب و بخشش مرده دست و از قبر
کذارنده بیک باد انکه بر قبر ما انزلنا هفت مرتبه بخواند قدر و یعنی انا انزلناه باید خواند و گریه کردن بر میت
مذموم ندارد اما او خراشیدن و مو کندن و جامه بر تن کندن که مشعر بر نارضامندی از قضا باشد منهی عنه است و نوحه
گفتن بر میت مستحب است اگر او حق باشد و مستحب است بر خویشان و همسایگان که سه روز خوراک اهل
خانه میت بفرستند یا طعام ایشان بخورند و لایق است عبرت گرفتن از فوت مردم خصوصا خویشان و همسایگان
و ثواب تلاوت و تصدق و حج و زیارت و نماز هدیه میت و نماز وحشت در شب اول دفن ما بین مغرب و
عشا و دعا برای مرده کردن نیز مستحب است که قبرستان نزدیک خانه باشد که باعث
عبرت و زیارت قبور در شبها و روزها خصوصا شب جمعه مستحب است و خواندن دوازده قل هو
الله و ایة الکرسی در قبرستان مستحب است و نماز بر قبر نباید گذارد و نزدیک قبر و در قبرستان
ناصله ده ذرع ناخوشی بر طرف میشود و در نقل میت بسوی مشاهد مشرفه خلافست میان فقها نظر
با خلاف ادله و امر را بهیبا ... و احتیاط است ... برای ناقل اجتناب
خصوصا در وقتی که متلاشی شده میت ... از بوی بد و برای مرده نقل اولی است و
نبش قبر و سرقت کفن حرام است و همچنین حرام است بنای عمارت بر قبور و تعمیر ان مگر قبوری که حفظ ان
از باب تعظیم شعائر الله و استحباب زیارت باشد مانند قبور مقدسه و احوط بر مستطیع در زیارت قبور
ائمه است در عمر یکدفعه خصوصا زیارت قبر سید الشهدا علیه السلام که بعضی وجوب و در زیارت ... مستحب
و نوحه کردن زنان دروغ و کفر نباشد و صوت نامحرم صدا را نشنود جایز است و مستحب است رثیه بر جناب

سید الشهدا و سایر شهدای کربلا علی من حل بها اشرف الصلوة و الثنا خواندن و انشا کردن و گریه
کردن او و باعث گریه مردم شدن و خود را بگریه داشتن و چون ظلمی که بر اهل بیت علیهم السلام کنند شده بیان آن
نوعی طاعت است پس دروغ داخل مرثیه نباید کردن بلکه باید بر صحیح روایت اقتصار نمود خصوصا روایاتی که
شیخ ما مولانا محمد باقر مجلسی طاب ثراه در جلاء العیون نقل فرموده اند انتهت فی الجمله اداب طهارت ظاهر
بدن و لباس از خبث و حدث که موجب اجزاء نماز و سقوط قضا و اداست و اداب طهارت باطن که موجب قبول
نماز است محل ان کتب اخلاقست و نماز که معراج مؤمن است ان نمازیست که در ان طهارت ظاهر و باطن
بحضور قلب و خشوع باطن و خضوع ظاهر جمع شده باشد ظاهر خویش را پاک کن بوضو و باطن را بحضور قلب
خویش را نماز گذارد و اگر جودی خدا گوئی مشرک باشی و خدا ازان و اعظم مستحبات باطنیه که طهارت باطن
از انها واجب معاصی کبیره است و در عدد ان خلافست و ابهام ان منشاء احتراز از همه معاصیست و
چون هر معصیت در معنی مخالفت جناب اقدس الهی اشاره دارد باید هیچ معصیتی را کوچک نشمرند و جمعی از
اهل تحقیق قائلند بر اینکه همه معاصی کبیره است بلی بعضی بنسبت ببعضی دیگر کوچکتر است مثل نگاه کردن بنامحرم
از ... شهوت کوچکتر است از بوسه کردن و ان از زنای غیر محصنه و ان از زنای محصنه و بر این قیاس
و مروی است که هرگاه جناب احدیت وعده اتش بران کرده کبیره است و در روایتی وارد شده که در کتاب
علی هفت است اول کفر بالله و دویم قتل نفس و سیم عقوق والدین و چهارم خوردن ربا بعد بینه
بر حرمت ان و پنجم خوردن مالهای یتیم از راه ظلم و ششم گریختن از جهاد و هفتم بادیه نشین شدن بعد
از هجرت بسوی بلاد اسلام و در بعض روایات بدل کفر قذف محصنه وارد شده یعنی زن شوهر
دار را نسبت دروغ بزنا دادن و باید دانست که قتل نفس که با وزن شایع باشد مانند قصاص و قتل
در حدود شرعیه و همچنین عقوق والدین که در اطاعت الهی باشد معاصی نیست ... که کافر یا ناصب گوید که کو

اسلام اردیعلی وال شوی عاق مکنم وهم چنین خوردن مال یتیم برای کسیکه فقیر باشد و اصلاح حال ایشان
کند بقدر ضرورت وهم فرار از جهاد که در خدمت امام نباشد و عدد کافر بیش از دو چند مسلمین باشد
هیچکدام گناه نیست و بلاد کفر و جهل و غضب حکم بادیه دارد هجرت از آن به بلاد ایمان و علم واجبست و عود
بسوی ان تعرب بعد از هجرتست و رساله حضرت رضا که برای مامون عباسی نوشته اند دوازده اند بیکونه
نوشته کبایر را قتل نفس ایشان که حرام کرده الله تعالی و زنا و دزدی و شراب خوردن و عقوق والدین
و کریختن از جهاد و خوردن مال یتیم از روی ظلم و خوردن مردار و گوشت خوک و انچه بنام غیر الله کشته
باشند از غیر ضرورت شرعی و خوردن ربا بعد بیان الهی و سحت یعنی رشوه و مانند آن و قمار و کم دادن
در پیمانه و ترازو و نسبت زنا کردن زن شوهردار و غیر شهادت و لواطه و شهادت دروغ و ناامیدی
از روح الله و امن از مکر الله و نا امیدی از رحمت الله و یاری کردن ظالمان و میل بسوی ایشان و قسم
دروغ و حبس حقوق از غیر تنگدستی و دروغ گفتن و کبر یعنی خود را بهتر از دیگران دانستن و
اسراف یعنی زیاده خرج کردن و تبذیر یعنی نعمت را ضایع کردن و خیانت یعنی در مال امانت و سخن امانت
یاد رمشورت و پوشیدن شهادت و حقیر شمردن و دانستن دوستان خدا و سبک شمردن حج یعنی
ترک آن یا پس انداختن و مشغول شدن بالات لهو یعنی مانند دف و نی و چنگ و چغانه و بربط و طنبور و چهار
تار و سه تار و دو تار و کمانچه و کردن بربط و عود و چنگ و سنتور و قیچک و ناقوس و دهل و نقاره و کوس
و کرکه و سنج و ... و قانون و تنبک و طشت زدن و چیزی زدن و پای کوبیدن و رقاصی و انگشت
بصدا آوردن و خوانندگی و صفیر زدن و بازی نرد و شطرنج و انچه از این باب هرچند جوز و تخم
مرغ باشد یا بگوی و چوگان یا بکولی و مصر بودن بر گناهان صغیره یعنی پی در پی کردن یا اراده پشیمان نشود
و عازم بر فعل ان ماندن   از شرایط لباس نماز گذار لباس مصلی است و باید غصبی نباشد و طلا و دو کش طلا نباشد

در خصوص مرد نیز اگر پوشیدن طلا و نماز کردن در آن بر مرد حرام است فقط و طلای مسکوک اگر در کیسه باشد
و همچنین زنبور طلا که در سفر و محل خطر با خود پنهان کرده باشد معفو است و نماز پوشیدن طلا و نماز در آن
جایز است و باید حریر محض نباشد نیز اگر لبس حریر و صلوة بان مرد از لباس نیست بغیر جنگ و جماع و باید لباس ابریشم
و کج محض نباشد و اگر ابریشم باشد که تار آن پنبه و کتان باشد و پود از ابریشم و کج یا بعکس ضرر ندارد و احوط
آنستکه زن نیز در حریر محض نماز نکند بلکه وقت نماز بکند و باید لباس نجس نباشد مگر نجاست معفو مانند
خون جروح و قروح سایله یا کمتر از درهم بغلی که خون نجس العین و حیض و نفاس و غیر نباشد و آنچه ولباس
ساتر عورت نیست و آنهم مثل تنهایش پیراهن است و احوط پوشیدن از ناف تا زانو بلکه تا نصف ساق است و در زن
جمیع اعضا و بدنش عورت است مگر رو و کف دستها و کف پاها و پوشیدن موی سر اگرچه از ان ساقط است
و بهترین لباس برای نماز گذاردن سفید است و بعد از آن کبود رنگ و سرخ و بسیار سیر رنگ برای غیر تازه کدخدا
مکروهست و سیاه نیز منهی عنه است مگر عبا و عمامه و موزه و غیر ... و در بعض روایات پوشیدن
حریر محض و آنچه ساتر عورت نباشد مانند بند زیر جامه و غیر ... و تکمه جایز شده و احوط ترک انها است
و در ضرورت سرما و حرب تجویز لباس حریر برای مرد شده و باید جامه بسیار نازک نباشد که بدن نما باشد
مگر آنکه با جامه کلفت بپوشد که ستر نمایند و حرام است پوشیدن جلد نجس العین مانند سگ و خوک و نماز
در آن باطل و هم جلد مردار حلال گوشت که مرده باشد یا بغیر شرعی ذبح نشده باشد نیز کرک و موی و پشم ان
گرانست چون جوره در آن خلوت نکرده و جلد حیوانات غیر ماکول اللحم مانند شیر و پلنگ نیز گرچه پاک است
و پوشیدن آن جایز و در آن نماز صحیح نیست مگر جلد و موی خز که در آن نماز صحیح است از روی روایت و
فتوی و ان علی التحقیق دابه ایست دریائی حلال گوشت و در سنجاب خلاف است احوط اجتناب در نماز است
و پوشیدن سمور و قاقم و روباه و امثال ان بلا خلاف نماز ندارد و حیوانات حلال گوشت را نیز که کشند

در جلد آن نماز نتوان کذارد بلا خلاف و با جامه نماز کردن بهتر است و در غیر ضرورت با آهن نماز نکنند و اگر چه
حفظ کلید در غلاف باشد بر ضرورت ندارد و باید قبای بسته نماز نکنند که نهی وارد شده و حرام است پوشیدن لباس
زنان مردان را و لباس مردان زنان را و همچنین لباس شهرت که باعث انگشت نمائی شود مانند آنکه عالم لباس اهل عسکر
پوشد یا لشکری لباس مرد عالم و حرام است و بخود بالیدن در لباس و تکبر کردن و باید جامه از کعب که بلندی پا
بالاتر باشد و واجبست پوشانیدن مؤمن و مؤمنه برهنه بقدر امکان و مستحبست که عمامه تحت الحنک داشته
باشد و نشسته عمامه نپیچد و ایستاده زیر جامه نپوشد و مستحبست تجمل و زینت کردن نظر بانعامهای نعمت
الهی با عدم خوف و بوی خوش استعمال کردن و روغنهای خوشبو مالیدن و ناخن چیدن و شارب کوتاه کردن
و اصلاح ریش کردن و خضاب ریش و سر مرد و زن ابجا و وسمه کردن و سرمه کشیدن و نوره کشیدن و ابیشتر از
چهل روز نگذارد اگر مرد باشد و در زن بیشتر از بیست روز و حنا بعد نوره بر بدن مالیدن بهتر است
ازان مکان مصلیست و واجبست که مباح باشد یا ملک یا باذن مالک و در مهمانخانه و مضیف برای مهمان
که کل باشد اذن فحوی کافیست و احوط اعاده نماز است که در مکان غصبی جاهلا کرده باشد و باید مسقط سجده
نجاست متعدیه نداشته باشد و محل سجده پیشانی باید پاک باشد و باید بر قبر و در قبرستان و شوره زار نماز
نکنند و در جاده راه و مسیل رودخانها و محل سوراخ موران نیز نماز نگذارند و همچنان در خانه که در آن شراب و
صورت جاندار باشد مگر آنکه صورت در قبله نباشد یا بر آن پرده انداخته باشند و احوط آنست که رو
با آتش و چراغ نماز نکنند که آبا و اولش پرستان بوده اند و رو به بدار نیز نماز نکنند و همچنین با رو مگر آنکه
پوشیده باشد و باید از پیش روی مصلی نگذرند مگر آنکه ستره در قبله او باشد مانند عصا و یا نیزه که بر زمین
فرو کرده باشد و رو بکاغذ نوشته نماز نکنند و در خانه مجوسی باشد نماز نکنند و نماز واجب را در خانه کعبه نکنند
و در مشاهد مقدسه و ضرایح منوره نماز نکنند بلکه پشت سر یا اندک از برابر پیش نیز باشند اگر طرف بالای سر یا پائین

پای مقدس باشد و در نماز جماعت امام نسبت بماموم بر بلندی نباشد بلکه مساوی یا پست تر ایستد
مگر اینکه علو سطحی باشد یا بقدر چهار انگشت و اگر ماموم یکی باشد طرف راست امام ایستد مگر در نماز جنازه
که پشت سر بایستد و اگر بیشتر باشند پشت سر امام صف کشند و صف اول افضل از صفهای دیگر است و در سایر
نمازها مگر در نماز جنازه که در آن صفهای آخرین افضلست و طرف راست صفوف افضلست از طرف چپ
و زنها که اقتدا بمرد کنند باید در پشت سر ایشان بایستند و اطفال و عوام نیز در صفهای آخرین می ایستند و صف
نزدیک امام محل اهل ورع و علم است که اگر بر امام حدث واقع شود یکی را امام پیش کند یا ماموم ان پیش کنند و
اقتداء مرد بزن جایز نیست و اگر جماعت زنها باشند پیش نماز زن در میان صف می ایستد مقدم بر صف نمی ایستد
و افضل مواضع نماز در مسجد الحرام و مسجد رسول و مسجد اقصی و مسجد کوفه و حرمهای مقدسه است و بعد از آن مسجد
جامع و مسجد محله و نماز واجب در مسجد و با جماعت افضلست و نماز نافله در خانه افضلست و از مساجدی که
مسافر در آنجا مخیر میکند مسجد الحرام و مسجد مدینه و مسجد کوفه و حایر جناب سید الشهداء علیه السلام است و در حد حایر
ان اختلاف بسیار است و قول اینکه آن موضعیست که دور آن را هنگامیکه متوکل عباسی آب فرات بر قبر مطهر بست آب
بر روی هم ایستاد و داخل حرم مطهر نشد ضعیفست باعتبار رخصت تمام در ایام ائمه قبل از متوکل و واقعه
جریان آب بلکه عرب ایام موضعی را حایر نامند و هر زمینی است که فاصل آب رودخانهای عظیمه میکردید از احوط بنا میکند
و آن ارض مقدسه از ان قبیل است پس رخصت تمام اعم از موضع قبه است و بعض امام احوط آنست که در کربلای
معلی قصد اقامه کند یا تمام از طرف بالای سر یا پائین پا یا پشت ضریح مقدس بگذارند و در سایر بلد کربلا با عدم قصد اقامه
احوط جمع ما بین قصر و اتمام است و از مواضع شریفه فضیله مسجد براثا است که نزدیک حرم کاظمین علیهما السلام است
و مسجد قبا و مسجد غدیر خم و سهله و مسجد صعصعة بن صوحان و مسجد جعفی و مسجد جامع بصره قدیمه که در آن
با الفعل در قریه زبیر مسجد علی علیه السلام مشهور است اوقات نماز باید دانست که اول وقت نماز ظهر اول

زوال آفتابست برای متطهر مستتر غیر مضطر ومتیمم وغیر متطهر ومستتر ومشتغل بقدر تطهر وتستر وتنفل تا آخر
میکند وعلامت تحقق زوال زیادتی سایه شاخص است بعد نهایت کمی در بلادی که تحت خط استوی نمی
باشد یا آفتاب در وقتی از اوقات بر سمت الراس عبور نکند وحدوث سایه است بعد از انعدام در تحت
خط استوی وبلادی که در وقتی از اوقات آفتاب بر سمت الراس ایشان بگذرد در حین سلطنه وچون
سایه بقدر سبع شاخص حادث یا زیاد شود وقت نافله ظهر فوت میشود ونافله را دیگر نباید تاخیر باید
انداخت ودر روز جمعه که نافله آن بیست رکعت است همه پیش از زوال است مگر چهار رکعت از آنکه بعد
نماز جمعه نیز وارد شده رخصت بان وهم چنین شش وهشت واول زوال باید امام جمعه شروع بخطبه کند
وچون سایه حادث بقدر شاخص رسد وقت جمعه فوت میشود وفرض منتقل بظهر کردد وبعد از فراغ
از جمعه وظهر تمام یا قصر اوقات عصر است ونافله آن بدستور مقدم است بر آن ودر بعضی از روایات
وارد شده که چهار رکعت نافله ظهر پیش از ظهر وچهار بعد از ظهر وهم چنین چهار رکعت نافله عصر پیش از
عصر وچهار بعد از آن بعمل آرند وبعد از زوال او وقت مختص ظهر ووقت ظهر وعصر مشترک تا آنکه از غروب
بقدر ادای عصر مانده باشد که آن مخصوص عصر است وسایه حادث چون دو برابر شاخص شود نافله عصر
فوت کردد واحوط آنست که ظهر را پیش از چهار قدم سایه وعصر را پیش از هشت قدم تاخیر نیندازند
که اشاعه آن میشود وبهتر آنست که شاخص بقدر ذرع دست باشد واول وقت مغرب تحقق غروب است
واحوط آنست که پیش از ذهاب حمره مشرقی در غیر ضرورت سفر وتقیه بعمل نیاورند وابتدا تاخیر نکنند
که ستارها پیدا شوند ونافله آن بعد از آنست وآخر وقت نافله آن بر طرف شدن سرخی جانب مغرب
است وباید نماز مغرب را تا بر طرف شدن سرخی مغرب تاخیر نکند که تضییع آن میشود بلکه مظنه قضا
نیز که در احادیث وارد است که برای هر نمازی از نمازهای پنجگانه دو وقتست مگر نماز مغرب که یک وقت

دارد

دارد ومشهور آنست که بعد از فراغ از مغرب وقت عشا داخل میشود واقوی آنست که اول وقت عشا بعد از
حمره مغربی است برای مختار وباید پیش از بر طرف شدن سرخی مغربی نماز عشا را نگذارد وبرای مضطر ومسافر
رخصت وارد شده عمل بر مشهور بهتر وبعضی گفته اند که بعد از فراغ از مغرب بعمل آورد وآخر وقت مغرب وعشا
خلاف بسیار است قوی در روایت مشهور آنست که آخر وقت مغرب وقتی است که از نصف شب بقدر
بجا آوردن عشا باقی مانده باشد برای مقیم یا مسافر وآن آخر وقت عشا ومخصوص بآنست واحوط
آنست که هر گاه نماز مغرب از ثلث شب گذشت نیت ادا وقضا هیچیک نکند بلکه قصد وجوب
وقربت با تعیین مغربیت کافیست وچون قول وروایتی هست که نماز عشا تا طلوع فجر اداست پس
هر گاه نماز عشا از نصف شب گذشت بقصد قربت بعمل آورند وتعیین ادا وقضا نکنند وهر گاه کسی نماز
نگذارد وبخواب رود تا نماز قضا شود آن روز را بکفاره روزه گیرد وبرای کسی که از عرفات بمزدلفه می آید
باید نماز مغرب را در مزدلفه گذارد چنانکه در کتاب حج خواهد آمد ان شاء الله ودر این صورت جمع میکند
ما بین مغرب وعشا وبا این صورت که یک اذان میگوید برای مغرب وبرای عشا اذان نمیگوید ونافله
مغرب را نمیگذارد واقامه در دو وقت جمع بین الصلوتین از هیچ نمازی ساقط نیست وهم چنین هر گاه
باران باشد امام جماعت جمع بین العشائین میکند وجمع بین الظهرین برای واقف عرفات ومستحاضه
نیز همین دستور است ودر بعضی مواضع سنت تفریق افضلست ودر تفریق فصل بنافله کافیست
تفریق صفوف ضرور نیست بلکه مرابطه در مسجد وانتظار افضلست ووقت نافله بعد از عشا که وتیره
اش میگویند که دو رکعت در نشستن است وبیک رکعت حساب میشود بعد از فراغ عشا است
وایستاده نیز وارد شده واول وقت نماز شب که تهجد باشد بعد از انتصاف لیلست وآن هشت رکعت
است وبعد از آن دو رکعت شفع دیگر که نماز وتر یکرکعت واو است وگذاردن نماز شب در سحر نزدیک بصبح

افضل است و هرگاه چهار رکعت را در شب درک کرده باشد تتمه بعد از طلوع فجر قضا نیست و تقدیم صلوة
تهجد برای کسیکه مغلوب النوم باشد و در آخر شب بیدار نشود پیش از نصف شب بر تحصیل فوت اولی
و اول وقت نماز صبح طلوع فجر دویم است که آنرا صبح صادق گویند و صبح اول شبیه بزبان گاو یا بدم گرگ که
از افق بلندی بالا ظاهر میشود و صبح دویم در پهنای افق معترض شدن اول شبیه برودخانه یا قطعه
سفیدی که بهم کرده باشند آشکارا میگردد و آن اول وقت فریضه صبح است و نافله صبح مقدم است
بر آن و آخر وقت فضیلتش که نافله قضا میشود طلوع سرخی است و آخر وقتش طلوع آفتاب و احوط
آنست که نماز صبح را تا برطرف شدن ستارگان تاخیر نکند و افضل آنست که در اول وقت گذارد تا در
دیوان ملائکه لیل که بالا میروند و ملائکه روز که نازل میشوند ثبت شود و نمازیکه قضا شده باشد یا
بعهد یا بیمین یا بنذر معین یا باجاره یا بتحمل از پدر بر پسر بزرگتر یا تبرع برای ذوی الارحام یا دوستان
یا برادران دینی باشد هر وقت میتوان گذارد و همچنین نوافلی که برای تقرب باشد از باب الصلوة خیر موضوع
و نمازهای هیچکدام وقت معین ندارد در هیچ وقت مکروه نیست و روایاتیکه مشتمل بر نهی شده
بکراهت بعض اوقات وارد مورد تقیه است چنانکه در اخبار صحیحه وارد شده مکروه وقت اشراق شمس
که ضحی است نافله نیست اینکه مختص آن وقت است گذاردن بدعت است از حیثیت تخصیص نه نفل در وقت
نماز نذر معین وقت تعیین است و وقت نماز کسوف و خسوف و سایر آیات ابتدای آن آیه است و آخر وقت
آن آیه و نماز زلزله که وسعت نماز نداشته بعد از آن هر زمان است و وقت نماز عید بعد از طلوع شمس پیش
از زوال است و اول نهار افضل است و همچنین وقت نماز استسقاء صدر نهار است و وقت نماز وحشت
مابین العشائین است و همچنین نماز غفیله و وقت نماز زیارت برای غریب بعد زیارت مشاهد مقدسه
و وقت نماز طواف بعد از طواف است و وقت نوافل لیالی ماه مبارک رمضان شبهای ماه مبارک است

بتفصیل

بتفصیلی که مذکور است در احادیث و همچنین وقت نماز اعرابی و نماز عید غدیر و نوافلی که وقت وارد در
مجلس مذکور است و فی الجمله در آخر کتاب الصلوة اشاره خواهیم کرد ان شاء الله تعالی * در جهة نمازات
یعنی قبله و آن نسبت یکی که در میان بیت باشد هر چهار جهت و میان جهتها است بشرط آنکه اگر رو بدیوار
کند و همچنین اگر پشت بام کعبه باشد نمازی از حد کعبه را رو قبله خود بگذارد و مروی است که مصلی بر بام
مستلقیا متوجه بیت المعمور شود و خارج بیت اگر در مسجد الحرام باشد رو بعین خانه از هر جهة نماز میکند
و اهل مکه و حرم رو بمسجد الحرام میکنند و اهل اطراف حرم رو بحرم و اهل بلدان بعیده رو بجهة کعبه نماز میکنند که
شطر المسجد الحرام است و در تشخیص قبله اکتفا بقبور مسلمین و محرابهای مساجد ایشان و بقول اهل بلد و اهل خانه
میتوان کرد و اگر بعد از فراغ از نماز ظاهر شود که رو بقبله نماز نکرده اگر تفاوت بسیار بوده که پشت بقبله نبوده
اعاده ضرور نیست و اگر پشت بقبله بوده اعاده میکند و کسیکه دشمنش رو بقبله باشد و اگر او پشت
بدشمن کند خوف داشته باشد یا دشمن طرف قبله باشد و او در گریز باشد توجه بسوی قبله از او ساقط میشود
و بقدر امکان توجه میکند و همچنین از تنفل در سفر که پشت بقبله میرود توجه در وقت ضرورت ساقط
است و هم چنین راکب کشتی یا گرو توجه ممکن نباشد و هرگاه بعرض علامات قبله از اعتبار آفتاب و ستاره
کان و جز او و قول ثقه و محراب مفقود باشد و طرف قبله را نداند هر چهار جهة نماز میکند و عمل بایه کریمه فاینما تولوا
فثم وجه الله یعنی پس هر طرف که رو کنید پس آنجا سمت الله تعالی است و اگر وقت گنجایش نداشته باشد بقدر گنجایش
سه طرف یا دو طرف یا یکطرف اکتفا میکند و عمل بقرعه در حیرت ضعیف است زیرا که وجود نص خاص و
تخصیص عام بآن و ضعف آن ضعیف است و در حدیث وارد شده که جناب احدیت عز اسمه علامات
قبله را بالکلیه پوشیده و برطرف نمیکند و مشهور میان فقهای امامیه و مجمع علیه نزد فقهای عامه در
وقت خفای جهة قبله تحری جهة کعبه است و جستجو کردن و عمل بظن خود کردن و چون نص صحیح در عدم تکلیف

عباد با اجتهادات ظنیه و در اصول معتبره وارد شده که سعد بن عبدالله قمی ثقه جلیل و ابن قولویه و محمد بن
ابرهیم نعمانی و محدث عاملی و شیخ مجلسی رحمهم روایت کرده اند بر تحریم اگر معمول به نباشد چنانکه از تفسیر حضرت
صادق علیه السلام که از جد بزرگوار خود امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت نموده مخصوص تحری و اجتهاد از روی امارات
که شارع برای قبله قرار داده مانند جدی و اعتبار شمس خواهد بود نه عمل بظن مبتدا که ناشی از امارات معتبره
شرعیه نباشد و لله الحمد در بلاد اینکه اهل ایمان ساکنند مثل جزیره عرب و فارس و خراسان و بعض بلاد هند
مساجد و محاریب و قبور بسیار است خصوصا در مشاهد مقدسه و ما چند علامت از آن در این رساله
اکتفا میکنیم اول علامت اهل عراق که از موصل تا بان بصره است که رو برکن عراقی که حجر الاسود در آنست
میکنند ذکر میکنیم و آن کردانیدن فجر است بر منکب چپ و مغرب بر منکب راست و قرار دادن جدی مقابل شانه
راست و کردانیدن قرص آفتاب در وقت زوال بر کوشه ابروی راست نزدیک به بینی و صاحب ایشان اندکی
بجانب چپ بنا بر آنکه قبله بعید است از طرف چپ بیشتر از راست است و این تحقیق در خصوص اوساط
اهل عراق است که کوفه و حله و بغداد است و در اطراف اعلای عراق مانند موصل و اسفل عراق مانند قریب بصره
ملاحظه تیاسر و تیامن باید کرد دوم رکن شامی قبله اهل شام است و نشانه ایشان قرار دادن بنات نعش است
در وقت غایب شدنش پشت کوش راست و قرار دادن جدی پشت شانه چپ در وقت طلوع و عقب
سهیل بر چشم راست و سهیل میان دو چشم و قرار دادن صبا که فصل وزیدن باد قبول است میان مشرقی بر
رخساره چپ و قرار دادن ثریا بر جانب راست است و عیوق بر جانب چپ و قرار دادن جدی بر صفحه
رخساره چپ و قبله اهل یمن رکن یمانی است و نشانه ایشان قرار دادن جدی است در وقت طلوع میان دو
چشم و سهیل را وقت غایب شدن میان دو شانه و قرار دادن جنوب بر مرجع شانه راست و اعتماد بر این
علامات از جهت نص عام در خصوص اعتبار نجوم است و نص خاص در قبله عراق موجود است و چون تحقیق

جهت قبله و تحقیقات مقابله و محاذات سنا که از مستنبط از علم ریاضیست و ان علمیست که مقصود بالخصوص
میکند و بحث تعلق دارد داخل فنون علمیه است و عمل بران در مثل تشخیص جهت عمل بر ظن نمیباشد با وجود نابود نصوص
و ظواهر منقول اعتبار کواکب دایره و فرض اعمی در خصوص جهت اعتماد بر قول غیر است   و در انجند و صلوات
در نمازهای فریضه و مستحبه مؤکده اما صلوة فریضه نماز پنجگانه یومیه است و آن هفده رکعت برای مقیم
و آنکه در حکم مقیم است مانند کثیر السفر که شغل ایشان در سفر بودنست مانند مکاری و شتردار و کشتیبان و
صحرانشین و کشتیبان و مانند کسی که در جائی قصد اقامه ده روز کند پس همین که بعد قصد یک نماز تمام ادا کرده باشد
ان اگر برگردد هم رساند تا در آن موضع است تمام میکند و همچنین کسی که سی روز تمام در جائی در حالت تردد بماند
و چون سی روز تمام شود نماز را تمام میکند هر چند یک نماز باشد و همچنین کسیکه در سفر بیکی از مواضع چهارگانه
بکذرد مکه مسجد الحرام و مسجد نبی و مسجد کوفه و حائر حسینی علیه السلام باشد و هر چند قصد اقامه ده روز نکند و یا در
جائی بگذرد که منزلی ملکی داشته باشد و در آنجا شش ماه توقف کرده باشد و یا در سفر غیر مباح باشد مثل
سفر اعوان ظلمه و هرگاه شخصی سفر مباح کند و از محل توطن بعزم هشت فرسخ یا دو باره در رفتن یا چهار فرسخ
رفتن یا برگشتن بیرون رود و به حد ترخص برسد یعنی محل پوشیده شدن آواز و دیوارهای شهر و صدای اذان نماز
چهار رکعتی را دو رکعت میکند پس فریضه او مسافر میشود بهفده رکعت و هر گاه وقت نماز داخل شود در حضر و بعد
شود و از حد ترخص بگذرد یا وقت نماز داخل شود در سفر و بخانه برسد در انصورت در روایات و فتاوی مختلف است
که آیا وقت ادا معتبر است یا وقت تعلق فریضه مشهور اولست و اقوی تخییر و احوط آنست که جمع کند ما بین قصر و
و تمام احتیاطا یا هما نوقت تعلق وجوب ادا کند اگر مقیم است نماز را ادا کرده سفر کند و اگر مسافر است نماز را
داخل شود و در نماز خوف که عدو در مقابل باشد و بنای محاربه و مقاتله و مسابقه باشد فریضه منتقل میشود
بنصف و نظر بشدت خوف و احتیاط ساقط میکرد و تا بر سد بتکبیرات در عوض رکعات و قصر در نماز خوف

وارد شده و در دو نجمه برای مقیم با وجود امام عادل و چهار نفر با شش نفر با او فرض ظهر دو رکعت میشود
پس شاید نماز جمعه برای مقیم یازده رکعت و دیگر نماز عید بن است که عید فطر و عید اضحی باشد و ان در عید
نهار است دو رکعت و دیگر نماز تحیت است و ان فی الحقیقه دعاست زیرا که طهارت از حدث نداند شرط نیست
و قراءت و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم ندارد و دیگر نمازی که از پدر فوت شود بر فرزند بکر اکبر واجبست قضای
ان بشرطیکه در مرض الموت و بدون تفریط و تهاون ترک شده باشد و دیگر نماز یکه بعهد یا یمین یا نذر یا
باجاره واجب شده باشد و دیگر نماز طواف که دو رکعتست خواه طواف عمره یا حج یا طواف نسا اصالة او نیابة
و دیگر نماز ایات مانند کسوف و خسوف و زلزله و بادهای هولناک و ان دو رکعتست بده رکوع در هر رکعتی
رکعتی پنج رکوع و غیر از اینها مجموع نمازها سنتست و اکر از همه نوافل یومیه است هشت رکعت ظهر و هشت رکعت
عصر و چهار رکعت مغرب و دو رکعت نشسته که یک رکعت محسوبست نافله بعد عشا و هشت رکعت تهجد
و دو رکعت شفع و یک رکعت وتر و دو رکعت نافله صبح که مجموع سی و چهار رکعتست که نقصان فریضه از ان
کامل میشود و در سفر نافله ظهرین ساقطست فقط و مشهور نزد فقها سقوط وتیره است نظر بعموم دو ایتی که
اما این قول ضعیفست و نص بخصوص در عدم سقوط موجود و دلالت روایت عام بر سقوط وتیره
ممنوع و این رساله محل ذکر دلیل نیست و دیگر بیست رکعت نافله روز جمعه است بیش از نماز جمعه و در از
نافله ظهرین ساقطست و دیگر نماز استسقاء و نماز زیارات و نماز هدیه والدین و هدیه موتی و هدیه ارواح
مطهره معصومین علیهم السلام و نماز تسبیح و نماز اعرابی و نماز استخاره و نماز حاجت و نماز حضرت رسول صلعم و نماز
حضرت امیر المؤمنین ع و نماز حضرت فاطمه ع و نوافل ماه مبارک رمضان هزار رکعت و نماز عید غدیر و سایر
نمازهای سنتی که در کتب اعمال مسطور است و این رساله محل ذکر همه انها نیست و اذان و
اقامه و ان از خصایص نماز یومیه است و برای غیر یومیه بدعتست و اذان سیم که در حدیث وارد شده

کردو

دو نجمه بدعتست ان اذانیست که بنی امیه گذاشتند یعنی که پیش از اذان برای گذاردن نماز بالای مناره میگفتند
و چون دو اذان یکی برای نماز جمعه و دیگری برای عصر جمعه سنت بوده پس اذان سیم که احداث و ابداع کردند پیش
از این دو اذان بدعتست چنین ظاهر شده از تتبع در اخبار معصومین ع و اینکه اذان سیم اذان عصر را
گمان کرده اند ناشی غفلت و عدم تتبع است و تاکید اذان در جهریه بیشتر است و قول بوجوب نیز و قوی نیست
خصوصا در جهریه بر ضعف ندارد و اقوی در اقامه است در غیر صورت فوت وقت یا خوف تفرقه جماعت
احوط اتیان با ذانست مگر مواضع که استثنا شده مانند عشاء مزدلفه و اذان بین الصلوتین مسافر و قضاء
صلوة متعدده و اگر بلافاصله کند اکتفا باذان اول میتوان نمود و اگر کسی اقامت را فراموش کرده داخل نماز شود
قبل از رکوع بر میگردد و اقامت میگوید بنابر روایات و فصول اذان الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا
رسول الله حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی خیر العمل الله اکبر لا اله الا الله هر یک دو مرتبه و ترجمه الفاظ اذان این
الله بزرگتر است گواهی میدهم اینکه نیست معبودی سزاوار پرستش مگر الله گواهی میدهم که محمد فرستاده خداست
سرعت نموی بجا اوردن نماز سرعت بر رستگاری سرعت بر بهترین عمل الله بزرگتر است نیست الهی مگر الله
و اینست اذانیکه حضرت جبرئیل ع برای پیغمبر ص در وقتیکه امامت ایشان فرمود گفته و دو الله اکبر اول
میگوید برای تنبیه است از فصول اذان نیست و زیاده کردن الصلوة خیر من النوم بدعتست و همچنین است
کم کردن حی علی خیر العمل و اقامه مثل اذانست مگر اینکه در اول اقامه دو الله اکبر جهة تنبیه کمتر است و دو قد قامت
قد قامت الصلوة بعد حی علی خیر العمل بیشتر است و ترجمه ان بهر استیکه بر پا شد نماز و دو اینکه در لا اله الا الله
لا اله الا الله در اخر اقامه معمولست بر فقیه با جزا از باب رخصت و معاوضت با قوی از خود هر چند
مشهور عمل بر یک فقره میباشد اما احوط تکرار است و فصول اذان را جدا کانه با وقف با یک مرتبه بلند
فصول اقامه را مسترسل و پیاپی که از جهر اذان و تکلم بغیر قران و دعا بعد اقامه نباید کرد مکر امر برات کردن

ضمها با تقدیم بر نماز و باید در اذان و اقامه رو بقبله و ایستاده و متطهر بودن و احوط عدم تکلم
کردنست در اذان براست وجب و باید عربی گفته شود با اخراج حروف از مخارج که تمیز میان حروف متشابه
بهم رسد و لحن در اذان گفتن کردن حرام است اما اگر موذن را مدخل نباشد امام و نایب او از بیت
المال خرج باو میدهند و باید مقیم و موذن صفوف مرد باشد و احوط آنستکه عادل باشد و باید فاسق نباشد
و سن ظاهر با عدم ظهور فسق در موذن کافیست و از دیها اذان و اقامه ساقطست و اگر امام مسجد اذان را
در حجره اذان و اقامه بشنود ناخوشی ندارد دوئیت و بدانکه نیت اراده ایستکه بر میخیزد از قلب
بسبب علم بنفع چیزی که باعث میشود بر عمل آوردن آن چیز و باید علت انبعاث آن اراده تقرب و ترحم یکی
بحضرت الوهیت جلت عظمته و خوشنودی او یا یافتن ثواب و نجات با خلاص از عقاب و دوزخ و
یا شکر نعمت و یا حیا از پروردگار و یا امتثال فرمان الهی و یا ملاحظه استحقاق عبادت یا انعام یا وجوب
وجود و کمال حقیقی و قول به بطلان عبادتی که نیت آن مبتنی بر رجاء ثواب یا خوف عقاب باشد بعید و از ضرورت
و مخالف نصوص اخبار ائمه اطهار علیهم السلام است و حرام است در آن قصد ریا و سمعه یعنی برای نمودن و
شهره شدن و احوط آنستکه ممیزات عبادت را ملاحظه کند یا واجب ادا یا قضا ظهر یا عصر مثلا قصد
کند و تکلم آن با قصد و در دل از قبیل حدیث نفس و تلفظ بعربی یا فارسی یا غیر آن و اخراج حروف
ناشی از جهل بمعنی نیت و مبتنی بر وسواس است و اقرب بحکم بحرمت تلفظ آنست چون کلامیست غیر قرآن و
دعا و امر بتسویه صفوف و تقدیم امام بعد اقامت و خلافست در فقها که آیا نیت داخل اعمالست یا نه
و شرط عبادات یا شطر یعنی جزو آن و اصح آنستکه نیت روح عبادات و عبادت بی نیت مانند بدن
بی روح است که اثری بر آن مترتب نمیشود و بعمل آوردن فعل اختیاری از فاعل مختار بی نیت محالست پس
اگر تکلیف بعمل فعل اختیاری با ترک نیت تعلق گیرد مانند تکلیف بمحالست مثل حرکت دست بری

و آن تکلیف ما لا یطاق است و علت تامه قبول عمل حسن نیت است و آن افضل اعمال قلبیست و خلود در جنت
و در دوزخ بسبب نیت است و آن دو شرط عملهاست از ریا و سمعه و هر که باخلاص عمل چهل شبانه روز
را خالص کردن عمل بتصحیح نیت منشا جریان چشمهای علم و حکمت میشود و از زبان او چنانکه نص بر این مطلب
وارد است از خواص نیت آنستکه فعل مباح را میتوان در سلک مستحب بلکه واجب داخل نمود و فعل واجب را
در حقیقت حرام پس بنیت عمل کسیکه برای اطاعت الهی و اکل و شرب برای قوت بر عمل خیر باشد گاهی مستحب
و گاهی بجهت استحباب صبر سید و نماز و روزه با انضمام قصد ریا و سمعه معصیت میگردد در تکبیرة
الاحرام و آن جزو اول نماز است و واجبست بدلیل کتاب و سنت و اجماع مسلمین و بترک آن عمدا یا سهوا نماز
باطلست و اگر شک کند قبل از قرائت که آیا تکبیرة الاحرام گفته یا نه تکبیر و اگر بعد از شروع در قرائت شک کند
اعتنائی بآن نمیکند و اگر یقین کند پیش از رکوع که تکبیرة الاحرام نگفته سهوا بود اگر برکوع یقین کند نماز را از سر
میگیرد و همچنین حکم قیام و رکوع و سجدتین که ترک هر یک عمدا و سهوا مبطلست و اگر یقین بترک هر یک از آنها
کند پیش از رسیدن بواجب دیگر آن را بجا میاورد و اگر بعد از واجب دیگر بخاطر رسد نماز را از سر میگیرد و اگر
شک کند در محلش یعنی پیش از واجب دیگر بجا میاورد و بعد از فوت محلش شک را اعتباری نیست در نماز و
و واجبست گفتن آن بعربی و اخراج حروف از مخارج مقرره و صیغه آن الله اکبر است و باید بر راء وقف
کردن با اسقاط حرکت آن و تنفس بعد از آن و معنی آن خدا بزرگوارتر یعنی برتر است از آن که وصف کرده شود
و بگفتن آن حرام میشود بعمل آوردن چیزها که منافی نماز است مانند فعل کثیر و آنچه ناقض نماز است مانند
سخن گفتن بغیر قرآن و دعا و پشت بقبله کردن است و چپ دیدن و آنچه ناقض طهارت است مانند بول و
غایط و ریح و انزال و تتمه نواقض نماز در آخر گفته خواهد شد انشاء الله تعالی و مجملا باید دانست که آنچه ناقض
طهارت ناقض نماز میباشد بغیر عکس و واجبست برای نمازگزار توجه بقبله و ایستاده بودن در آن و سایر ما یجب

در نماز شرط است مثل طهارت بدن و جامه و اباحت مکان در آن نیز معتبر است و آن در اصطلاح فقها یکی از ارکان
پنجگانه نماز است و مراد ایشان از رکن چیزیست که ترک آن عمدا و سهوا نماز را باطل میکرده و مستحبست شش تکبیر
دیگر با تکبیرة الاحرام پیش از آن یا بعد از آن یا در طرفین و مستحبست دعای توجه بعد از آن و آن وجهت وجهی
للذی فطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای و
مماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین یعنی متوجه کردانیدم روی خود را از برای انکه
افریده اسمانها و زمین را دانای پنهان و اشکار است در حالتی که میل از حق بسوی باطل کننده ام و نیستم من از جمله
شرک اورندگان و انباز قرار دهندگان بدرستیکه نماز من و عبادات من و قربانی من و زندگانی من و مردن من برای
خدائیست که پروردگار عالمیانست نیست انبازی برای او و باین امر کرده شده ام و من از جمله فرمانبرداران
دوم قرائت و آن خواندن حمد و یکسوره کامله است در دو رکعت اول و ساقط میشود قرائت حمد
از کسیکه اقتدا کرده باشد بامامی مؤمن صحیح الاعتقاد و صالح العمل در ظاهر حال و همچنین ساقط میشود قرائت
در نماز مسایفه و معانقه و مطارده و وقت تنگی وقت ساقط میشود قرائت سوره و هرگاه در رکعات اخر بجماعت
رسد و فرصت قرائت نشود ساقط میشود و بجهت دریافت امام در رکوع در رکعت مسامحه میکند و احوط انست که ادراک
تکبیر رکوع را بکند و واجبست در ان عربیت و اخراج حروف از مخارج بقدر امکان بحیثیتی که حروف مانند تا و سین
و صاد و ذال و ضاد و ظا و تا و طا و همزه و عین و ها و حا و غین و قاف و کاف بیکدیگر ملتبس نشوند و سین و شین
نیز و لام و را باید ملتبس نشده باشند و در زمان غیبت یکی از قرائت متواتره بخوانند و عدول از سوره نکند و سوره
طولی که بفوات وقت شود نخوانند و سوره عزایم چهارگانه که الم سجده و حم سجده و والنجم و اقرا باشد در فریضه
نخوانند و سوره والضحی و الم نشرح و لایلاف و الم ترکیف در حقیقت دو سوره اند اگر یکی از اینها را بخوانند بجای یکسوره
مجزی نیست بلکه هر دو را باهم باید بخوانند و باید در رکعت اول اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پیش از بسمله بگوید و مشهور

فقها و
اخفات در آنست مطلقا و دلیل بخصوص اخفات از نظر قاصر نگذشته بلکه در حدیث در محاسن برقی و در حدیث
دیگر در مطاوی تتبع بخصوص جهر آن دیده ام و چون معارض ندارد و مخالف عامه است اختیار ان شده و فاقا
للمحدثین و معنی ظاهر الفاظش اینست که پناه میبرم بجناب اقدس الهی از شر شیطان رانده شده و شیطان بر وزن فعلان از
شطن بمعنی دور شدن از رحمت است که مشتق است از شاط بمعنی هلک و ان لقب بومی بیابانیست که معروف بابلیس است که خلیفه
جان بوده پیش از خلافت حضرت ادم علی نبینا واله و علیه السلام تا زمرید زبانست کو نه نیست بلکه عوذ اعوذ بالله نیست
بلکه ان نیز بصاحب عرفان نیست الا اعوذ بالشیطان که کوی اعوذ و کلا حول الیک فعلت بوده مکرر قول سوی
دو اسبه میراند بر زبان اعوذ میخواند طرفه حالی که دزد بیگانه کشته همراه صاحب خانه میکند چه او فغان دزد
در میدهد و کو بگوید در دیگر و استعاذه قبل از بسمله است مطلقا بالاتفاق و باید وقف بر رجیم کردن و در دو رکعت
اول فرایض یومیه حمد و سوره باید خواند بر سبیل حتم و در رکعات اخیره مشهور تخییر میان حمد و تسبیحات و خلاف
در افضلیت هر یک بر دیگری و همچنین در بدلیت هر یک از دیگری و انچه بر فقیر ثابت شده از تتبع اخبار ائمه
الهدی علیهم السلام افضلیت تسبیحاتست در ان از قرائت و بدلیت قرائت از ان و واجبست اخفات در قرائت
در دو رکعت اول ظهر و عصر و در باقی نماز جهر در قرائت و باید اخفات بحد حدیث نفس و همچنین جهر بحد افراط
نرسد و اقل مرتبه جهر انست که جوهر صدا ظاهر شود و اقل مرتبه اخفات انکه خود بشنود و جاهل در ان معذور است
بالاتفاق نصا و فتوی مانند جاهل در قصر و اتمام و سهوا اخفات در مقام جهر و بعکس که جهر در مقام اخفات
باشد نیز بفتاوی و خلافست در وجوب و استحباب ان در محل خود شش و هرچند استحباب قوت دارد و ما اظهر
و احوط وجوبست و در اذکار افضل برای مصلی جهر است نظر بنص و مخالفه عامه و عدم معارض نصی و برای امام احوط
عدم ترک جهر است در تسبیحات اربع نیز و اظهر برای منفرد تخییر است و اولی جهر نظر بروایات و خلاف اهل خلاف
و دعوی بدلیت تسبیحات از قرائت غیر ثابت بلکه ثابت خلاف ان و دعوی اجماع بر اخفات ان بدون نص بلکه معارض نص

معارضه بعض بعید از تحقیق با قول محققین اهل اصول لعدم وجوب جهر و اخفات مطلقا و عمل عامه من محققین بعضه
بر جهر و تفصیل موکول بر کتب مبسوطه است و در عدد تسبیحات و اخری مطلق ذکر از آن خلاف میباشد احوط سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر سه مرتبه با زیادتی استغفر الله در آخر و ترجمه الفاظش تنزیه و تقدیس میکنیم
جناب اقدس الهی را تسبیح و تنزیه کردن و حقیقت ستایش مخصوص است برای جناب اقدس الهی و نیست الهی سزاوار
پرستش مگر جناب اقدس الهی و جناب اقدس الهی بزرگتر است از ستوده شدن و طلب آمرزش میکنیم خدا را و ترجمه سوره فاتحه
و سوره توحید و غیر آن بزبان میکنیم تا نمازگذارنده متذکر معانی آن باشد بسم الله الرحمن الرحیم یعنی ابتدا میکنیم بنام
الله که صاحب رحمت و مهربانی عام است بر همه مخلوقین در دنیا و صاحب مهربانی خاص است بمومنان در آخرت
الحمد لله رب العالمین حقیقت ستایش مخصوص است بالله که پروردگار عالمیانست الرحمن الرحیم صاحب رحمت
عام بر همه بروزی دادن در دنیا و رحمت خاص بر مؤمنین در آخرت ببخشیدن مالک یوم الدین صاحب اختیار
امور در جزا و پاداشت دادن و ملک نیز قرائت شده یعنی پادشاه روز جزا ایاک نعبد بخصوص ترا میپرستیم
و ترا تو فروتنی میکنیم و ایاک نستعین و بخصوص تو خواهش یاوری در عبادت داریم بتوفیق دادن اهدنا
الصراط المستقیم بنمای بما راه راست و برسان ما را براه برابر که راه پیروی و آل محمد علیهم السلام است صراط
الذین انعمت علیهم راه آنچنان کسانیکه انعام و بخشایش کرده بر ایشان از انبیا و اوصیا و اولیا و شهداء
و صالحین غیر المغضوب علیهم سوای غضب کرده شده بر ایشان که یهود و ناصبیان و منکران نبوة و امامت
باشند ولا الضالین و گمراهان که نصاری و غالیان باشند و گفتن آمین در آخر حمد مطلقا بدعت و
موجب بطلان نماز میگردد و ترجمه بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد بگو ای محمد اله یگانه است و باید دانست
که یگانگی او حقیقت و منزه است از ترکیب عقلی و وهمی و حسی و از وحدت عددی و نوعی و جنسی بلکه او یگانه است
باینمعنی که هیچگونه ترکیبی ندارد و هیچ جهت شبهی ندارد الله الصمد سید و مولا نسبت کرده سابق داریم با همه مخلوقات

وزاینده

و زاینده و زاینده شده نیست و همسر ندارد لم یلد نزاینده است چیزی را یعنی چیزی لطیف را و منفصل نشده
باشد انفصال نفس از عقل و روشنی از آفتاب و سایه از شاخص و نم از یم و پرتو از نور و همچنین چیزی کثیف
از او جدا نشده باشد چه از مادر و فضلات از انسان و میوه از درخت ولم یولد و زاینده نشده یعنی او تعالی
مقدس از چیزی منفصل و جدا نشده مطلقا ولم یکن له کفوا احد و همتا شد و نبوده برای او همسری یکتا است
او از اینمعنی که شبیهی داشته باشد از اولاد و معلولات از آباء و علل یا از ابناء جنس زیرا که اگر چیزی او همتا باشد
شبیه او بودی و اگر او چیزی زادی شباهت بآنچیز داشتی و اگر چیزی در جنس و نوع و مفهوم عقلی و وهمی با او در ذات
حسی شبیه او بودی کفو و همسر او بودی و پوشیده نماند که عجایب بحر توحید بسیار است و عقول متمکنه بکنه او
نتوانند رسید رازداران بارگاه الست غواصین ره نبرده اند که هست و این سوره نسبت پروردگار
است چون یهود از جناب رسالت پناهی مثل توحید و نسب پروردگار پرسیدند این سوره مبارکه
قلیل اللفظ کثیر المعنی نازل شده و در حدیث وارد شده که چون جناب اقدس الهی میدانست که در آخر الزمان
اقوام متعمق و فرو روندگان در امور بهم خواهند رسید این سوره را با آخر سوره حشر و اول سوره حدید نازل
فرموده پس کسیکه تجاوز از مدد توحید از اینها کند هلاک میشود اینست حاصل مضمون حدیث و باید بعد ختم
فاتحه ماموم را الحمد لله رب العالمین یکمرتبه گفتن و بعد ختم قل هو الله احد کذلک الله ربی دو دفعه گفتن
امام و ماموم معنی چنین است پروردگار من و این سوره با این عبارت متضمن ابطال قول جمیع ملل مخالفه
در توحید میباشد پس در لفظ هو که ضمیر مفرد غایب است اثبات بدیهی بودن هستی اوست زیرا که اتیان ضمیر
بیش از ذکر مرجع در وقتی صحیح است که مرجع مذکور در اذهان و اجلی از همه اعیان باشد و در این رد اهل
تعطیل که نفی او قائلند بارجاع ضمیر بسوی او زیرا که معدوم قابل مرجعیت و اشاره نیست و در اینها که
هستی او را نظری و در یافتن از امور موقوف بنظر دانند زیرا که ارجاع ضمیر و اشاره بسوی مجهول مطلق باطلست

و در افراد ضمیر رد بر شنویه و مشرکانست که بتعدد آلهه قایلند و بر فلاسفه که عقول و نفوس را مستقل در ایجاد و
تدبیر دانند و بر الواحد لا یصدر منه الا الواحد متشبث شوند و بر منجمین که کواکب مؤثر بالذات دانند و بر غلات و مفوضه
و در اثبات ضمیر غایب اشاره بر دوری ذات مقدسست از ادراک ممکنات ادم که خلیفه معرفت
سرگشته ربنا ظلمنا است احمد که خلیفه وجود است گوینده سبحانک افلاک سبحانک ما عرفناک حق معرفتک
بکمنکو فی واقف نشده زنار رموز و لفظ الله در مقام اثبات الوهیت برای ذات مقدس است و دوات
بر کسیکه غیر او را پرستد یا سزاوار پرستش داند یا امیدی و اعانتی یا خوفی و خشیتی از کسی داشته باشد غیر او مانند
ارواح و عقول و نفوس و کواکب و ملایکه و شیاطین و جن و اشجار و انهار و احجار پرستان و همچنین هوا پرستان
که بر رای خود در امور مستبد شوند فمن اضل ممن اتخذ الهه هواه و جبت طاغوت پرستان که غیر ائمه معصومین
واجب الطاعت دانند و تقلید کنند و لفظ احد مؤکد و مبین وحدتست که از ضمیر هو و لفظ الله فهمیده میشود
و دلالت لفظ الله بر وحدت التزامیست زیرا که وحدت و تفرد از جمله کمالاتست که لازم الوهیت افتاده بلکه
مبنوا لفکه که متضمن است چون الله دلالت بر ذات مستجمع صفات کمالیه میکند بس بر هر صفت کمال تضمنا
نیز دلالت کند و از انجمله وحدت و تفرد است ولم یلد مؤکد صمدیت بمعنی صمدیت و رد است بر کسانیکه جناب
مقدس را علت دانند و عالم را معلول و وجود معلول از ازل وجود علت تامه جناب احدیت دانان علت و معلول
و جاعل علت و معلول دانیم و لم یولد رد بر جماعتست که واجب را معنی کلی دانند متحقق در فرد و لم یکن له کفوا
رد بر قائلین باشتراک معنویست و کفو بضم کاف و سکون فا و همزه قرائت شده و همچنین بضم کاف و فا و فتح
واو هر دو جایز است و مکروهست خواندن توحید بیک نفس و جایزست جمع میان دو سوره در فرایض غیر
سوره در نماز ایات جمعه منذورکانست و معوذتین باجماع اهل بیت علیهم السلام و اتفاق اهل تحقیق از قرآنست پس
خواندن ان در رکعتین مجزیست از سورتین خلافا لبعض اهل الخلاف بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه فی لیلة القدر

بدرستیکه ما فرو فرستادیم قرآن را در شب قدر و در حدیثست که مبدا نزول در انشب بود یا از لوح محفوظ در ان
باسمان اول نزول نموده و از انجا از پی نزول نموده و در انشب چون امور ساله در لوح قدر و اندازه که لوح خزائنست و
صحیفه محو و اثباتست ثبت میشود از لیلة القدر خوانند و ان در دهه اخر ماه مبارک رمضانست و ظاهر اشب بیست
سیم باشد و ما ادریک ما لیلة القدر و چه چیز دانا کرده است ترا که چیست شب قدر لیلة القدر خیر من الف شهر
شب قدر بهتر است از هزار ماه یعنی فضل عبادت در انشب بقدر فضل عبادت هزار ماه است و در حدیثست
که هزار ماه مدت سلطنت بنی امیه بوده که در ان لیلة القدر بر ایشان نبوده تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من
من کل امر فرود میایند فرشتگان و روح که کرامت اعظم از ملائکه است و اهل ظاهر روح تفسیر بجبرئیل کنند از باب
ذکر خاص بعد عام در انشب باذن و رخصت پروردگار ایشان از برای هر کاری و چون تنزل فعل مضارعست
دلالت میکند بر تجدد و حدوث نزول در هر سالی و چون جناب پیغمبر از این دار انتقال فرموده پس باید دو هم
در زمان خلیفه پیغمبر بر زمین باشد تا نزول ملائکه و روح بسوی او باشد و این سوره پیغمبر است چون دلالت
بقای امامت و خلافت در اهل بیت پیغمبر میکند و این حکم بلیلت برحقیت مذهب امامیه اثنی عشریه در قول
بقای حجت زمان علیه السلام سلام هی حتی مطلع الفجر سلامت از افات و مکروهات و ملائکه در انشب بر حجت
زمان و مومنین سلام میکنند تا بر امدن فجر که صبح صادقست و بهتر انستکه در ظهر سایر ایام سوره توحید
در رکعت اول و سوره قدر در رکعت دوم خوانند تاسیا برسول مختار در معراج و در جمعه و ظهر جمعه
سوره جمعه در رکعت اول و سوره منافقین در رکعت ثانی باید خواند احتیاطا از ترک نکند ان دو سوره را و
تبدیل ان نیز نکند و اگر سهوا سوره دیگر شروع کرده باشند و هر چند توحید و جحد باشد که بسوی جمعه و
منافقین برگردند و بعد سایر هو وهما بنصف نرسیده انتقال بوده دیگر بتوان نمود مگر در توحید و جحد که
بعد شروع در ان انتقال بعنوان کرم مگر در جمعه و واجبست در ان ایستاده بودن در حالت اختیار و قدرت

مضطر او نشسته و تکیه داده و سواره نیز میتوان قرائت نمودن و باید هر گاه بین الایات وقف کند اسقاط حرکت
کند با نفس که اسقاط حرکت و تنفس سکته است و ان حرامست در غیر محلش و اگر وصل کند نفس نکنند و وصل کنند
مواضع وصل را و باید امام سوره های بسیار دراز نخواند مگر انکه رضای جماعت را بداند و اگر عمدا ترک قرائت
سهوا مبطل نماز نیست و عمدا مبطلست و اگر شک دران کند و بر کوع نرفته باشد قرائت میکند و اگر برکوع رفته
باشد التفات بشک نمیکند   دوم رکوع و ان واجبست ایضا و فتوی باجماع است و ترک ان عمدا و سهوا
مبطل نماز است و همچنان زیادتی ان و اگر شک کند دران پیش از سجده نیز بجا میاورد و واجبست در ان خم شدن
تا کف دست بزانو برسد و باید سر انگشتان در عین زانو فرو کند و مستقر باشد دران و طمانینه دران بعمل اورد
بقدر ذکر و در اضطرار مطلق ذکر کافیست اما احوط انستکه سبحان الله سه مرتبه بگوید یا سبحان ربی ا
العظیم و بحمده و محدث فاضل قزوینی در شرح کافی میفرماید سبحان مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر
اسبح سبحان و مصدر مضاف بمفعول است یا مضاف بفاعل العظیم صفت ربی و واو در و بحمده برای عطف
جمله بجمله است بتقدیر و بحمده اسبح و با برای مصاحبت است و حمد مضاف بمفعول است یا بفاعل و معنی
کلام اینست که تنزیه از ناملایق میکنم تنزیه صاحب کل الحمد را خود که بزرگست و با سپاس او تنزیه میکنم ا
کلامه و باید در رکوع شکم را نوها را واست داشتن و زانوها پیش نیاوردن و پشت و سر و گردن را
محاذی هم داشتن پس سر بزیر انداختن خوب نیست و باید در حالت رکوع سر انگشتان با طرف قبله باشد
مثل حالت قیام و فاصله میان دو پا از سه انگشت منفرجات باشد تا یک وجب از برای مرد و الساق میکند برای
برای زن ما شد قیام مگر انکه در حالت قیام نظر بمحل سجده میاندازند و در حالت رکوع میان پاها و محاذی او
باشد وقت دراز کردن گردن گویا من زمان بر دار جناب اقدس الهی هستم هر چند در سر دادن باشد و گردن می
انداوند که تیغ بیارید و دکوی اغماه کردن نهادیم الحکم لله   و در سجود و ان در هر نمازی در هر رکعتی دو واست

اوّل

اول از جهة امتثال و دوم شکر ز الهی چون جناب اقدس الهی عز اسمه امر کرد ملائکه را بسجده کردن بنور خودش که نور محمدی
باشد در پیشانی حضرت ادم ع و قرار داد و حضرت ادم را قبله در ان سجود و ملائکه امتثال نمودند و چون سر برداشتند
دیدند که ابلیس بجهة استکبار از سجده کردن کرونا و لعنت ابدی شده دفعه دوم از راه شکر بر نعمت توفیق امتثال و دفع
نقمت نکال بسجده رفتند و سنت بسجده نیز جاری شد سنة الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا و
واجبست سجده صلوة بر هفت عضو که پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت بزرک پا باشد و احوط
انست که از پیشانی بقدر میان کف دست بسجده گاه برسد و باید ببینی یعنی در عضو هشتم سجده قرار دادن و الزام
کنند مبنی بینی بجا انتها البدن و باید در سجده اعضا از هم گشاده باشد که دو یکی بر دیگری نیفتد و باید سر نیز
بالا باشد و دستها از زمین بلند باشد که از انحج گویند و در زن باید سرین پست باشد و دست بجا پیچید
و واجبست در هر یک از سجده نیز طمانینه بقدر ذکر و سر برداشتن از انها و اینکه توقف بعد سر برداشتن هر چند
جلسه استراحت در رکعت اول و سوم بعد سجده دوم نزد مشهور مستحب است اما احوط عدم ترکست و افضل ذکر
سجود سبحان ربی الاعلی و بحمده یعنی تنزیه میکنم از نالایق تنزیه صاحب کل الحمد را خود و اکبر بالا تر است از وصف
واردات و با سپاس او تنزیه میکنم و سبحان الله نیز کافیست و احوط انستکه سبحان الله کمتر از سه بار نگوید
در تسبیح کبیر اکتفا بواحد میتوان کرد هر چند تثلیث بهتر و تسبیع بهتر از ان جهة سجده و کسیکه احساس مدرک
رکعت کند و محل سجود باید طاهر باشد بخلاف مسقط بدن که اگر نجاست متعدیه نداشته باشد ضرر ندارد
و سجده بر خوردنی و پوشیدنی بحسب عادت و همچنین بر معادن که جواهرات و فلزات و ملح و فیروزج و اشباه ان
باشد نکند و افضل بر خاکست و افضل خاکها تربت حسینی است علی من حل بها افضل السلام و بعضی مهر ساختن
از تربت بعض موجود و بر ان خطوط و اشکال نقش کردن بدعت و حرام است و اما غزالی شافعی در احیاء العلوم اعتراف
بفضل سجود بر تربت مطلق نموده و نقش بنوی ص بر ان نقل کرده و احوط انستکه سجده گاه را کشیده تر سازند تا پیشانی

وبلندی یعنی را بکرم واحوط انست که پیشانی و بلندی بینی برابر باشد و امام جهر میکند در اذکار مطلقا و هم
لغات مطلقا و منفرد مخیر است با رجحان جهر و سجده بر کاغذ نوشته و بر پشته نباید کرد و بر سنگهای غیر جواهر
و جو بها و گیاههای غیر خوراکی سجده جایز است   در قنوت وان سنت واجب است و محل در قیام پیش
از رکوعست مگر در نماز جمعه که در رکعت اول پیش از رکوع نیز میباشد دویم بعد از رکوعست و در هر نمازی در
رکعت دویم است مگر در جمعه که در رکعت اول پیش از رکوع نیز میباشد و در نماز وتر چون در حقیقت یک
رکعت است و در نماز عید و در هر نمازی یک دفعه مگر در جمعه که دو دفعه است و در ایات پنج نوبت و در
عیدین نه نوبت در رکعت اول بعد از قرائت پنج قنوت هر قنوتی بعد گفتن تکبیری و در رکعت دویم بعد
قرائت چهار قنوت هر قنوتی بعد تکبیری و مشهور نزد فقها سقوط انست از ثانیه شفع و مروی خلاف
انست عموما و خصوصا و اهل سنت از جناب نبوی ص در احادیث منکر نقل کرده اند قنوت خواندن را
و شافعی از اد نماز صبح سنت دانسته و ابو حنیفه در نماز وتر سنت شمرده و مشهور فقهای امامیه استحباب
انست و اخبار دلالت بر وجوب آن میکند بدلیل سنت و هرگاه پیش از رکوع فراموش کند بعد رکوع بجا بیاورد
و اگر بسجده رفته بعد فراغ از نماز قضا میکند هر چند در اثنای راه و معنی بخاطرش اید و بعمل کرده میخواند
و چیزی موظف در ان معین نیست هر دعای مشروع برای حاجت دنیا و اخرت میتوان کرد و بهتر قنوتهای
مرویست از معصومین ع و مؤکد در ان کلمات فرج است که در تلقین محتضر مذکور شد و قنوت رضوی ع
رب اغفر وارحم و تجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاکرم و انت ارحم الراحمین یعنی پروردگارا بیامرز و رحم کن
و بگذر از مؤاخذه انچه میدانی از گناهان من بدرستیکه تو غالب تر بر مراد خودی و بزرگتر و بلندتری یعنی
از انکه معاصی از حیطه عفو و کرم تو بیرون رود یا شعله اطفای غضب تو شود و تو مهربان تر از همه
مهربانان هستی و چون اسمان قبله دعاست باید وقت قنوت دستها را برابر روی بسوی اسمان بلند

کند در حالتیکه انگشتان بهم چسبیده باشد مگر دو انگشت بزرگ و کف دستها رو باسمان باشد
در تشهد و محل ان در نماز یکرکعتی در همان رکعت اولست و در سایر نمازهای دو رکعتی بعد سجدتین
رکعت دویم و نماز سه رکعتی و چهار رکعتی دو تشهد دارد و واجبست در ان نشستن مگر در حال ضرورت
و باید بر ران چپ نشیند و پشت پای راست را در شکم پای چپ گذارد و این را تورک گویند و بر سر
نشیند و دستها را بر رانو گذارد و واجبست شهادتین و صلوات بر پیغمبر و ال اطهار او علیهم السلام و صورت
ان اینست اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و ال
محمد یعنی شهادت و گواهی میدهم اینکه نیست خداوندی سزاوار پرستش مگر الله در حالتیکه یگانه است
و نیست انبازی برای او و گواهی میدهم بدرستیکه محمد ص بنده و فرستاده اوست بار الاها درود بفرست
بر محمد و ال محمد که معصومین علیهم السلام باشند و تشهد وجوبش از سنت رسیده و بترک ان از راه
فراموشی نماز باطل نمیشود و امام جهر میکند در ان و ماموم اخفات و منفرد مخیر است با رجحان جهر و الحمد لله
دعا اول تشهد اول و بسم الله و بالله و خیر الاسماء لله در اول تشهد ثانی و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته
و قرب وسیلته بعد صلوات در تشهد از مستحبات است و سایر ادعیه طویله در کتب دعوات مذکور است
در تسلیم وان نیز سنت واجب است وان محلل نماز است و بگفتن ان از نماز بیرون رود و
واجب از انست گفتن در حالت استقبال قبله بغیر ضرورت و صیغه ان السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته است یعنی سلام بر ماست و جمعیت باعتبار ملائکه حفظه
و کرام الکاتبین است و بر بندگان نیکوکار خدا که ایشان انبیا و اوصیا و شهدا و مؤمنین باشند
بهر یک از این دو صیغه میتوان قصد خروج از نماز کردن و مستحب است تقدیم السلام علیک ایها
النبی و رحمة الله و برکاته یعنی سلام بر تو ای پیغمبر از جناب الهی و بلندی رتبه تو او رحمت خدا

و اقرب بنمای او و اگر حدث پیش از تسلیم سهواً سر زند مبطل نماز نیست بعد وضو کرده سلام را بجا آورد و اگر بعد
از تشهد باشد احوط آنست که بعد وضو کرده سلام را بجا آورد و نماز را احتیاطاً از سر گیرد   در شکوک
که در نماز اتفاق میافتد و باید دانست که اگر اعتقاد مطابق واقع و جازم باشد آنرا علم و یقین گویند و اگر طرف
او راجح باشد بر طرف دیگر آنرا ظن و گمان خوانند و اگر طرفین مساوی باشند آنرا شک خوانند و طرف مرجوح
را وهم خوانند و عدم ادراک و فقدان اعتقاد را جهل خوانند پس هرگاه ظن بفعل بهم رسد و احتمال خلاف آن
ضعیف باشد بنا بر ظن میگذارند و اعتنائی بوهم که طرف مرجوح است نمیکنند و این ظن در سبب موضع حکمست
که مدخول حکم قطعی است و عمل بر آن حکم قطعیست و اگر شک در عدد رکعات باشد در صبح و مغرب و چهارم ظهر
و عصر و عشا برای معرفت آن نماز باطلست باید که نماز را از سر گیرد و اگر در دو رکعت اخیر نماز چهار رکعتی شک
پس اگر شک کند میانه دو و سه بعد اتمام سجدتین بنا بر سه میگذارد و نماز را تمام کرده یک رکعت ایستاده
یا دو رکعت نشسته نماز احتیاط میگذارد و محل نماز احتیاط بعد سلام است و قرائت حمد در آن کافیست
و اگر شک کند میان سه و چهار بنا را بر چهار میگذارد و بعد سلام یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته میگذارد
و اگر شک کند میان دو و سه و چهار بعد اتمام سجدتین بنا بر چهار میگذارد و دو رکعت ایستاده و دو رکعت
نشسته نماز احتیاط میکند و اگر شک کند میان دو و سه و چهار و پنج بعد اتمام سجدتین بنا بر چهار میگذارد
و دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته احتیاط میکند و دو سجده سهو نیز میکند بنا بر احتمال زیادتی و اگر شک
میانه سه و چهار و پنج باشد بعد اتمام سجدتین بنا بر چهار میگذارد و دو رکعت نشسته یا یک رکعت ایستاده احتیاط
میکند و دو سجده سهو و اگر قبل از اتمام سجدتین و سر برداشتن از رکوع باشد رکعت را هدم میکند تا شک
دایر شود میانه دو و سه و چهار پس دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته احتیاط میگذارد و دو سجده سهو
میکند برای زیادتی محتمل قیام و اگر شک کند میان چهار و پنج بعد اتمام سجدتین بنا بر چهار میگذارد و دو سجده

سهو

سهو میکند و اگر شک کند میان سه و پنج بعد اتمام سجدتین و رکوع بنا بر سه میگذارد و یک رکعت ایستاده میکند
تا تمام چهار رکعتی منتفی شود و این بنا بر اقل گذاشتن است و نماز را دفعه دیگر اعاده میکند احتیاطاً و اگر قبل از اتمام
رکوع و سجدتین باشد رکعت را هدم میکند تا شک دایر شود میان دو و چهار پس بنا بر چهار گذاشته سلام میدهد
و دو رکعت ایستاده احتیاطاً میگذارد و دو سجده سهو برای احتمال زیادتی قیام بعمل میآورد و اگر شک کند میان
دو و پنج بعد اتمام سجدتین بنا بر دو میگذارد و دو رکعت میکند قبل از سلام بنا بر روایت اعتبار اقل پس دو سجده
سهو میکند بنا بر احتمال زیادتی و نماز را اعاده میکند احتیاطاً و در مجموع صورتهائی که منصوص نیست احتیاط
آنست که بعد تمام کردن نماز را از سر گیرد زیرا که فرو صحیح اکثر فقها استحباب آن کرده اند اکتفا بآن عمل نمودن و اعاده در
آن احوط است و اگر شک کند در رکنی از ارکان بعد از آنکه محل آن گذشته و بواجب دیگر نرسیده باشد آنرا بعمل آورد
و اگر بواجب دیگر رسیده اعتنائی نمیکند و اگر شک کند بواجبی از واجبات غیر رکن و محلش نگذشته باشد بعمل آورد
و الا اعتنائی نمیکند و اگر شک کند بعد فراغ از نماز در اجزای نماز یا مقدمات آن اعتنائی بآن نمیکند و اگر شک
کند در وقت نماز که نماز کرده یا نه نماز را میگذارد و اگر بعد خروج وقت شک کند در فعل نماز اعتنائی نمیکند و
اگر کثیر الشک باشد یعنی که در بیشتر شک کند یا در سه نماز پی در پی شک کند اعتنائی بآن شک نمیکند و
چون در سه نماز شک کند از حکم کثیر الشک بیرون رود بنا بر مشهور و احوط رجوع در کثیر الشک شدن
و رفع آن بعرف عام است   در احکام سهو و آن فراموش کردن شیء است بعد دانستن و منشأ آن
اشتباه شود و کثیر السهو حکم کثیر الشک دارد علی الاقوی پس اگر غیر کثیر السهو سهواً ترک کند رکنی از ارکان خمسه را
یا زیاد کند نماز باطلست و اگر واجبی از واجبات را مثل قرائت یا ذکر یا سجده یا تشهد یا صلوات یا سلام ترک
کند پس اگر محلش باقیست بعمل آورد و الا ما سوای سجده و تشهد و سلام باشد آنرا بعد فراغ از نماز بی فاصله فعل
منافی بعمل آورد و بعد از آن دو سجده سهو میکند و محل سجده و تشهد پیش از رکوع باقیست بالنص و الفتوی و احوط آنست

که برای هر زیاده و نقصانی که در نماز واقع شود و مبطل نباشد دو سجده سهو کند و در اول بسم الله و بالله اللهم صل
علی محمد و آل محمد و در دوم بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته میگوید و فقها تشهد خفیف و تسلیم
بعد از آن قرار داده اند و مستند نیز داده و نماز احتیاط احتیاج بسوره ندارد و اگر سهو متعدد باشد سجده نیز
متعدد باید کرد   در تعقیب نمازهای پنجگانه باید دانست که تعقیب بر دو نوع است تعقیب عام
که بعد هر نماز باید خواند و در کتب ادعیه بتفصیل مذکور است و بهترین آن سه دفعه الله اکبر گفتن است بعد سلام
آخر با دست تا بناگوش برداشتن و بعد از آن تسبیح حضرت زهرا علیها السلام که جناب نبوی صلعم تعلیم او فرموده
و آن الله اکبر سی و چهار مرتبه و الحمد لله سی و سه مرتبه و سبحان الله سی و سه مرتبه است علی الاشهر و باید در
تعقیب قدری ذکر و قدری تلاوت قرآن و قدری دعا خواندن و در آخر سجده شکر میکند و اقل آن صد
مرتبه که گفتن شکرا لله یا حمدا لله است و در تعقیب نماز صبح تا طلوع آفتاب باید و بقبله مشغول تعقیب
تعقیب بودن و هر کس دائم الوضو باشد ثواب تعقیب پیوسته داده و نوع دویم تعقیب خاصه که مخصوص هر نماز
است و در کتب ادعیه خصوصا مفتاح الفلاح و مصباح متهجد کبیر و انیس العابدین و غیرها مذکور است
باید قدری از آن خوانده شود که فضیلت بسیار داده و برای مدرس علوم حقه و محصلان و مصنف
در آن اشتغال بتعلیم و تعلم و تصنیف و استنساخ علوم اهل بیت علیهم السلام خصوصا در زمان غیبت کبری اکثر
ثوابا میباشد   در بیان مجملات سابقه و در آن چند فصل است   در تفصیل نماز میت و
اقسام آن باید دانست که در نماز میت بعد تکبیر اول باید گفتن اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و بعد تکبیر دویم اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ترحم علی
محمد و آل محمد کافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابرهیم و آل ابرهیم انک حمید مجید و بعد تکبیر سیم
اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات تابع اللهم بیننا و بینهم

بالخیرات انک مجیب الدعوات انک علی کل شیء قدیر و بعد تکبیر چهارم دعا میکند برای میت اگر مؤمن باشد اللهم
ان هذا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا اللهم
ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عن سیئاته و احشره مع من کان یتولاه من الائمة الطاهرین
و اگر میت زن باشد بگوید اللهم ان هذه امتک و ابنة عبدک و ابنة امتک نزلت بک و انت خیر منزول به
اللهم انا لا نعلم منها الا خیرا و انت اعلم بها منا اللهم ان کانت محسنة فزد فی احسانها و ان کانت مسیئة فتجاوز
عنها و احشرها مع من کانت تتولاه من الائمة الطاهرین و اگر طفل باشد بعد از تکبیر چهارم باید گفت اللهم اجعله
لابویه و لنا سلفا و فرطا و اجرا و اگر میت مستضعف باشد که اطلاعی از مذهب حق نداشته باشد
و بغض اهل حق را نداشته باشد بگوید اللهم اغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم و اگر میت
مجهول الحال باشد که مذهبش را نداند بگوید اللهم هذه النفوس انت احییتها و انت امتها اللهم ولها ما تولت
و احشرها مع من احبت و بعد از آن تکبیر پنجم گوید که بآن نماز تمام میشود و اگر میت جاحد مذهب حق باشد و با عناد
اهل حق برای او بعد تکبیر چهارم دعا باید کردن اللهم املأ جوفه نارا و قبره نارا و سلط علیه الحیات و العقارب
و تکبیر چهارم نماز تمام کند و تا جنازه را بر ندارند از جای خود حرکت نکند و بر جنازه مرد نزدیک کمر ایستد
و بر جنازه زن نزدیک سینه و پر دور از جنازه نایستد و اقرب بمیت اولی است بنماز و اعبد و بیگانه برای او
نماز نکند   در تفصیل کیفیت نماز دو رکعتی جمعه باید دانست که در نماز جمعه بعد زوال فی فاصله بعد از آن
جمعه باید خطبه خواندن و حرام است در هنگام خطبه تکلم کردن و واجب است گوش دادن و متطهر
بودن و باید خطیب خطبه را پیش بقبله ایستاده خواند و خطیب و امام یکنفر باشد و واجب در آن
حمد جناب اقدس الهی و شهادتین و وصیت بتقوی و پرهیزکاری و خواندن سوره کوچکی است و بعد از آن
اندکی بنشیند و باز برخیزد و خطبه دویم برنهج اول میخواند مگر آنکه در آخر آن صلوات بر رسول و ائمه

عليهم السلام مىفرستند و ذكر ايشان را مى‌كند و ختم بايد به ان الله يامر بالعدل والاحسان وايتاء ذى القربى وينهى
عن الفحشاء والمنكر والبغى يعظكم لعلكم تذكرون مى‌كند و بايد وقت خطبه بر منبر يا شمشير يا كمان تكيه كرده باشد
و بايد امام ولد الزنا و باديه‌نشين و بنده و مسافر و كور و مجذوم و ابرص نباشد و اما مى مذهب صحيح الاعمال
باشد و ماده خطبه مختصر ايراد مى‌نمائيم بروايت محمد بن مسلم ثقه جليل از حضرت امام محمد باقر عليه السلام الخطبة الاولى
الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونستهديه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا من يهدى
الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادى له واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده
ورسوله انتجبه لولايته واختصه برسالته واكرمه بالنبوة امينا على غيبه ورحمة للعالمين وصلى الله
على محمد وآله وعليهم السلام اوصيكم عباد الله بتقوى الله واخوفكم من عقابه فان الله ينجى من اتقاه بمفازتهم لا
يمسهم السوء ولا هم يحزنون ويكرم من خافه ويقيهم من شر ما خافوا ويلقيهم نضرة وسرورا وارغبكم فى كرامة
الله الدائمة واخوفكم عقابه الذى لا انقطاع له ولا نجاة لمن استوجبه فلا تغرنكم الدنيا ولا تركنوا اليها فانها دار
غرور كتب الله عليها وعلى اهلها الفناء فتزودوا منها الذى اكرمكم الله به من التقوى والعمل الصالح
فانه لا يصل الى الله تعالى من اعمال العباد الا ما خلص منها ولا يتقبل الله الا من المتقين وقد اخبركم
الله عن منازل من آمن وعمل صالحا وعن منازل من كفر وعمل فى سبيله وقال ذلك يوم مجموع له
الناس وذلك يوم مشهود وما نؤخره الا لاجل معدود يوم يات لا تكلم نفس الا باذنه فمنهم
شقى وسعيد فاما الذين شقوا ففى النار لهم فيها زفير وشهيق خالدين فيها ما دامت السموات و
الارض الا ما شاء ربك ان ربك فعال لما يريد فاما الذين سعدوا ففى الجنة خالدين فيها ما دامت
السموات والارض الا ما شاء ربك عطاء غير مجذوذ ونسال الله الذى جمعنا لهذا الجمع ان يبارك
لنا فى يومنا هذا ويرحمنا جميعا انه على كل شىء قدير ان كتاب الله اصدق الحديث واحسن

القصص

القصص وقال الله عز وجل واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلكم ترحمون فاستمعوا طاعة الله
وانصتوا ابتغاء رحمته بعد از ان سوره كوچكى از قرآن بخواند و دعا از براى خود مى‌كند و درود بر پيغمبر
مى‌فرستد و دعا مى‌كند براى مؤمنين و مؤمنات بعد از ان اندكى مى‌نشيند پس برمى‌خيزد براى خطبه دويم پس مى‌گويد
الحمد لله الذى نحمده ونستعينه ونستغفره ونستهديه ونؤمن به ونتوكل عليه ونعوذ بالله من شرور انفسنا
ومن سيئات اعمالنا من يهدى الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادى له واشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره
المشركون وجعله رحمة للعالمين بشيرا ونذيرا وداعيا الى الله باذنه وسراجا منيرا من يطع الله ورسوله
فقد رشد ومن يعصهما فقد غوى اوصيكم عباد الله بتقوى الله الذى ينفع بطاعته من اطاعه والذى
يضر بمعصيته من عصاه الذى اليه معادكم وعليه حسابكم فان التقوى وصية الله فيكم وفى الذين
من قبلكم قال الله تعالى عز وجل ولقد وصينا الذين اوتوا الكتاب من قبلكم واياكم ان اتقوا الله وان
تكفروا فان لله ما فى السموات وما فى الارض وكان الله غنيا حميدا انتفعوا بموعظة الله والزموا كتابه
فانه ابلغ الموعظة وخير الامور فى المعاد عاقبة ولقد اتخذ الله الحجة فلا يهلك من هلك الا عن بينة
ولا يحيى من حى الا عن بينة ولقد بلغ رسول الله صلى الله عليه وآله الذى ارسل به فالزموا وصيته
وما ترك فيكم من بعده من الثقلين كتاب الله واهل بيته الذى لا يضل من تمسك بهما ولا يهتدى
من تركهما اللهم صل على محمد عبدك ورسولك سيد المرسلين وامام المتقين ورسول رب العالمين
بعد از ان مى‌گويد اللهم صل على امير المؤمنين ووصى رسول رب العالمين بعد از ان نام مى‌برد هر يك از
ائمه عليهم السلام را بصلوات مى‌فرستد بر ايشان تا صاحب الزمان عليه السلام بعد از ان مى‌گويد اللهم افتح له
فتحا يسيرا وانصره نصرا عزيزا اللهم اظهر به دينك وسنة نبيك حتى لا يستخفى بشىء من الحق مخافة

حتی من الخلق اللهم انا نرغب الیک فی دولة کریمة تعز بها الاسلام واهله وتذل بها النفاق واهله
وتجعلنا فیها من الدعاة الی طاعتک والقادة فی سبیلک وترزقنا بها کرامة الدنیا والآخرة اللهم ما حملتنا من
الحق فعرفناه وما قصرنا عنه فعلمناه پس دعا میکند بر دشمن خود وسؤال میکند از برای خود و برادران مؤمن خود
پس بر میدارند دستها را وسؤال میکنند از جناب اقدس الهی حاجتهای خود را پس چون فارغ شود از دعا کردن بگوید
اللهم استجب لنا ودر آخر خطبه میگوید ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء
والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون وبعد از آن بگوید اللهم اجعلنا ممن تذکر فتنفعه الذکری بعد از آن از منبر
فرود میاید ومؤذن با پیشنماز اقامه میگوید ونماز میکنند ونماز عصر را در روز جمعه وقت نماز ظهر در سایر
ایام میگذارد یعنی فاصله بسیار نمیکند میان جمعه وعصر ودر بعضی روایات وارد شده که شانزده رکعت نافله
جمعه پیش از جمعه وچهار رکعت بعد جمعه میگذارد وسنت است خواندن دعای سید الساجدین بعد از فراغ
از نماز جمعه رو بقبله ایستاده واول آن یا من یرحم من لا یرحمه العباد ویا من یقبل من لا تقبله البلاد است
تا آخر دو نماز عیدین وا(ن) بجماعت واجبست وامام جمعه وامام عیدین مانند هم باید باشند
ودر نماز عیدین خطبه بعد نماز است دو خطبه بدستور خطبههای جمعه مگر آنکه در خطبه عید فطر احکام
فطره دادن ودر خطبه عید اضحی آداب قربانی کردن را باید بیان نمود ووقت آن بعد طلوع آفتابست وپیش از
زوال ودر رکعت اول بعد حمد سوره سبح اسم ربک الاعلی ودر رکعت دویم بعد سوره حمد والشمس وضحیها
باید خواند ودر رکعت اول بعد تکبیر وقرائت حمد وسوره پنج تکبیر میگوید وبعد هر تکبیری قنوت مخصوص
میخواند وبعد فراغ از پنج قنوت تکبیر رکوع را گفته برکوع میرود پس رکعت اول هفت تکبیر دارد یکی تکبیرة الاحرام
ویکی تکبیر رکوع وپنج میانی تکبیرات قنوت ودر رکعت دویم بعد قرائت چهار تکبیر میگوید وبعد هر تکبیری
قنوت معلوم میخواند وتکبیر پنجم گفته برکوع میرود ودعای قنوت اینست اللهم اهل الکبریاء والعظمة

واهل الجود والجبروت واهل العفو والرحمة واهل التقوی والمغفرة اسئلک بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا
ولمحمد صلی الله علیه وآله ذخرا وشرفا وکرامة ومزیدا ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تدخلنا فی کل خیر ادخلت فیه محمدا
وآل محمد وان تخرجنا من کل سوء اخرجت منه محمدا وآل محمد صلواتک علیه وعلیهم اجمعین اللهم انا نسئلک
خیر ما سئلک به عبادک الصالحون ونعوذ بک مما استعاذ منه عبادک المخلصون وخطبه عید فطر اینست
که روایت شده از جناب امیر المؤمنین ع بعد فراغ از نماز بر منبر بالا میشد بآداب روز جمعه وتکیه میکند بر نیزه یا شمشیر
یا کمان ومیگوید الحمد لله الذی خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور ثم الذین کفروا بربهم یعدلون
لا نشرک بالله شیئا ولا نتخذ من دونه ولیا والحمد لله الذی له ما فی السموات وما فی الارض وله الحمد فی الآخرة
وهو الحکیم الخبیر یعلم ما یلج فی الارض وما یخرج منها وما ینزل من السماء وما یعرج فیها وهو الرحیم الغفور
کذلک ربنا جل ثناؤه لا امد له ولا غایة ولا نهایة ولا اله الا هو والیه المصیر والحمد لله الذی یمسک
السماء ان تقع علی الارض الا باذنه ان الله بالناس لرؤف رحیم اللهم ارحمنا برحمتک واعممنا بمغفرتک
وامددنا بعصمتک ولا تخلنا من رحمتک انک انت الغفور الرحیم والحمد لله لا مقنوطا من رحمته ولا مخلوا
من نعمته ولا مؤیسا من روحه ولا مستنکفا عن عبادته الذی بکلمته قامت السموات السبع واقرت
الارضون السبع وثبتت الجبال الرواسی وجرت الریاح اللواقح وسار فی جو السماء السحاب وقامت
علی حدودها البحار فتبارک الله رب العالمین اله قاهر قادر ذل له المتعززون وتضاءل له المتکبرون
ودان طوعا وکرها له العالمون نحمده بما حمد نفسه وکما هو اهله ونستعینه ونستغفره ونستهدیه ونشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له یعلم ما تخفی الصدور والنفوس وما تجن البحار وما توارى الاسراب وما تغیض
الارحام وما تزداد وکل شیء عنده بمقدار لا توارى منه ظلمات ولا تغیب عنه غائبة وما تسقط من
ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین ویعلم ما یعمل العاملون

والى الله تغلب ينقلبون ونستهدي الله بالهدى ونعوذ به من الضلالة والردى ونشهد ان محمدا عبده
ونبيه ورسوله الى الناس كافة وامينه على وحيه وانه بلغ رسالات ربه وجاهد في الله المدبرين عنه
وعبده حتى اتاه اليقين صلى الله عليه واله اوصيكم عباد الله بتقوى الله الذي لا تبرح منه نعمة ولا
تنفد له رحمة ولا يستغني عنه العباد ولا تجزي انعمه الاعمال الذي رغب في الاخرة وزهد في الدنيا و
حذر المعاصي وتعزز بالبقاء وتفرد بالعز والبهاء وجعل الموت غاية المخلوقين وسبيل الماضين
فهو معقود بنواصي الخلق كلهم حتم في رقابهم لا يعجزه لحوق الهارب ويفوته ناء ولا آئب يهدم كل
لذة ويزيل كل بهجة ويقشع كل نعمة عباد الله ان الدنيا دار رضي الله لاهلها الفناء وقدر عليهم
بها الجلاء فكل ما فيها نافد وكل من يسكنها بائد وهي مع ذلك حلوة خضرة رائقة نضرة قد زينت
للطالبين ولاطت بقلب الراغب يطيبها الطامع ويجتويها الوجل الخائف وارتحلوا رحمكم الله منها
باحسن ما بحضرتكم من الزاد ولا تطلبوا منها سوى البلغة وكونوا فيها كسفر نزلوا منزلا فتمتعوا منه
بادنى ظل ثم ارتحلوا لشانهم ولا تمدوا اعينكم فيها الى ما متع به المترفون واضروا فيها بانفسكم فان
ذلك اخف للحساب واقرب من النجاة الا ان الدنيا قد تنكرت وادبرت وآذنت بوداع الا وان
الاخرة قد اقبلت واشرفت ونادت باطلاع الا وان المضمار اليوم وغدا السباق الا وان السبقة
الجنة والغاية النار افلا تائب من خطيئته قبل هجوم منيته اولا عامل لنفسه قبل يوم فقره وبؤسه
جعلنا الله واياكم ممن يخافه ويرجو ثوابه الا وان هذا اليوم يوم جعله الله عيدا وجعلكم له اهلا فاذكروا
الله يذكركم وكبروه وعظموه وسبحوه ومجدوه وادعوه يستجب لكم واستغفروه يغفر لكم وتضرعوا
وابتهلوا وتوبوا وانيبوا وادوا فطرتكم فانها سنة نبيكم وفريضة واجبة من ربكم فليخرجها كل امرئ
منكم عن نفسه وعن عياله كلهم ذكرهم وانثاهم صغيرهم وكبيرهم حرهم ومملوكهم يخرج عن كل واحد

منهم

منهم صاعا من تمر او نصف صاع من بر من طيب بذلك نفسه عباد الله وتعاونوا على البر والتقوى وتراحموا وتعاطفوا
وادوا فرائض الله عليكم فيما امركم به من اقام الصلوات المكتوبات واداء الزكوة وصيام شهر رمضان وحج البيت
والامر بالمعروف والتناهي عن المنكر والاحسان الى نسائكم وما ملكت ايمانكم واتقوا الله فيما نهاكم عنه واطيعوه
في اجتناب قذف المحصنات واتيان الفواحش وشرب الخمر وبخس المكيال ونقص الميزان وشهادة الزور والفرار
من الزحف عصمنا الله واياكم بالتقوى وجعل الاخرة خيرا لنا ولكم من هذه الدنيا ان احسن الحديث وابلغ الموعظة
كلام الله اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم قل هو الله احد الى آخرها پس بنشیند بعد
برخیزد برای خطبه دوم ومیگوید الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونستهديه ونؤمن به ونتوكل
عليه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا من يهده الله فهو المهتد ومن يضلل فلن تجد له وليا
مرشدا واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وتتمه خطبه در آخر خطبه جمعه
مذكور است واما خطبه عيد اضحى كه مرويست از امير المؤمنين ع چنين است الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله
والله اكبر الله اكبر ولله الحمد الله اكبر على ما هدانا وله الشكر على ما ابلانا والحمد لله على ما رزقنا من بهيمة الانعام
الله اكبر زنة عرشه ورضا نفسه ومداد كلماته وعدد قطر سماواته ونطف بحوره له الاسماء الحسنى وله الحمد في
الاخرة والاولى حتى يرضى وبعد الرضا انه هو العلي الكبير الله اكبر كبيرا متكبرا والها عزيزا متعززا ورحيما عطوفا متحننا يقبل التوبة
ويقيل العثرة ويعفو بعد القدرة ولا يقنط من رحمة الله الا القوم الضالون الله اكبر كبيرا ولا اله الا الله مخلصا
وسبحان الله بكرة واصيلا والحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونستهديه ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شريك له وان محمدا عبده ورسوله من يطع الله ورسوله فقد اهتدى وفاز فوزا عظيما ومن يعصهما فقد ضل ضلالا
بعيدا اوصيكم عباد الله بتقوى الله وكثرة ذكر الموت واحذركم الدنيا التي لم يتمتع بها احد قبلكم ولا تبقى لاحد
بعدكم فسبيل من فيها سبيل الماضين من اهلها الا وانها قد تصرمت وآذنت بانقضاء وتنكر معروفها واصبحت

مدبرة مولية فهي تهتف بالفناء وتصرخ بالموت قد امر منها ما كان حلوا وكدر منها ما كان صفوا فلم يبق منها الا شفافة كشفافة
الاناء وجرعة كجرعة الاداوة لو تمززها الصديان لم ينقع غلته فازمعوا عباد الله على الرحيل عنها ولجموا امثال ركبها من
يطمع في بقائه ولا تغرنكم الاوقد اتت المنون ولا يغلبنكم الامل ولا يطل عليكم الامد فتقسوا قلوبكم ولا تغتروا بالمنى وخدع
الشيطان وتسويفه فان الشيطان عدو لكم حريص على اهلاككم تعبدوا الله عباد الله ايام الحيوة فوالله لو حننتم حنين
الواله العجال ودعوتم دعاء الحمام وجأرتم جؤار متبتلي الرهبان وخرجتم الى الله من الاموال والاولاد التماس القربة اليه في
ارتفاع درجة عنده وغفران سيئة احصتها كتبته وحفظتها رسله لكان قليلا فيما ارجو من ثوابه واتخوف من عقابه وبالله
لو انماثت قلوبكم انمياثا او سالت من رهبة الله عيونكم دما ثم عمرتم عمر الدنيا على افضل اجتهاد وعمل ما جزت اعمالكم
حق نعمة الله عليكم ولا استحققتم الجنة بسوى رحمة الله ومنه عليكم جعلنا الله واياكم من المقسطين التائبين
الاوابين الا وان هذا اليوم يوم حرمته عظيمة وبركته مأمولة والمغفرة فيه مرجوة فاكثروا ذكر الله وتعرضوا
لثوابه بالتوبة والانابة والخضوع والتضرع فانه يقبل التوبة عن عباده ويعفو عن السيئات وهو الرحيم الودود
ومن ضحى منكم فليضح بجذع من الضأن ولا يجزي عنه جذع من المعز ومن تمام الاضحية استشراف اذنها وسلامة عينيها
فاذا سلمت الاذن والعين سلمت الاضحية وتمت وان كانت عضباء القرن تجر برجليها الى المنسك فاذا ذبحتم
فكلوا منها واطعموا وادخروا واحمدوا الله على ما رزقكم من بهيمة الانعام واقيموا الصلوة واتوا الزكوة واحسنوا
العبادة واقيموا الشهادة بالقسط وارغبوا فيما كتب الله لكم وادوا ما افترض عليكم من الحج والصيام والصلوة
والزكوة ومعالم الايمان فان ثواب الله عظيم وخيره جسيم وامروا بالمعروف وانهوا عن المنكر واعينوا الضعيف
وانصروا المظلوم وخذوا فوق يد الظالم او المريب واحسنوا الى نسائكم وما ملكت ايمانكم واصدقوا الحديث و
ادوا الامانة واوفوا بالعهد وكونوا قوامين بالقسط واوفوا المكيال والميزان وجاهدوا في سبيل الله حق جهاده
ولا تغرنكم الحيوة الدنيا ولا يغرنكم بالله الغرور ان ابلغ الموعظة واحسن القصص كلام الله اعوذ بالله من الشيطان

الرجيم

الرجيم بعد از ان سوره اخلاص را بخواند برخیزد و بنشیند اندکی پس برخیزد برای خطبه دوم و ان در روز جمعه مذکور
شد پس حاجت بتکرار نمیباشد و باید تکبیر گفت در اول شوال عقب چهار نماز بگوید یعنی مغرب شب اول شوال و عشا و صبح
و دو رکعت عید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد علی ما هدانا وله الشکر علی ما اولانا ولحوطها
اورده اند که نیت فرضیت دیگر کرد و قول بوجوب پیشتر الحاق نیت و صحیح ان است که تکبیرات عید اضحی که اول عقب
نماز ظهر روز عید است تا پانزده نماز برای کسیکه در منی باشد و ده نماز برای کسیکه در سایر بلدان باشد تکبیرات
عید اضحی اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر ولله الحمد الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة
الانعام والحمد لله علی ما اولانا و باید نماز عیدین در صحرا واقع شود مگر در مسجد الحرام و باید پا برهنه و پیاده و ذکر
گویان روانه مصلی شوند و هیچ نماز سنتی نه قبل و نه بعد باشد و ذکر کنند و دیگر برگردند و باشند و ذکر
کنند مگر اول تا رسیدن مصلی و همچنین نماز سنتی قبل از نماز عیدین نکنند مگر بجهت مسجد رسول خدا صلعم و باید
از راهی که بمصلی رفته اند از غیر آن راه برگردند و باید غسل کردن در عیدین و ساقط میشود اذکر کسی که حاضر او فقط
است و سنت است که پیش بمصلی باید رفت و باید بر روی خاک نماز گذارند و باید روز عید فطر اول که افطار کنند
و افطار کنند و آخر نماز و روز عید اضحی اول نماز گذارند و افطار کنند بر گوشت قربانی اگر قربانی داشته باشند
نماز آیات که کسوف یعنی آفتاب گرفتن و خسوف یعنی ماه گرفتن و زلزله و بادهای سیاه و
سرخ باشد که خلاف عادت موجب خوف گردد و هرگاه یکی از این نمازها با نماز یومیه مجتمع شود اگر وقت
هر دو موسع باشد مکلف مخیر است در تقدیم هر کدام که خواهد و احوط تقدیم فریضه است الخ و اگر وقت
یکی مضیق باشد آن اولی است و اگر وقت هر دو مضیق باشد نماز یومیه اولی است بتقدیم و اگر از نماز فارغ
شود و هنوز آن ایه برطرف نشده باشد احوط اعاده نماز است خروجا عن الخلاف و باید در نماز آیات
که اداده شود و در آن بعد حمد و سوره باید رکوع رفتن و بعد سر برداشتن و بعد حمد و سوره خواندن و باز

برکوع رفتن وهمچنین تا بعد رکوع پنجم که باید بسجود رفتن و بعد بجا آوردن سجدتین برای رکعت دویم برخیزد و سوره
بخواند و برکوع برود مانند رکعت اول و اگر وقت باشد باید سورهای دراز خواندن و اگر بعد حمد بتبعیض سوره
کند باید بعضی که سوره که پنج آیه داشته باشد مثلا یک آیه از آن بعد حمد رکعت اول بخواند پس بعد رکوعهای دیگر اعاده حمد
ضرور نیست بلکه اکتفا میتوان نمودن و باید پیش از سجده رفتن سوره را تمام کند و هرگاه در رکعت دویم باشد
باید بعد بخواند و را تمام و تبعیض سوره مخیر است و بعد هر دو رکعت قنوت بخواند و در آن جهر باید کردن و اگر در
سفر باشد و قافله روان و نتواند بایستادن بر راحله خود نماز میکذارد   دوازده باب نمازهای سنتی و در آن
چند فصل است   در نماز استسقاء یعنی طلب سیرابی از باران و هرگاه باران کمی کند و علف حیوانات و غلات
سیر نشود باید امام امر کند تا مردم سه روز روزه بگیرند شنبه یکشنبه دوشنبه یا چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه
و در روز سیم ما بین طلوع آفتاب تا زوال بعد غسل کردن و توبه کردن از گناهان و اخراج حقوق مال اند از زکوة
و خمس و رد مظالم و استبراء ذمه از ذوی الحقوق پیاده و پابرهنه در حالی که مؤذنان و مکبران در دست نیزها
استغفار کنان پیش پیش امام روانه مصلی شوند و دو رکعت نماز استسقاء بنیت سنت بعمل آورند مانند
نماز عید بجماعت در دو رکعت اول بعد تکبیر یکی تکبیر افتتاح پنج تکبیر بعد قراءت که بعد هر تکبیر قنوت استسقا میخوانند
و بعد تکبیر پنجم برکوع رود و بعد سلام دادن امام رو بقبله ایستاده با واز بلند صد مرتبه الله اکبر بگوید و مردم
با او موافقت کنند پس بدست راست متوجه شده صد مرتبه سبحان الله گوید پس بجانب چپ متوجه شده صد [illegible]
لا اله الا الله گوید پس صد مرتبه رو بمردم نشسته بقبله الحمد لله گوید و در همه اذکار مردم با امام موافقت کنند
پس خطبه بخوانند پس بنشیند و دعای استسقاء که در صحیفه کامله بخوانند و باید اگر باران دیر کند [illegible]
از رحمت الهی ناامید نشوند و در رسیدن آن [illegible] حکم و مصالح و از کثرت گناهان خود دانند و خطبه استسقاء علی
الظاهر بعد تکبیر و تسبیح و تهلیل و تحمید است هرچند بعض فقهاء تقدیم او را بر اذکار فهمیده اند و خطبه این است

استغفر

استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم ذا الجلال والاکرام واسأله ان یتوب علی توبة عبد ذلیل
خاضع فقیر بائس مسکین مستکین لا یملک لنفسه نفعا ولا ضرا ولا حیاة ولا نشورا اللهم معتق الرقاب ورب الارباب
ومنشی السحاب ومنزل القطر من السماء الی الارض بعد موتها فالق الحب والنوی ومخرج النبات وجامع الشتات صل
علی محمد وآل محمد واسقنا غیثا مغیثا مغدقا هنیئا مریئا تنبت به الزرع وتدر به الضرع وتحیی به مما خلقت انعاما
واناسی کثیرا اللهم اسق عبادک وبهائمک وانشر رحمتک واحی بلادک المیتة وخطبه مروی از حضرت امیر است الحمد لله
سابغ النعم ومفرج الهم وباری النسم الذی جعل السموات لکرسیه عمادا والجبال اوتادا والارض للعباد مهادا و
ملائکته علی ارجائها وحملة عرشه علی امطائها واقام بعزته ارکان العرش واشرق بضوئه شعاع الشمس واطفأ بشعاعه
ظلمة الغطش وفجر الارض عیونا والقمر نورا والنجوم بهورا ثم تجلی فتمکن وخلق فاتقن واقام فتهیمن فخضعت له نخوة
المتکبر وطلبت خلة المتمسکن اللهم فبدرجتک الرفیعة ومحلتک المنیعة وفضلک السابغ وسبیلک الواسع اسألک
ان تصلی علی محمد وآل محمد کما دان ودعا الی عبادتک ووفی بعهودک وانفذ احکامک واتبع اعلامک عبدک و
نبیک وامینک علی عهدک الی عبادک القائم باحکامک ومؤید من اطاعک وقاطع عذر من عصاک اللهم فاجعل
محمدا اجزل من جعلت له نصیبا من رحمتک وانضر من اشرق وجهه بسجال عطیتک واقرب الانبیاء زلفة یوم القیمة
عندک واوفرهم حظا من رضوانک واکثرهم صفوف امة فی جنانک کما لم یسجد للاحجار ولم یعتکف للاشجار ولم یستحل
السباء ولم یشرب الدماء اللهم خرجنا الیک حین فاجأتنا المضائق الوعرة والجأتنا المحابس العسرة وعضتنا علائق الشین
وتأثلت علینا لواحق المین واعتکرت علینا حدابیر السنین واخلفتنا مخائل الجود واستظمأنا صوارخ القود فکنت رجاء
المبتئس والثقة للملتمس ندعوک حین قنط الانام ومنع الغمام وهلک السوام یا حی یا قیوم عدد الشجر والنجوم و
الملائکة الصفوف والعنان المکفوف ان لا تردنا خائبین ولا تؤاخذنا باعمالنا ولا تحاصنا بذنوبنا وانشر علینا رحمتک
بالسحاب المنساق والنبات المونق وامنن علی عبادک بتنویع الثمرة واحی بلادک ببلوغ الزهرة واشهد ملائکتک الکرام

العفو سقيا منك نافعة تامة عذبة وابلا واسعا سحابا وابلا سريعا عاجلا تحيي به ما قد مات وترد به ما قد فات
وتخرج به ما هو آت اللهم اسقنا غيثا مغيثا ممرعا طبقا مجلجلا متتابعا خفوقه منبجسة بروقه مرتجسة هموعه وسيبه مستدر
وصوبه مستطر ولا تجعل ظله علينا سموما وبرده علينا حسوما وضوءه علينا رجوما وماءه علينا اجاجا ونباته رمادا رمددا
اللهم انا نعوذ بك من الشرك وهواديه والظلم ودواهيه والفقر ودواعيه يا معطي الخيرات من اماكنها ومرسل
البركات من معادنها منك الغيث المغيث وانت الغياث المستغاث ونحن الخاطئون ومن اهل الذنوب وانت المستغفر
الغفار نستغفرك للجهالات من ذنوبنا ونتوب اليك من عوام خطايانا اللهم فارسل علينا ديمة مدرارا واسقنا الغيث
واكفا مغزارا غيثا واسعا وبركة من الوابل نافعة يدافع الودق بالودق دفاعا ويتلو القطر منه القطر غير خلب برقه ولا مكذب
وعده ولا عاصفة جنائبه بل ريا يغص بالري ربابه وفاض فانصاع به سحابه جرى آثار هيدبه جنابه سقيا منك محيية
مروية محفلة متصلة زاكيا نبتها ناميا زرعها ناضرا عودها ممرعة آثارها جارية بالخصب والخير على اهلها تنعش بها الضعيف
من عبادك وتحيي بها الميت من بلادك وتنعم بها المبسوط من رزقك وتخرج بها المخزون من رحمتك وتعم بها من نأى من خلقك
حتى يخصب لامراعها المجدبون ويحيى ببركتها المسنتون وتترع بالقيعان غدرانها وتورق ذرى الآكام رجواتها وتدهام
بذرى الآكام شجرها وتستحق علينا بعد الياس شكرا منة من منك مجللة متصلة ونعمة من نعمك مفضلة على بريتك
المرملة وبلادك المغربة وبهائمك المعملة ووحشك المهملة اللهم منك ارتجاؤنا واليك مآبنا فلا تحبسه عنا لتبطنك
سرائرنا ولا تؤاخذنا بما فعل السفهاء منا فانك تنزل الغيث من بعد ما قنطوا وتنشر رحمتك وانت الولي الحميد پس گریه میکند
ومیگوید سیدی صاحت جبالنا واغبرت ارضنا وهامت دوابنا وقنط الناس منا وتاهت البهائم وتحيرت في مراتعها
وعجت عجيج الثكلى على اولادها وملت الدوران في مراتعها حين حبست عنها قطر السماء ودق لذلك عظمها وذهب
لحمها وذاب شحمها وانقطع درها اللهم ارحم انين الآنة وحنين الحانة ارحم تحيرها في مراتعها وانينها في مرابضها بالكرم
ولجوها خوانند خطبه دوم است بعد از ان تسبیح و خطبه اخیر و جمعه کافیست   در نماز تسبیح که مشهور

بنماز جعفر طیار است وان از نمازهای خوب وبزرگ است وچون از اداء ضمن نماز تهجد میتوان کرد ونماز تهجد از نوافل قویه
است اولا این نماز را مقدم داشتیم وبعد از آداب نماز تهجد را بیان نموده ختم کتاب سلوة مینمائیم وان چهار رکعت است هر دو
رکعت بتشهد وتسلیم جدا است در رکعت اول حمد و اذا زلزلت و در رکعت دوم حمد و والعادیات و در رکعت سیم حمد و اذا
جاء نصر الله و در چهارم حمد و قل هو الله پس هرگاه فارغ شد از قرائت حمد و سوره در رکعت اول پانزده دفعه قبل
از رکوع میگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پس برکوع میرود ومیگوید در رکوع تسبیحات
اربع ده مرتبه پس بر میدارد سر از رکوع ومیگوید آنرا ده مرتبه پس بسجده میرود ومیگوید ده مرتبه پس سر از سجده
بر میدارد ومیگوید ده مرتبه پس بسجده دوم میرود ومیگوید ده مرتبه پس سر بر میدارد ومیگوید ده مرتبه
پس برمیخیزد برای رکعت دوم وبعمل میآورد آنرا مثل رکعت اول تشهد میخواند وسلام میدهد ودو رکعت
دیگر مثل دو رکعت اول بعمل میآورد پس در این چهار رکعت سیصد تسبیح وسیصد تحمید وسیصد تهلیل و
سیصد تکبیرات شصت پیش از چهار رکوع وچهل در چهار رکوع وچهل بعد از سر برداشتن از رکوعها وهشتاد
در هشت سجده وهشتاد بعد از سر برداشتن از سجدها ودر سجده آخر این رکعت چهارم بعد تسبیح اربعه این
دعا میخواند سبحان من لبس العز والوقار سبحان من تعطف بالمجد وتکرم به سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له سبحان
من احصی کل شیء علمه سبحان ذی المن والنعم سبحان ذی القدرة والکرم سبحان ذی العز والفضل سبحان
ذی القوة والطول اللهم انی اسئلك بمعاقد العز من عرشك ومنتهی الرحمة من کتابك وباسمك الاعظم و
کلماتك التامة التی تمت صدقا وعدلا ان تصلی علی محمد واهل بیته وان تفعل بی کذا وکذا بعد صلوات
فرستادن حاجت خود را از پروردگار میطلبد   در آداب نماز تهجد پس هرگاه ثلث شب باقی
ماند برمیخیزد برای نماز شب از فراش با ذکر الهی واستغفار پس مسواك میکند ووضو میسازد وبر میخیزد برای
نماز شب وهشت رکعت بعمل میآورد در هر دو رکعت بسلامی در رکعت اول بعد حمد سی مرتبه قل هو الله احد

و چهار رکعت بعد نماز جعفر طیار رضی الله عنه بعمل بیاورد که ثواب آن با ثواب نماز شب مساوی باشد پس سه رکعت
باقی میکند دو رکعت اول بعد حمد سورة الملک و در رکعت دوم بعد حمد سوره هل اتی میخواند پس این دو
رکعت شفع میکند هر یکی بعد حمد سه مرتبه قل هو الله احد میخواند و در رکعت دوم قبل از رکوع قنوت میخواند
و عمل رضاع بر این بوده منع جمع فیها و اما اثری نمی باشد نظر بعدم قوت معارضه پس بعد سلام یک رکعت وتر بکبر
را بعمل می آورد و بعد حمد در آن قل هو الله احد سه مرتبه و قل اعوذ برب الفلق یکبار و قل اعوذ برب الناس
یکمرتبه و قبل از رکوع قنوت میخواند و در آن میگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد اللهم اهدنا فیمن هدیت و عافنا
فیمن عافیت و تولنا فیمن تولیت و بارک لنا فیما اعطیت و قنا شر ما قضیت فانک تقضی و لا یقضی علیک
انه لا یذل من والیت و لا یعز من عادیت تبارکت ربنا و تعالیت بعد از آن بگوید استغفر الله و اسئله التوبة
هفتاد مرتبه پس بعد فراغ تعقیب میخواند و بهترین تعقیبها دعای حزین مروی از جناب سید الساجدین علیه
السلام است و او اینست اناجیک یا موجودا فی کل مکان لعلک تسمع ندائی فقد عظم جرمی و قل حیائی
مولای یا مولای ای الاهوال اتذکر و ایها انسی و لو لم یکن الا الموت لکفی کیف و ما بعد الموت اعظم و ادهی مولای
یا مولای حتی متی و الی متی اقول لک العتبی مرة بعد اخری ثم لا تجد عندی صدقا و لا وفاء فیا غوثاه ثم وا غوثاه بک یا الله
من هوی قد غلبنی و من عدو قد استکلب علی و من دنیا قد تزینت لی و من نفس امارة بالسوء الا ما رحم ربی
مولای یا مولای ان کنت رحمت مثلی فارحمنی و ان کنت قبلت مثلی فاقبلنی یا قابل السحرة اقبلنی یا من لم ازل
اتعرف منه الحسنی یا من یغذینی بالنعم صباحا و مساء ارحمنی یوم آتیک فردا شاخصا الیک بصری مقلدا عملی
قد تبرأ جمیع الخلق منی نعم ابی و امی و من کان له کدی و سعیی فان لم ترحمنی فمن یرحمنی و من یونس فی القبر وحشتی
و من ینطق لسانی اذا خلوت بعملی و سألتنی عما انت اعلم به منی فان قلت نعم فاین المهرب من عدلک و ان قلت لم
افعل قلت الم اکن الشاهد علیک فعفوک عفوک یا مولای قبل سرابیل القطران عفوک عفوک یا مولای قبل ان تغل الایدی

الی الاعناق یا ارحم الراحمین و یا خیر الغافرین   و در آن چهار رکعت   در نماز قضا و آن تابع اداست
در کمیت و کیفیت در قصر و تمام و جهر و اخفات و ترتیب محفوظ و اگر منفرد یا جماعت و اماما و ماموما میتوان
گذارد پس فائته سفر در حضر قصر است و فائته حضر در سفر تمام و هر وقت قضا جایز نیست تقدیم و تعدد و سعی در
برائت ذمه کند و فائته را بر حاضره مقدم دارند علی الاحوط و نافله را مانع آن نکند بلکه آنرا بجای نافله کنند
تا ثواب هر دو درک کرده باشند و هرگاه مشغول قضا باشند فریضه حاضره در اول وقت عیبی ندارد و هرگاه
مشغول قضا باشند آخر وقت فضیلت حاضره را بعمل آورند نه آخر وقت اجزاء   در نماز سفر و آن اسقاط
دو رکعت اخیره است در رباعیات فقط بشرط خروج از محل بقصد مسافت هشت فرسخ یا زیاده ذهابا یا چهار
و زیاده ذهابا و ایابا در یکروز و اختفای صوت اذان و خفای جدار آن متوسط محل سکنی برای غیر کثیر السفر
و مکاری و ملاح و راعی و دشتبان و بادیه نشین که بنای معیشت ایشان بر حرکت و سفر است و غیر سفر
معصیت پس باخلال یکی از این شرایط مذکوره فرض باتمام بر میگردد و قصر و اتمام با هم میباشد و آن در مواطن
واجبست نه جایز یعنی تخییر پس هرگاه کسی عالما عامدا بجای قصر تمام یا بعکس کند نماز باطلست همچنانکه در
سفر شرعی روزه گرفته پس باید آخر قضا کند و بر آن فعل ثواب نخواهد داشت بلکه گناه کرده خواهد بود بنص و
اجماع اهل بیت و هرگاه کسی بقصد چهار فرسخ ذهابا رود و یا چهار ذهابا و ایابا در عزم ها رود بدون فاصله
اقامت مخیر خواهد بود میانه قصر و اتمام جهت نصوص کثیره و هرگاه منشا سفر مباح باشد آن سفر مباح است هر چند
معصیتی در آن سفر بعمل آید منشا معصیت بودن نفس سفر نخواهد بود   در جماعت و آن در فریضه ثابت
در جمعه و عیدین و سنت موکده است قریب بوجوب در سایر فرایض و بدعت است در نوافل لیالی شهر
رمضان و مستحبست در نماز استسقاء بلکه غدیر و احوط ترک آنست در سایر نوافل غیر استسقاء و غدیر جهت
من الخلاف و احادیث در کثرت ثواب آن و وعید بر مداومت ترک آن بلا علت بسیار است و شرایط در آن امام

صحیح الاعتقاد والعمل بودن امام و عدم تقدم بر او در افعال و ارکان بلکه اذکار و ترک قرائت با انصات در
جهریه هرچند همهمه شنود تقدیرا و با عدم استماع همهمه قرائت میکند و در اخفاتیه قرائت مطلقا ساقطست
و در باطن ذکر کند و غیر قرائت بهیچ علی الاقوی ساقط نمیشود و شک ماموم با حفظ امام و بالعکس معتبر نمیباشد و اقتدا
قضا باداء و قصر باتمام جایز است با مراعات وظیفه خود بانیمعنی که مقصر در دو رکعتی سلام دهد و صدا بلند کردن مقتدی
بنحویکه امام شنود جایز نیست و تسویه صفوف و عدم فاصله زیاده از تخطی و عدم حایل میان امام و ماموم
ضرور است با تسویه محل بنا مکر بقدر لبنه و ارتفاع محل ماموم ضرر ندارد و مسبوق مراعات حال خود میکند و
تاشهد و صورت نماز با امام میکند مکر و تسلیم کرد در آن هنکام برمیخیزد و نماز باقی مانده خود را اتمام میکند و باید
امام اقرا و اقدم هجرة و اسن و افقه باشد از ماموین ترتیبا در صورت تشاح و باید متعهد امامت اصحاب متیمم و
امامت متوضئین نکند و همچنین اعرابی امامت جز اعرابی نکند و باید امام ولد الزنا و مجذوم و مبروص نباشد
و عبد صالح ضرر ندارد و زنان بمردان اقتدا کنند دون العکس و در اخر صفوف ایستند و اکر یکی باشد
پشت سر امام ایستد و اکر مرد یکی باشد بجانب راست امام ایستد و امامت زنان برای زن جایز است اما باید امام
در میان صف ایستد تقدم نکند و صف اول افضلست از صفهای عقب و میامن افضلست از میاسر و اقرب
بامام افضلست از ابعد و باید قریب بامام ذوی الفضل ایستند که هرکاه بر او حادثه رخ دهد یکی از آنها
مقدم دارد و موت و حدث امام منشا بطلان نماز ماموین نمیشود نماز خود فرادا یا با امام دیکر تمام کنند
و ظهور عدم طهارت امام و فسق و کفر او از اخر سبب اعاده و قضاء صلوة ماموین نمیشود و اعمی در
جهری بدون مسدد بجهة قبله امامت جز عمیان نکند و وظیفه امام جهر است مطلقا در غیر دو رکعت اولی
ظهرین و وظیفه ماموم اخفاتست مطلقا در همه صورت مکروه آنچه منفرد می شود کرده باحکم منفرد
دارد از جهر اخفات و اخفات تا فاتحه تا و ماموم متابع در غیر محل عفو خود مجانی کند در ادعیه متفرقه

اداب

اداب خلا و وضو و غسل و مانند آن از مقدمات و توابع آن وقت بیدار شدن الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی
و الیه النشور برای نشستن بدان حسبی الرب من العباد حسبی الذی هو حسبی منذ کنت حسبی الله و نعم الوکیل برای برخاستن
اللهم اعنی علی هول المطلع و وسع علی المضجع و ارزقنی خیر ما بعد الموت برای دخول خلا بسم الله و بالله اعوذ بالله من
الرجس النجس الخبث المخبث الشیطان الرجیم برد و خلا پیش از داخل شدن متوجه راست و چپ شده بملکین خطاب
کرده میکوید امیطا عنی فلکما الله علی ان لا احدث بلسانی شیئا حتی اخرج الیکما و وقت کشف عورت بسم الله و برای
آسانی دفع اللهم کما اطعمتنیه طیبا فی عافیة فاخرجه منی خبیثا فی عافیة وقت نظر بر دفع اللهم ارزقنی الحلال
و جنبنی الحرام بعد فراغت الحمد لله الذی اماط عنی الاذی و هنأنی طعامی و شرابی و عافانی من البلوی و این دعا
بعد دست راست کشیدن بر شکم ایستاده باید خواند الحمد لله الذی اذاقنی لذته و ابقی فی جسدی قوته و اخرج
عنی اذاه و یا لها من نعمة لا یقدر القادرون قدرها وقت نظر بر اب برای استنجا و وضو الحمد لله الذی جعل الماء
طهورا و لم یجعله نجسا وقت استنجاء اللهم حصن فرجی و اعفه واستر عورتی و حرمنی علی النار در وقت اب
کرفتن برای وضو بسم الله و بالله اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین برای مضمضه اللهم لقنی
حجتی یوم القاک و اطلق لسانی بذکرک برای اب در بینی کردن اللهم لا تحرم علی ریح الجنة و اجعلنی ممن یشم ریحها
و روحها و طیبها و وقت اب بر رو ریختن بسم الله برای شستن رو اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه
و لا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه برای شستن دست راست اللهم اعطنی کتابی بیمینی و الخلد فی
الجنان بیساری و حاسبنی حسابا یسیرا برای شستن دست چپ اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی و لا من وراء
ظهری و لا تجعلها مغلولة الی عنقی و اعوذ بک من مقطعات النیران برای مسح سر اللهم غشنی برحمتک و
برکاتک برای مسح پاها اللهم ثبتنی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام و اجعل سعیی فیما یرضیک عنی یا ذا الجلال
و الاکرام برای فارغ شدن الحمد لله رب العالمین برای دخول حمام بعد بسمله دعای دخول خلا برای رخت کندن

اللهم انزع عنی ربقة النفاق وثبتنی علی الایمان برای داخل شدن در خانه اول اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی
واستعیذ بک من اذاه برای خانه دوم اللهم اذهب عنی الرجس النجس وطهر جسدی وقلبی برای خانه سیم اللهم
اعطنی بکل شعرة نورا یوم القیمة برای فراغ از سر تراشیدن اللهم زینی بالتقوی وجنبنی الردی برای نوره بعد از
رسانیدن نوره بر بدن اللهم ارحم سلیمان بن داود کما امرنی بالنورة برای غسل جمعه اللهم طهر قلبی من کل آفة تمحق
دینی وتبطل به عملی اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین برای بر آمدن از حمام شکر الله علی هذه النعم برای
پوشیدن لباس اللهم البسنی التقوی وجنبنی الردی برای پوشیدن پیراهن اللهم استر عورتی وامن روعتی واعف
فرجی ولا تجعل فی ذلک للشیطان فیه نصیبا ولا له الی ذلک وصولا فیصنع لی المکاید ویهیجنی لارتکاب محارمک برای
بوی خوش استعمال کردن اللهم صل علی محمد وال محمد برای پوشیدن کفش بسم الله اللهم صل علی محمد وال محمد و
وطئ قدمی فی الدنیا والاخرة وثبتهما علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام برای دخول مسجد بسم الله وبالله ومن الله
والی الله وخیر الاسماء کلها لله توکلت علی الله لا حول ولا قوة الا بالله اللهم صل علی محمد وال محمد وافتح لی ابواب
رحمتک وتوبتک واغلق عنی ابواب معصیتک واجعلنی من زوارک وعمار مساجدک وممن یناجیک باللیل
والنهار ومن الذین هم فی صلوتهم خاشعون وادحر عنی الشیطان الرجیم برای کفش کندن بسم الله الحمد لله
الذی رزقنی ما اوقی به قدمی من الاذی اللهم ثبتهما علی صراطک ولا تزلهما عن صراطک السوی این است انچه
در مسائل صلوة برای ملتمسین مناسب دانسته و در خواطر فاتر بوده باید دانست
که زکوة در عرف شرع بیرون اوردن مقدار معین است از مال بشروط معتبره ولازم دارد مزکی را که زکوة
دهنده است ومزکی له را یعنی انکه زکوة داده میشود مزکی منه یعنی انچه از ان زکوة میدهند وما تفصیل انرا
در چند اصل بیان میکنیم انشاء الله تعالی در بیان مزکی منه یعنی اجناسی که در ان زکوة واجب میشود
وان نه چیز است بنابر مشهور انعام ثلثه یعنی شتر وگاو وگوسفند وغلات اربع یعنی جو وگندم ومویز وخرما

ونقدین

ونقدین یعنی طلای سکه دار ونقره مسکوک اما برای شتر پس نصاب اول پنج شتر است ودر ان یک گوسفند است ودر
کمتر از پنج چیزی واجب نمیشود ودوم ده ودر ان دو گوسفند وسیم پانزده ودر ان سه گوسفند وچهارم بیست
ودر ان چهار گوسفند وپنجم بیست وپنج ودر ان پنج گوسفند است وششم بیست وشش شتر ودر ان یک بنت مخاض
است وان ماده شتری است که مادرش حمل دوم بر داشته ویکسال ان تمام شده پای در سال دوم گذاشته وهفتم
سی وشش که در ان بنت لبون است که مادرش بچه دوم اورده وشیر هم رسانیده ودو سال ان تمام شده
پای در سیم گذاشته هشتم چهل وشش ودر ان حقه است وان ماده شتری است که قابل سواری شده ونر بر ان
توان کشید وداخل سال چهارم شده باشد ونهم شصت ویک ودر ان جذعه است وان ماده شتری است که
داخل شش سال شده باشد دهم هفتاد وشش ودر ان دو بنت لبون یازدهم نود ویک ودر ان دو حقه
دوازدهم از صد وبیست ویک تا هر جا منتهی شود ودر ان حساب میکنند در هر پنجاه حقه ودر هر چهل بنت
لبون میدهند وباید شتر اگر از ان صدقه میدهند دو سن کمتر از یکسال نباشد نیز اگر امیر المومنین ع از
از شتر کوچک کمتر از یکسال صدقه نمیگرفتند وباید در دنبال نباشد پس عوامل که شتران بارکش اند صدقه
ندارند وباید خوراک انها در چریدن بیابان وصحرا باشد پس شتران معلوفه که در خانه انها را علف دهند وکار فرمایند
زکوة ندارند وباید یکسال یعنی لااقل یازده ماه تمام در ملک مالک نقد نصاب مانده باشد
در ماه دوازدهم شده باشد وهرگاه شتر با این شروط نصاب رسید عامل شارع زکوة از ان میگیرد وهر چند صاحب
مال عاقل وبالغ نباشد وشتر بختی که شتر خراسانی نیز گویند در حکم شتر عربیست نصا وفتوی
پس نصاب اول ان سی گاو است پس در ان یک تبیع یا یک تبیعه باید داد وان گوساله ایست که یکسالش
تمام شده باشد ونصاب دوم چهل ودر ان یک مسنه است وان گاویست که دو سالش تمام شده
باشد وبر این حساب بالا میرود ودر هر سی یکساله ودر هر چهل دو ساله میدهند وکسور در مجموع زکوة

ندارد وگاومیش در حکم گاو است نصّا وفتوی واجماعا   پس نصاب اول از چهل است ودران یکی باید اخراج
کردن ونصاب دوم یکصد وبیست ویک ودران دو بز یا گوسفند ونصاب سیم دوصد ویک ودران
سه ونصاب چهارم سیصد ویکی ودران چهار ونصاب پنجم چهارصد پس از هر صدی یکی اخراج میکند
تا بهر جا برسد وکسور ساقطست مطلقا واحوط آنستکه از هر ماده یان نجیب کرده یکی باشد وعلف چر خود
در همه سالی بوده نیاز کرده واشرفی قدیم است بدهند وازهر یابو یکدینار ومشهور حکم باستحباب این کرده
اند   پس نصاب ان رسیدن برنج وسوابست وهر وسقی شصت صاع وهر صاعی نه رطلست
برطل عراقی وچهارصد عشر مد وتخمینا یکمن تبریزی میشود ودران ده یکست اگر بباران یا برشاب
خورد ونصف عشر اگر بدلو آب دهند واگر قدری بدلو وقدری بباران یا بر شبه آب خورده باشد
پس درانصورت تخمین میکند مقدار را اگر بنصفا زان ونصفا زاین است پس از نصف عشر اخراج
میکند واز نصف نصف عشر وتحویل سال دران وبلوغ وعقل مالک شرط نمیباشد ولی وقیم از غلات
اطفال ومجانین اخراج زکوة میکنند وبعد ظاهر شدن صلاح در خرما وانگور میتوان تخمین کرده اخراج
زکوة کند واحوط آنستکه هر غله که بپیمانه در اید از قبیل ذرّت وبرنج وعدس وکنجد ونخود وارزن زکوة
او را نیز همین دستور بدهند ومشهور استحباب زکوة است دران   که طلا ونقره باشد پس
نصاب طلا رسیدن به بیست مثقال اشرفیست وپس از تحویل حول که شروع در ماه دوازدهم باشد نیم
مثقال از ان اخراج میکند پس هرچه زیاد باشد بقدر چهار دینار بر بیست اول ده یک دینار از ان
اخراج میکند تا هرجا که برسد ونصاب اول نقره دوصد درهم سکه داراست پس دران پنج درهم است
وهرچه زیاده شود که بچهل درهم رسد بالا تر بدوصد اول چهل ویک باید دادن وشرطست در زکوة
نقدین عقل وبلوغ وتحویل حول وتمکن از اخراج ودر انعام عقل وبلوغ معتبر نیست ودر غلات عقل وبلوغ

وتحویل

وتحویل هیچکدام شرط نیست پس تمکن ونصاب در همه شرطست بخلاف باقی شروط این بود زکوة اموال
واما زکوة بدن پس فطره است وان در هر سالی یکدفعه واجبست بر کسی که مؤنه سنه داشته باشد بالقوه یا
کاسب یا بالفعل از خود شخص وعیال او ومهمان هرچند بنده وغیر بالغ باشد از هر سری یکصاع از خرما یا
مویز یا جو یا برنج یا کشک واحوط آنستکه از گندم نیز یکصاع باشد هرچند روایت نصف صاع گندم وارد
شده وقیمت موافق نرخ وقت میتوان داد وباید بهر فقیری کمتر از یکصاع ندهند ووقت ان از اول هلال
ماه شوالست وتنگ میشود روز عید پیش از نماز وجایز است اخراج ان از اول مبارک رمضان
در احکام مزکّی له یعنی کسانیکه زکوة بایشان باید دادن وبا وجود احتیاج قبول نکردن
انخلاف احتیاطست وصدقه واجبه بر کسیکه از پدر منتسب بهاشم باشد حرامست مگر انکه مصدّق
نیز از بنی هاشم باشد یا انکه ضرورت سد رمق داعی باشد واحوط از برای منتسب از مادر بهاشم
اینست که بغیر ضرورت از زکوة غیر بنی هاشم نگیرد ومستحقان زکوة چند طائفه اند اول فقرا دوم مساکین
وعلامت در این که یا مسکین اسوء حالا میباشد یا فقیر والاظهر اولست وشرطست در هر یک از این
دو صنف عدم تملک مؤنه بالقوه وبالفعل وامامی مذهب بودن وشارب الخمر نبودن واحوط انست که
بمتجاهر بفسق ندهد سیم عاملان بر زکوة که از طرف حاکم شرع برای جمع اوری زکوة بروند
چهارم مؤلفة القلوب وانها جماعتی اند از غیر مسلمین که بجهت کار جهاد کمک ومدد کاری مسلمانان کنند
ومسلمانان را خوب دانند وسهم انجماعت در غیبت امام ساقطست یا ساقط میباشد پنجم
رقاب یعنی بندگان که بتحت شدت گرفتار باشند یا مکاتب باشند وعبد اصل ایشان وفا بخلاصی نکنند
ششم غارمین که گرفتار قرض شده اند وحال انکه ان قرض را صرف فعل مباح کرده بودند وعدد اصل ایشان
وفا بادای دیون نمیکنند هفتم فی سبیل الله یعنی صرف مصالح مسلمانان نمودن از اسب وسلاح غازیان

و بعضی حوضهای طریق مسلمانان و پلها و مانند ان هشتم ابن سبیل و ان کسیست که از وطن منقطع شده باشد و چیزی

چیز کرده باشد هر چند در وطن غنی باشد و باید دانست که بمخالف اهل مذهب حق زکوة دادن جایز نیست در این

ازمان بنا بر انکه سهم مؤلفة القلوب ساقطست و اکر بمخالف بدهد ذمه مشغول میباشد و اطفال مؤمنین در حکم

مؤمنین میباشند و زکوة زیور و ظرف و فرش و رخت عاریه دادن انست بمؤمنین در وقت حاجت ایشان

و امن از تلف و استغنای خود و زکوة هر عضوی صرف ان عضو است در کاری که جناب اقدس الهی از برای

انکار افریده انچه جوهها عضاست ادا باید کرد با دقیقان شهان ساخته باید رفت   دوم زکوة دهنده

دهنده است و شرط در قبول ان اسلام و فرقه و بلوغ و عقل است در نقدین و در انعام و غلات بلوغ و عقل

شرط نمیباشد و الحق فهم اخراج ان از مزکی منه میکنند   باید دانست که جناب اقدس الهی عز اسمه خلافت

کبری را بحضرت ادم مکرامت فرموده پس تصرف در منافع ارضیه او را بوده و بعد او باولاد ابرار او انبیا

و اوصیاء واحدا بعد واحد مفوض کردیده تا نوبت ختم خلافت الهی بجناب صاحب الدار علیه افضل السلام

رسیده پس از سنه دویست و شصت هجری تا بحال که هزار و دویست پانزده است نهصد و چهل و نه

سال از خلافت مبارکه اش کذشته پس جمیع روی زمین منافع ان بتملیک مالک الملک از ان او است

و هر کس که بعصمت و وجوب طاعت انجناب و ابای انجناب و علیه و علیهم صلوات الله الملک الوهاب معترف

نبوده در اصول و فروع پیرو ایشان نباشد در هر منفعتی که از منافع ارضیه تصرف کند غاصب و اثم خواهد

بود و نهر فرات اکر لبریز باشد شرب ابی از ان بغیر موالی ایشان در شدت عطش حکم خون مردار دارد و لهذا

پیروان اهل عصمت در حل اندازه تصرفات صغروی و غیر صغروی مرخص فرمودها برای طیب ولادت ایشان

و بر ایشان واجبست اخراج خمس بضوابط مرعیه ما و مسائل متعلقه این باب را در دو اصل بیان میکنیم ان شاء الله

تعالی   در بیان انچه مخصوص امام است و غیر او را در ان رخصت تصرف نمیباشد . و ان

ارضی

اراضی و اموال دو قابیست که در دست کفار بوده و بجنگ و غلبه از دست ایشان نزع شده و بسوی مال

اصلی که امام است برکشته و امام از ان چیزهای ممتاز باشد که بسیار جمیل و اسب بسیار خوب و انچه مخصوص پادشاهان بوده

که غصب نکرده باشند بنا بر انکه مغصوب باهلش بر میکرد و مخصوص خود میدارد و دیکری را دران سهمی نیست و بعد از ان

چیزی که برای مصالح اسلام و تالیف مؤلفة القلوب ضرور باشد بر میدارد و بقیه را پنج سهم میکنند چهار سهم مخصوص

غازیانست سهم اسب و برابر سهم پیاده قسمت میفرماید و یک سهم را که مسمی بخمس است شش سهم میفرماید سهم الهی و سهم

رسالت پناهی و سهم ولی امر که صاحب العصر است این دو سهم بوراثت و سهم سیم باصالت از ان او است و نصف خمس که

سه سهم دیکر است سهم ساکین و سهم یتامی و سهم ابناء السبیل است از بنی هاشم و چون جناب اقدس الهی برای فقرا

و مساکین عوام از زکوة و برای فقرا و مساکین سادات از خمس سهم مقرر فرموده پس بنا بر فرض الهی فقری باقی نمانده

لهذا در اموال نبی و ولی امر خمس و زکوة نمیباشد و اینقدر میدهند بفقرای سادات که کفایت مؤنه سنه ایشان کند و هر چه

کم اید امام مدد از بیت المال مؤنه ایشان میکشد   و ان اراضی و اموالیست که اهل ان بدون حرب از هیبت جلا

اختیار کرده باشند و ان را کذاشته باشند و ان مخصوص نبی و ولی امر است و دران غیر را شرکتی نمیباشد و این حکم دارد

بیشها و معدنها و دریاها و صحراها و سر کوهها و شکم رود خانهای هر کاه پس هر کاه کسی قناتی در صحرای خرابی جاری کند

با مزابه را آباد کند اکر باذن امام است خمس انرا او میکیرد و اذن برای موالیان حاصلست و اکر بی اذن امام باشد امام

مختار است در اخذ خمس از ایشان با ضبط همه و نزع ان از دست ایشان چون بی اذن مالک تصرف کرده اند

در منافی کرده ان خمس باید دادن و ان چند چیز است اول غنیمت که غازیان از دار الحرب نهب کنند از

اموال و رقاب بغیر اراضی که ان مخصوص امام است مکر ارض معسکر یعنی جائیکه لشکر اسلام خیمه زده که این

نیز داخل غنیمت است و غیر لباسیکه مخصوص شاهان است که ان نیز از امام است خاصة   غوص یعنی

هر چیزی که از دریا بغوطه خوردن بر اورند مانند مروارید و مرجان و یاقوت و زبرجد بحری و عنبر

کنجها کرد و صحراها یا بلاد کفر یا خرابهای مجهول المالک بجویند هرگاه در ساپر جهتها باذن امام کار کنند
نمک زارها مدخل زراعتها بعد از وضع خرج سال و حصه سلطان و سایر خرج زراعت مدخل تجارتها
بعد خرج سال مدخل هر روزه که کاسب کسب میکند اما امام ع از منافع معادن و غوص یا گنجها اگر قدر به حد
خمس عفو فرموده و هرگاه بیکبار دستمزد بیاد خمس بدهد و وضع مؤنه سنه در آن معتبر نیست و بر صنعاه
موالیان بر خمس مدخل هر روز حلال فرموده اند و احوط اخراج خمس است از آن در هنگام مکسب و اما انکه
جایزه و صله که معتد به باشد و بعضی میراث بسیار را بان ملحق کرده اند مال حلال هرگاه بمال حرام مخلوط شود
و مقدار و مالک آن مجهول باشد باید خمس انرا اخراج کردن اراضی که عنوه یعنی بقهر و غلبه بعد از جنگ مسلمانان گرفته
باشند ما نند زمین مکه آن موقوفست بر سایر مسلمین و همه در ان سهم دارند و بیع و شرای آن حرام است و
مفتوح العنوه بدست اینها که عمارت و اصلاح انکنند بدهند امام بر نصف و ثلث و ربع و نظر او و شرایط باشد
و از باقی که حصه زراع باشد زکوة گرفته میشود و عشر و نصف عشر از انچه خود آب خورد یا از جدا و ندید که در
آب دهد و انچه از نصف خمس بعد خرج سنه فقرا و ساکین و یتامی و ابناء سبیل سادات زیاد آید امام میگیرد
زیرا که او متکفل احوال ایشان است و از سهم خود با ایشان میدهد و اگر کم آید و احوط انستکه حصه امام ع در غیبت
کبری بیاورد به مجتهد جامع عادل که بعد از کتاب و سنت نکند در فتوی و عمل بفقرای سادات اما نیز بدهند و
هم چنین احوط است که از هر چه بدست آید از منافع از کم و زیاد خمس اخراج کنند مگر صله که از خود امام بکسی
رسیده باشد و در آن چند مطلب است در بیان اشخاصی که روزه از ایشان
ساقط است طفل یعنی غیر بالغ مجنون یعنی دیوانه مجنون مستوعب کافر خارج از صنف مسلمین پس
هرگاه طفل بالغ شود و دیوانه دائمی عاقل گردد و کافری مسلمان گردد قضای روزه بر ایشان لازم نیست و
هرگاه مخالفی مستبصر شود روزه که بعمل آورده یا در سفر و مرض قضا میکند و روزه که گرفته در آن ایام قضا

عجبی

نمیکند بیماری که روزه او و او ضرر رساند پیری که توانائی نداشته باشد ذو العطاش که صبر از آب خوردن
نتواند کرد حامله که قریب وضع حمل باشد و انکه روزه ضرر بطفل جنین او میرساند زنیکه شیر میدهد
و انکه شیر او اندک شود و بجهتی که ضرر بطفل او میرسد مسافری که در سفر مباح باشد حایض
نفسا بیهوش و مست و بدانکه پیر و زن حامله و مرضعه که نخورند بعوض هر روز یک مد طعام از گندم و جو
ان تصدق میکنند و مد چهار یک من شرع است تخمینا و بیمار بعد صحت و حایض و نفسا بعد غسل و مسافر بعد
قدوم روزه را قضا میکند در بیان روزه های حرام و آن بر چند قسمست روز عید فطر
عید اضحی روز عاشورا بنیت تبرک و خوشحالی روزه وصال و آن بر دو نوع یکی آنکه سحر افطار کند دوم آنکه
دو روز و یکشب روزه گیرد صوم صمت که در روزه سخن نگوید روزه مسافر در سفر مباح روزه حایض
روزه نفسا روزه که ضرر بسبب حبش رساند و آن بر سه نوعست شخص بسیار پیر و ناتوان ذو العطاش
بیماری که روزه بان ضرر رساند و آن بقول حکیم حاذق معلوم میشود هر چند کافر باشد و خود ایشان از حال
خود میدانند روزه که بطفل ضرر رساند و آن بر دو نوعست روزه حامله که مقرب باشد مرضع
قلیل اللبن روزه سنتی زن بامنع شوهر روزه سنتی فرزند با منع والدین روزه سنتی مملوک بامنع
مولی روزه ایام تشریق که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است برای اهل منی روزه نذر حرام مانند
قطع رحم مثلا در روزه های واجبی و آن بر چند وجه است روزه ماه مبارک رمضان و احوط
انستکه هرگاه هلال شعبان مشخص باشد و بیست و نهم ماه رمضان را نه بینند و روز سیم شعبان را نیت
قربت روزه بگیرد و هرگاه تمام ماه مبارک بمرض یا سفر یا عذری یا عذاب شرعیه بخورد سی روز روزه گیرد احتیاطا
هر چند در شب بیست و نهم باشد قضای روزه ماه رمضان روزه نذر و صیغه ان لله علی ان اصوم کذا
و آن بر چند نوع است باعتبار عدم تعیین و قید و باعتبار تعیین مکان و روز و تاریخ و ماه و سال مجمعا

وسفر را با مرکبا — نذر غیر معین مثل اینکه نذر میکند که یکروز روزه میگیرم وان موسع است و تضییق هم میرساند نزد ظن
فوت بسبب تاخیر — نذر معین یومی مثل اینکه نذر میکند که یک پنجشنبه روزه بگیرد وان نیز موسع است تا مظنه فوت
نذر معین وقتی باشد اینکه نذر میکند که اول ماه روزه بگیرد — معین یومی وقتی که نذر کند که چهارشنبه اول ماه روزه بگیرد
واین دو شق نیز موسع است بشرط مذکور — اینکه نذر کند که اول فلان ماه روزه بگیرد — اینکه اول فلان ماه از فلان سال روزه
بگیرد — اینکه فلان روز از فلان ماه از فلان سال — اینکه فلان تاریخ از فلان ماه از فلان سال — اینکه فلان روز از فلان تاریخ از فلان
ماه از فلان سال — اینکه فلان تاریخ از فلان روز [?] واین پنج بانبار[?] میشود و کران تضییق و توسعه بهم رساند — روزه که بقسم
واجب میشود و صیغه ان واللّه و باللّه و تاللّه میباشد وان نیز معین است و غیر معین — روزه که بعهد واجب شود
و صیغه ان عاهدت اللّه ان اصوم کذا است وان نیز دو قسمست چنانکه مذکور شد — روزه که از کسی در مرض یا سفر فوت
شود و فرصت قضا بهم رساند و قضا نکرده وفات یابد بر پسر بزرگتر واجب است که بعد فوت پدر قضا کند مانند قضای
وجوه در مقابل انست یا کسی او را اجیر اوست — روزه کفاره ماه مبارک رمضان که دو ماه است یا کفاره
قضای انکه بعد ظهر افطار کند وان بعد عجز از اطعام ده مسکین یا سه روز هر روز بعد ذی سه روز روزه است عجز از
قضا یا کفاره ظهار یا کفاره قتل خطا که هر دو دو ماه متتابع است و دو سی و یکروز متتابع بعمل بیاید و احوط الحاقت
شصت روزه است و کفاره قسم سه روز متوالی است بعد عجز از اطعام عشره — روزه بدل هدی حج تمتع از فقد
ان وان سه روز ذی الحجه است هفتم و هشتم و نهم و هفت متوالی در وطن بعد رجوع هر کس شب عید ابتدا کند
عشا از او فوت شود ان روز روزه بگیرد جهت کفاره — روزه که با جاره بر خود واجب کند و مشهور بین فقها [?]
انست نظر بعمومات و دلیل بخصوص ان از نظر حقیر نگذشته — روزه اخر اعتکاف سنتی مطلق روزه اعتکاف
واجبی فدای سر پوشیدن در احرام جهت اذیت از بابت شپش یا صدقه و ذبح جزای قتل صید یا عجز از ان صید
را قیمت میکند و قیمت انرا بر گندم حساب میکند برای هر نصف صاع که یمین نیز یکی باشد یکروز روزه میگیرد

بجماع

در روزه های سنتی و ما انچه موکد است اکتفا میکنیم — روزه ماه شعبان — سه روز از هر ماه اربعاء
دهه اول و ده اخر پنجشنبه دهه وسط یا پنجشنبه دهه اول و اخر و اربعاء وسط — روز عید غدیر که هجدهم ذی الحجه است
روزه مبعث که بیست و هفتم رجب است — روزه مولود که هفدهم ربیع الاول است — روز ایام البیض که
سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه است — روزه دو روز اول اعتکاف مستحب — روزه نه روز اول ذی الحجه
برای مقیم — روزه دحو الارض یعنی روزی که زمین پهن شده و ان بیست و پنجم ذی القعده است — روز بیست
چهارم ذی الحجه که روز مباهله است و عدد روزهای سنتی بسیار است که این مختصر محل ذکر انها نمیباشد
در مفطرات روزه است از انچه موجب قضا است یا موجب قضا و کفاره مخیره یا کفاره جمع مکرر
یا غیر مکرر اما انچه موجب کفاره مخیره است افطار است بحلال عمدا و اما افطار بحرام موجب کفاره جمع میشود
از عتق رقبه و اطعام شصت مسکین هر مسکینی یک مد و روزه دو ماه متتابع و متحقق میشود تتابع بسی و یکروز
و احوط عدم تفریق است در بیست و نه روز اخر نیز و احوط مکرر دادن کفاره است بتکرر سبب و اما مفطرات
بر این وجه است — خوردن وان جذب جامد است از راه حلق عمدا — اشامیدن وان جذب مایعست
از حلق عمدا اما اکل و شرب سهوا مبطل روزه و موجب قضا نیست و همچنین کسیکه از شدت تشنگی مشرف
بر هلاک شود و بقدر رسیدن [?] اب خورده مبطل صوم نمیباشد و نسیان مانند سهو است در عدم ابطال
جماع در قبل یا دبر بغیبوبت حشفه وان مفطر فاعل و مفعول میشود — انزال عمدا خواه باستمناء و خواه بملاعبه خواه
بغیر ان و احتلام مفسد صوم نیست — بقای بر جنابت و حیض و نفاس و استحاضه عمدا تا طلوع صبح صادق
غوطه خوردن در ابیکه [?] و احادیث نهی از ان بسیار است و احوط قضای ان روزه است
کرد ان سر در اب فرو کرده باشد و زن در اب ننشیند که فرج اب بخود میکشد — دروغ گفتن بر خدا
و رسول و ائمه صلی اللّه علیه و علیهم — رسانیدن غبار غلیظ و دخان غلیظ بحلق — هر گاه نگاه نکرده

نثر کنند و با او را خبر دهند که صبح است و حمل بر تجربت و شوخی کند و بخورد و بیاشامد و معلوم شود که صبح
بوده آن روز را قضا میکند با روزهٔ آن روز اگر ماه مبارک رمضان باشد و اگر قضا باشد عوض آن روز روزهٔ
دیگر روزه میگیرد   هرگاه بنیت سفر بیتوته کند و پیش از ظهر بعزم سفر مباح بیرون رود و از حد ترخص
بگذرد آن روز را میخورد و عوض آن روز روزه میگیرد   در اعتکاف باید دانست که اعتکاف بعد از صوم
صحیح نمیباشد و باید بوی خوش در آن استعمال نکنند و مجامعت در آن درست نمیباشد نه در روز و نه در شب و کفاره
جماع در اعتکاف کفارهٔ ظهار است و بیرون رفتن از مسجد بدون قضاء حاجت از استنجا و عیادت مریض
و تشییع جنازه جایز نیست و باید بعد بیرون رفتن از مسجد در سایه احتیاطاً راه نرود و ننشیند و جای
دیگر نماز نکند مگر آنکه معتکف در مسجد الحرام باشد که در آن هنگام میتواند که در سایر بیوت مکه نماز
گذاردن و معتکف نمیتواند شدن مگر در مسجد مکه و مسجد مدینه و مسجد کوفه و مسجد بصره که بالفعل در
قریه زبیر مشهور بمسجد علی است و نظر باحادیث مطلقه در سایر مساجد جامعه اعتکاف میتوان کرد و باید
شرط کند پیش از اعتکاف همچنانکه در احرام شرط میکند اللهم حلنی حیث حبستنی یعنی بار الها باز کن مرا جائی که حبس
کردی مرا و اگر شرط نکرده باشد میتواند روز اول بر هم زند و احوط آنست که چون بروز دویم برسد بر هم نزند و
روز سیم حرام است باتفاق و روز چهارم مخیر است در بر هم زدن و روز ششم متعین است تمام و روز هفتم
مخیر است و روز نهم متعین و اقل اعتکاف سه روز است و هرگاه در اعتکاف ماه مبارک رمضان در
روز با زن معتکفه خود جماع کند چهار کفاره میدهد دو تا برای کفاره صوم و دو کفاره برای اعتکاف و در
شب با زن معتکفه اگر اما دو کفاره میدهد جهت اعتکاف همچنانکه هرگاه در روز ماه مبارک با کمال مثلاً
روزه را در حال اعتکاف بر هم زند دو کفاره میدهد یکی جهت صوم و یکی جهت اعتکاف و در شب هرگاه
با جماع غیر معتکفه بر هم زند یک کفاره جهت اعتکاف میدهد و افضل از زمان اعتکاف دهه آخر ماه مبارک رمضان است

بخیر

اللهم اهلّه علینا بالامن والایمان والسلامة والاسلام والعافیة المجللة والرزق
الواسع ودفع الاسقام اللهم ارزقنا صیامه وقیامه وتلاوة القرآن فیه اللهم سلمه لنا وتسلمه منا وسلمنا فیه
اللهم لک صمنا وعلی رزقک افطرنا فتقبل منا ذهب الظماء وابتلت العروق وبقی الاجر و مستحب موکد است
احیاء شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم ماه مبارک که لیلة القدر از این سه شب بیرون نیست و
در شب بیست و سیم هزار مرتبه سوره انا انزلناه باید خواندن و سوره روم و عنکبوت و باید در آن شب و در سایر عبادات
و اوقات حاجات این دعا را مکرر بخوانند بعد حمد و صلوة اللهم کن لولیک م ح م د بن الحسن المهدی صاحب
الزمان فی هذه اللیلة وفی کل لیلة وفی هذه الساعة وفی کل ساعة ولیاً وحافظاً وقائداً وناصراً ودلیلاً وعیناً حتی تسکنه
ارضک طوعاً وتمتعه فیها طویلا و سایر ادعیه و نمازها در شبها و روزها و تاریخها در کتب مبسوطه مذکور
است این رساله محل ذکر آنها نمیباشد   پوشیده نماند که حج خانه کعبه بر انواع حج و عمره
در هر سال بر همه مکلفین واجب کفائیست و در عمری یکبار برای مستطیع واجب عینی فوریست بر مرد و زن
و خنثی و عبد بلوغ و عقل است طاعت متوقفست بر عدم مانع مانند ضیق وقت و حبس و غصب و صد عدو و
محارب و مظنه سلامت نفس و مال و عرض کافیست در زوال مانع هرچند ببذل مال معتدبه باشد و توسعه مال
بعد کفایت مؤنه سفر حج از زاد و راحله و نفقه واجب النفقه بعد ادای دیون و رد مظالم و اخراج حقوق مالیه از
زکوة و خمس با بقای اثاث و اسباب ضروری که معیشت بران موقوفست و اسباب حرفه بعد نفر و ثوب مانند دیگ
و سندان و منقح برای حداد و فکر و مقراض و سوزن برای خیاط و امثال اسباب ضروریست و بر این مثال برای سایر
اصناف و هرگاه کسی بعوض انفاق کفایت و قناعت توان کرد بدون تضرر و فاد در هر شغلی باشد باید سفر حج اسلام
نماید و صاحب تخت روان در بلد با قدرت رکوب حمار کرش و دم بر بیه مستطیع است و مراعات حال و زی عرف
معتبر و در اعتبار رجوع بعرف در بقای اسباب معیشت و تکسب کافیست و زیاده از اعتبار نکنند زیرا که بعد وضع آن

اسباب هرکاه مال کفایت اخراجات حج کند و نفقه دو عیال صادق است و اعتبار زیاده خروج از استطاعت و مال
جزو بذل مال که عیار شان با حسه مال است بعد از استطاعت سبب استطاعت و لحراز حجة الاسلام میشود و قبول هبه
حصول استطاعت واجب نیست و بذل موقوف بر قبول نباشد و حج واجب نشود و عین و عهد و استیجار و هم
چنین حجه مستحب مسقط حجة الاسلام نمیشود و مستاجر میشود فرض کفایه و فرض عین و حرام است تخلف حرمین و
سایر مشاهد مقدسه و اکر عرصه بر سکان انجا نظر نشود معیشت تنک شود و طعام از بیت المال کفایت مونه ایشان
میکند و اول اعمال الحج و عمره احرام است و منعقد نمیشود احرام پیش از میقات و هر راهی میقاتی میباشد که جناب رسالت
پناهی بوجه الهی معین فرموده پس میقات راه عراق عرب که از موصل تا عبادان است بطن العقیق است و در ان موضع
است افضل انجائیست که انرا مسلخ کویند و اکر متمکن نشود در ان پس ان موضع دوم که غمره است پس اکر متمکن نشود
پس ان موضع سیم که ذات عرق کویند و میقات راه مدینه مسجد شجره است و انرا ذو الحلیفه میکویند و جناب رسالت
پناهی از انجا احرام بسته و میقات راه شام جحفه است بتقدیم جیم مضموم بر حاء بی نقطه و میقات اهل یمن
یلملم است و میقات اهل طایف قرن المنازل و این اقرب مواقیت است هم چنانکه ذو الحلیفه ابعد است و جایز
نیست احرام الحج مکر در اشهر حج که شوال و ذی قعده و ده اول ذی الحجه است و پیش از احرام نوره میکشد و
ناخن میکیرد مکر موی سر و ریش که از دست نمیکند و غسل احرام کرده بعد از فریضه یا نافله احرام می بندد بلنکی
که از ایکر می بندد و قطیفه که بدوش میکیرد و باید لباس احرام از جنس لباس مصلی باشد که حریر محض نباشد
و باید و حلال و خوش بو نباشد و پیش از تلبیه بکوید اللهم انی اسئلك ان تجعلنی ممن استجاب لك و امن بوعدك
واتبع امرك فانی عبدك وفی قبضتك لا اوقی الا ما وقیت ولا اخذ الا ما اعطیت وقد ذکرت الحج فاسئلك ان
تعزم لی علیه علی کتابك وسنة نبیك وتقوینی علی ما ضعفت عنه وتسلم منی مناسکی فی یسر منك وعافیة من مدك
الذی رضیت واسترضیت وسمیت وکتبت اللهم فتمم لی حجی وعمرتی اللهم انی ارید التمتع بالعمرة الی الحج علی کتابك و

وسنة نبیك علیه واله السلام فان عرض لی شیء یحبسنی فحلنی حیث حبستنی لقدرك الذی قدرت علی اللهم ان لم تکن حجة
فعمرة احرم لك شعری وبشری ولحمی ودمی وعظامی ومخی وعصبی من النساء والثیاب والطیب ابتغی بذلك وجهك
والدار الاخرة و اکر نایب دیکری باشد بعد از انی ارید التمتع بالعمرة الی الحج بکوید نیابة فلان او فلانه با نیت بر ان
مطابق و اکر حج قران یا افراد باشد انرا ذکر کند وان فرض باطل است هم چنانکه حج تمتع فرض بانیت پس از جای خود
کامکی جنبد میرود و تلبیه میکوید لبیك اللهم لبیك لا شریك لك لبیك ان الحمد والنعمة لك لا شریك لك
لبیك بمتعة وعمرة الی الحج لبیك و تلبیات اربع فرض است و ترك زیاده ضرر ندارد که بپای حرم رسد چون
روی نمود چار تلبیه ندیم انهم بسزا رسیدیم و باید اجهار انکردن و کفتن ان بعد هر نماز فریضه و نافله و بیدار
شدن از خواب و وقت بالا رفتن بر بلندی و پایین امدن در پستی و حرام میشود بعد تلبیه پوشیدن لباس
دوخته و بوییدن بوی خوش مکر میوه و روغن بر بدن مالیدن و صید کردن و اشاره بسوی او کردن جهة کرفتن
و خوردن کوشت صید و مجامعت کردن و عقد کردن و ملامسه زنان و تقبیل بشهوت و شاهد عقد دیکری
شدن و عقد دیکری بستن خواه محل و خواه محرم و باید شپش از بدن دور نکند و درخت حرم را نکند و خلال
از انکند مکر اذخر و درخت میوه پس میرود تا داخل مکه شود و هرکاه متمتع باشد و از راه مدینه رود چون
خانهای مکه ببیند قطع تلبیه میکند و حد قطع تلبیه در ان راه عقبة المدنیین است و اکر از راه عراق رود
از عقبه ذی طوی قطع تلبیه کند و مفرد و قارن قطع میکند تلبیه را نزدیك زوال روز عرفه و صاحب عمره
مفرده قطع تلبیه میکند هرکاه شترش پا بحرم کذاشت و غسل میکند جهة دخول مکه و دخول مسجد الحرام و خاییدن
اذخر برای خوشبو شدن دهن وقت دخول مسجد مستحب است و باید از باب بنی شیبه داخل مطاف شود و باید پا
برهنه باشد با سکینه و وقار و ابتداء طواف از محاذی حجر الاسود میکند و هفت شوط طواف کند و نیت
میکند که طواف عمره حج تمتع یا طواف حج تمتع یا حج افراد یا حج قران یا عمره مفرده یا طواف نساء یا طواف وداع

اصالة نیابة عن فلان وفلانة میکنم واجب باست قربة الی الله تعالی و استلام یعنی بوسیدن حجر و ارکان بعد
مستحب است و اگر ممکن نشود اشاره کند باید بدست استلام کند و بعد طواف دو رکعت نماز طواف در پشت مقام
ابراهیم میگذارد و پس بیرون میرود از باب مقابل حجر اسود که آنرا باب الصفا گویند با سکینه و وقار تا وادی برای کنند
و ابتدای سعی از صفا کند و ختم بمروه هفت شوط و بین المنارتین شد رود و آنرا هروله گویند پس هرگاه فارغ شد
از سعی تقصیر نماز موی ریش یا شارب میکند و ناخن میچیند و باقی موی جمار تراشیدن بعد حج میگذارد و حلال میشود
از هرچیز که محرم شده بود و مستحب است تشبیه بمحرمین در نپوشیدن لباس دوخته و احرام میبندد بحج در
روز ترویه که هشتم ذی الحجه است و از هر جای از مکه میتواند که احرام حج تمتع بست و افضل بودن مقام ابراهیم است
و طریقه احرام حج مثل احرام عمره است و تلبیه میگوید از مسجد الحرام مثل آنچه گفته بود و میگوید بجای عمره
لبیک بحجة تمامها و بلاغها علیک پس با سکینه از مسجد بیرون میرود پس چون منتهی بر قطا شود تلبیه گوید اگر پیاده
باشد و اگر سوار باشد پس هرگاه مشرف بر ابطح شود صدا بتلبیه بلند کند و بعد احرام حج طواف نمیکند مکروه است
برگشتن از منی و حد منی از عقبه است تا وادی محسر پس شب عرفه که نهم ماه ذی الحجه است در منی میخوابد و لیکن
بیتوته منی لازم نیست و بعد نماز فجر روز عرفه روانه عرفات میشود و باید نکند از وادی محسر تا آفتاب طلوع نکند تلبیه
میگوید در وقت روانه شدن در صبح بسوی عرفات بنمره که بطن عرنه است منزل میکند و بعد الزوال روز عرفه
قطع تلبیه میکند جمع میکند در ظهر بین عرفه بعد غسل کردن و برای دعا خواندن در طرف چپ کوه می ایستد پس بعد
غروب افاضه میکند از عرفات بسوی مشعر و بعد رسیدن که تمام شده حج او بر سر کوهی نا کرده و وقوف اختیاری
و وقوف از عرفات و نگذارد نماز مغرب و عشا را مگر در مزدلفه که مشعر الحرام است و هرچند که گذشته باشد چهار
یک شب بیک اذان و دو اقامه یعنی جمع عشا اذان نمیگوید و اینجا از مواضعی است که تاخیر نماز مغرب مامور به است و نرود
میباید در شکم وادی از دست راست راه نزدیک مشعر پس نماز صبح را در مشعر گذارده و روانه منی میشود و فینک جای

مشعر پیدا شود و افاضه میکند و بیرون میرود از مشعر هرگاه آفتاب طلوع کند در وادی محسر شد باید رفتن کران
میان مشعر و منی است و منی نزدیکتر است و باید بچیند از مشعر الحرام حجاره هفتاد سنگریزه را الا در عقد آنکه انگشت
پس بعد در روز دهم در منی نیز چیدن برای سه منسک اکر میباید بزند جمره عقبه که نزدیک عقبه است و آنرا پیش
روی آن میباید تا بیشد و سنگریزه را و وقت گرفتن میگوید اللهم هؤلاء حصیاتی فاحصهن لی وارفعهن فی عملی پس رمی میکند
جمره را بهفت حصی یکی بعد دیگری و میگذارد حصی را بر بطن ابهام خود و میاندازد به پشت سبابه و باید آن جمره
ده ذراع دست یا پانزده ذراع دور باشد الثانیه هدی را ذبح کند اگر متمتع باشد از روی وجوب اگر قارن
و مفرد باشد الاضحیه مستحب است و ایام الاضحیه یوم نحر است که دهم باشد و سه روز بعد از آن در منی و در سایر شهرها
تا دو روز بعد عید و باید که حیوان معیوب نباشد و لاغر نباشد بلکه چاق و فربه باشد و در گاو و بز باید سال ثانی
تمام باشد شده و در گوسفند شش ماهه کافیست و اگر شتر بلغد باید پا بشش سال گذاشته باشد و جایز نیست
ذبح هدی واجب و اضحیه بسبب کفاره احرام حج لازم شده باشد مگر در منی و آنچه لازم میشود در عمره مفرده در مکه
ذبح میکند و میگوید هنگام ذبح وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما وما انا من المشرکین
ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین اللهم منک
ولک بسم الله والله اکبر اللهم تقبل منی و اگر نایب باشد من فلان وفلانه بگوید و باید قسمت کند هدی را
و اب سه سهم سهمی برای خوردن خود و سهمی جهة فرستادن نزد برادران دینی و سهمی جهة فقرا و مساکین و اگر
ذبح نبشد با کفاره باشد همه را تصدق میکند حلق یا تقصیر و باید بعد ذبح قبل از سر تراشیدن باشد و زن
تقصیر میکند یعنی اندک از موی سر میبرد و صروره و ملبد سر بتراشد و غیر صروره تقصیر کافیست و حلق افضل
است و صروره آنکه حج را گوید ملبد کسی را گویند که جهت دفع شپش عسل بموی سر مالیده باشد پس بعد سر تراشیدن
و تقصیر محل میشود از هر چیز پا تاشد جز بوی خوش و زن و شکار کشتن و حرام است برا و مجامعت و بوی خوش

و چون بعد فراغ از اعمال ثلاث منی بمکه رود طواف زیارت کند محل میشود از بوی خوش و چون بعد سعی طواف نسا کند مجامعت
نیز بر او حلال میشود و متمتع باید روز عید یا بعد عید برای طواف زیارت رود و بیشتر تأخیر نکند و چون داخل مکه
شود غسل زیارت میکند و داخل مسجد میشود با سکینه و وقار و هفت شوط طواف میکند ابتدا از حجر اسود و ختم
بآن و دو رکعت نماز طواف نزد مقام ابرهیم ع بجا آورده و آمده مقابل حجر اسود بیرون رفته هفت شوط سعی مابین صفا
و مروه بجا آورده ابتدا از صفا و اختتام بمروه میکند پس محل میشود از همه چیز مگر مجامعت پس بر میگردد بمسجد و هفت
شوط طواف نسا میکند همچنانکه مذکور شد و دو رکعت نماز طواف نسا نزد مقام ادا نموده از همه چیز محل میشود و جمیع
مناسک و واجبات حج باتمام رسیده و مستحبست که سیصد و شصت طواف کند و اگر نتواند سیصد و
شصت شوط و اگر نه هر قدر که تواند پس بر میگردد بمنی و بجا آید در شبهای تشریق بیتوته میکند و در منی پس رمی میکند
هر روز از روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم جمرات ثلثه را به بیست و یک سنگریزه هر جمره و ابتدا میکند برمی
جمره اولی پس وسطی پس جمره عقبه و رمی نزدیک زوال میکند مانند روز نحر و باید نزد جمره اولی و قلب باشد
و دعا کند و نزد جمره سیم نایستد و اگر خواهد که نفر اول رمی کند رمی میکند بجا آورد روز اول و دوم و سنگریزه
های روز سیم را دفن میکند و در نفر اول نزد مکر بعد از زوال آفتاب اما در نفر دویم که روز سیم است پیش
از زوال میتواند نفر کرد و اگر تواند که در نفر اخیر حرکت کند بعد رمی سنگ جمره روز سیم افضلست و من بعد میتواند
بوطن برگردد اما مستحب است که برگردد بمکه جهة طواف وداع پس غسل میکند جهة دخول مسجد و طواف هفت
شوط وداع و دو رکعت طواف نزد مقام بجای آورده و مستحبست جهة مرد داخل شدن بخانه کعبه بعد غسل
دخول بیت با پای برهنه و مستحبست تصدق بخرماهای یکدرهم جهة کفاره خاریدن بدن و انداختن شپش از دری
سهو و هنگام وداع رو بجانب کعبه کرده بر در مسجد الحرام بگوید اللهم انی انقلب علی لا اله الا الله و اتمام نماز در
حرم الهی و رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و مسجد کوفه و حایر حسینی علی صاحبه السلام باید بود پس اگر حج قران یا

افراد باشد از میقات احرام بسته یکسر بعرفات میرود و بعد از آن بمزدلفه و دیگر بمنی و بعد عمل آن طواف بیت بجا آورده
مانند سابق پس هرگاه فارغ شود از مناسک حج بیرون میرود بسوی تنعیم یا مسجد علی علیه السلام یا مسجد عایشه و احرام
میبندد از آنجا بعمره و داخل مکه شده و هفت شوط طواف و دو رکعت نماز نزد مقام ابرهیم گذارده پس سعی هفت
شوط بین الصفا و المروه نموده بعد از آن تقصیر از موی خود کرده دیگر بمسجد الحرام برگشته و هفت شوط طواف
نسا کرده با دو رکعت نماز طواف نزد مقام پس محل میشود از همه چیزها و حجه و عمره اش تمام شده و اگر اراده میکند که
عمره دیگر بجا بیاورد لکن اولی باشد باید مابین دو عمره ده روز فاصله باشد   بدانکه حج بر سه قسم است
حج تمتع که عمره آن در اعتبار مقدم بر آنست و آن فرض کسیست که از خانه اش تا مکه شانزده فرسخ باشد
حج قران   حج افراد و آن بر کسی واجب شود که از اهل مکه باشد یا خانه او شانزده فرسخ از مکه دور نباشد
و هر یک از این سه حج که بجا آورد باید در نیت ذکر کند که بجا می آورد فلان یا فلان را بعینها و در حج تمتع برای آن
نامیده اند که بعد عمره میشود و تمتع میبرد و حج قران از آن میگویند که هدی را با خود از میقات میبرد و هر سیاق احرام
افعال حج تمتع بر اینگونه است   احرام عمره از میقات بستن   طواف خانه کعبه   دو رکعت نماز طواف   سعی
مابین صفا و مروه   تقصیر یعنی چیزی از موی کم کردن و باین پنج عمل افعال عمره تمتع تمام است   احرام حج از مکه
بستن   وقوف عرفات از زوال تا غروب   وقوف مشعر از طلوع صبح تا طلوع آفتاب   رمی جمره عقبه بهفت حصا
قربانی هدی کردن در منی   سر تراشیدن در منی   طواف زیارت کردن   دو رکعت نماز زیارت بیت نزد
مقام   سعی بین الصفا و المروه   طواف نسا   دو رکعت نماز طواف نسا   سه شب تشریق و آن شب
یازدهم و دوازدهم سیزدهم است در منی بودن   در هر یک از سه روز هر یک از سه جمره با هفت سنگریزه زدن
و این همه افعال حج است و باید بعد فراغ از حج بزیارت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه بقیع و جناب سیدة النسا
سلام الله علیهم و علیها بجا آورده روانه نجف اشرف و کربلای معلی و مشهد کاظمین و عسکریین سلام الله علیهم

شده و زیارت با آداب نموده روانه مشهد مقدس رضوی ع میشود که در این صورت بعضی از حقوق ائمه علیهم السلام را ادا
نموده خواهد بود و آداب زیارت در زیارات عربی و فارسی مذکور است ما بیک زیارت از آن اکتفا مینمائیم
و آداب آن بدین گونه است   غسل کردن بجهة زیارت و بهتر است که پیش از حدث زیارت واقع
سازد هر چند غسل صبح تا شام و شام تا صبح کافیست بلکه هر غسلی شبانه روزی کفایت میکند   با جنابت داخل
نشدن و هم چنین بی وضو   بر در روضه مقدسه اذن طلبیدن   لباس پاکیزه پوشیدن و بوی خوش استعمال کردن
مگر در زیارت جناب سید الشهداء که بوی خوش نباید استعمال کردن   عتبه بوسیدن   صدا بلند نکردن
حکایات دنیا نکردن   با موزه و کفش داخل نشدن   رو بقبر و پشت بقبله با خضوع نزدیک قبر ایستادن   چهار
گوشه قبر بوسیدن و رو بر قبر مالیدن   زیارت کردن بیکی از زیارات منصوصه مطلقه یا مخصوصه   دو رکعت
یا چهار رکعت یا شش رکعت یا هشت رکعت نماز زیارت کردن محاذی بالای سر مبارک یا پایین پا و ثواب آنرا بروح
مقدس هدیه کردن   قدری از قرآن در آستانه مقدسه خواندن و ثواب آنرا بآن روح منور هدیه کردن
مقدم بر قبر امام ع و پیش رو نماز نکردن   وقت برگشتن پشت بقبر نکردن   مشغول بخدام سرکار فیض اثار کردن
بفقرای آستانه احسان نمودن   شمع و چراغ روشن کردن و جاروب کردن   هر کسیکه بموضعی سبقت کرده و کاه باشد
برای تجدید وضو بیرون رود در آن شبانه روز او اولی است بآن موضع   تائب از معاصی شدن و عمل بکرده معصیت
نکردن تا زیارت مکفر ماسبق باشد و شفاعت شامل ما مضی گردد   اللهم انی وقفت علی باب بیت من
بیوت نبیک و آل نبیک علیهم السلام وقد منعت الناس الدخول الی بیوته الا باذن نبیک فقلت یا ایها الذین امنوا
لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم اللهم وانی اعتقد حرمة نبیک فی غیبته کما اعتقد فی حضرته واعلم ان رسلک
وخلفاءک احیاء عندک یرزقون یرون مکانی فی وقتی هذا وزمانی ویسمعون کلامی ویردون علی سلامی وانک حجبت
عن سمعی وفتحت باب فهمی بلذیذ مناجاتهم فانی استاذنک یا رب اولا واستاذن رسولک صلوات الله علیه

وآله ثانیا واستاذن خلیفتک الامام المفروض علی طاعته فلان فی الدخول فی ساعتی هذه الی بیته واستاذن ملائکتک
الموکلین بهذه البقعة المبارکة المطیعة لله السامعة السلام علیکم ایها الملائکة الموکلون بهذه المشاهد المبارکة و
ورحمة الله وبرکاته باذن الله واذن رسوله واذن خلفائه واذنکم صلوات الله علیکم اجمعین ادخل هذا
البیت متقربا الی الله بالله ورسوله محمد وآله الطاهرین فکونوا ملائکة الله اعوانی وکونوا انصاری حتی ادخل
هذا البیت وادعو الله بفنون الدعوات واعترف لله بالعبودیة وللرسول وللائمة صلوات الله علیهم بالطاعة
بسم الله گفته داخل میشود   جامعه صغیره که منقولست از امام رضا ع و کافیست نزد هر امامی که این زیارت
بکند السلام علی اولیاء الله واصفیائه السلام علی امناء الله واحبائه السلام علی انصار الله وخلفائه السلام
علی محال معرفة الله السلام علی مساکن ذکر الله السلام علی مظهری امر الله ونهیه السلام علی الدعاة الی الله السلام
علی المستقرین فی مرضات الله السلام علی المخلصین فی طاعة الله السلام علی الادلاء علی الله السلام علی الذین من
والاهم فقد والی الله ومن عاداهم فقد عادی الله ومن عرفهم فقد عرف الله ومن جهلهم فقد جهل الله و
من اعتصم بهم فقد اعتصم بالله ومن تخلی منهم فقد تخلی من الله اشهد الله انی سلم لمن سالمکم وحرب لمن حاربکم
مؤمن بسرکم وعلانیتکم مفوض فی ذلک کله الیکم لعن الله عدو آل محمد من الجن والانس من الاولین والاخرین وابرء
الی الله منهم وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین و بسیار صلوات بر پیغمبر فرستی و تمام پیغمبران پاک و معصومین علیهم السلام
را و بیزاری بجوئی از دشمنان ایشان و دعا بکنی از برای خود و مؤمنین و مؤمنات بانچه خواهی
و دیگر از حضرت صادق ع منقولست که هر گاه خواهد زیارت کند قبر حضرت رسول ص و قبر امیر المؤمنین
و فاطمه و حسن و حسین ع و قبرهای حجج خدا را صلوات الله علیهم اجمعین و در شهر خود باشد پس غسل کند
در روز جمعه و دو جامه پاکیزه بپوشد و بیرون رود بصحرا پس چهار رکعت نماز بگذارد با هر سوره که میسر شود
پس بایستد رو بقبله و بگوید السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علیک ایها النبی المرسل

والوصی المرتضی والسیدة الزهراء والسبطان المنتجبان والاولاد الاعلام والامناء المنتجبون جئت انقطاعا الیکم
والی آبائکم وولدکم الخلف علی برکة الحق فقلبی لکم مسلم ونصرتی لکم معدة حتی یحکم الله لدینه فمعکم معکم لا مع عدوکم
انی لمن القائلین بفضلکم مقر برجعتکم لا انکر لله قدرة ولا ازعم الا ما شاء الله سبحان الله ذی الملک والملکوت
یسبح الله باسمائه جمیع خلقه والسلام علی ارواحکم واجسادکم والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و
در روایت دیگر وارد است که این زیارت را در ایام خانه خود بکن و وداع السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
استودعکم الله واقرء علیکم السلام امنا بالله وبالرسول وبما جئتم به ودللتم علیه اللهم فاکتبنا مع الشاهدین
پس دعا بسیار کن و از خدا سؤال کن که دیگر زیارت ایشان برکرداند و آخر عهد تو نباشد از زیارت
ایشان و مستحبست زیارت قبور مؤمنین و مؤمنات خصوصا اولاد ائمه علیهم السلام و اصحاب کرام رضی الله
عنهم مانند شاهزاده عبد العظیم حسنی در ری و حمزة بن موسی نیز نزد قبر آن بزرگوار و فاطمه بنت موسی بن جعفر
در قم و قاسم بن موسی و مقابر حله و حمزه سید الشهداء در احد و جناب عباس بن علی و علی بن الحسین و سایر
شهدا او بدر و احد و کربلا محل و فخ و حضرت سلمان در مداین و ابوذر در ربذه که نزدیک صفراست بین
الحرمین و عمار در صفین و حضرت مسلم در کوفه و علی بن جعفر الصادق و علی بن بابویه در قم و فضل بن شاذان
در نیشابور و محمد بن یعقوب کلینی در باب الکرخ بغداد و نزدیک جسر که بالفعل بر در مولی خانه است و حضرت
قنبر نیز در بغداد بوده و محل منسوب باو و محمد بن حسن الطوسی در نجف اشرف و ابن قولویه در کاظمین و سید مرتضی
رضی نیز در آنجا و آخر سید مرتضی را در کربلا محل او در ره الله و سید ابو الفضل ابن طاوس و فخر در حله و شیخین
مجلسین و مولانا محمد صالح مازندرانی در مسجد جامع اصفهان و شیخنا الحر العاملی و رحم مقدس رضوی رضوان
الله علیهم اجمعین   مؤمنین و ثواب آن و باید دانست که در خصوص زیارت برآیات وارد شده که اول سلام
میکنی بر رسول خدا و امیر المؤمنین ع و خدیجه و فاطمه زهرا و حسن و حسین و سایر ائمه طاهرین تا حضرت صاحب

الزمان

الزمان صلوات الله علیهم اجمعین پس میگوئی السلام علیک یا فلان ابن فلان اشهد انک باب المولی ادیت
عنه و ادیت الیه ما خالفته و خالفت علیه فمت خالصا و انصرفت سابقا جئتک عارفا بالحق الذی انت علیه
و انک ما خنت فی التادیة والسفارة السلام علیک من باب ما اوسعک و من سفیر ما امنک اشهد ان الله اختصک
بنوره حتی عاینت الشخص فادیت عنه و ادیت الیه پس میکردی و باز سلام میکنی بر حضرت رسول و ائمه
تا صاحب الزمان صلوات الله علیه و میگوئی جئتک مخلصا بتوحید الله و موالاة اولیائه و البراءة من
اعدائهم و من الذین خالفوک یا حجة المولی و بک الیهم توجهی الی الله و توسلی پس دعا میکنی و حاجت میطلبی
بر اهل قبور السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین رحم الله المستقدمین منکم والمستاخرین و انا ان
شاء الله بکم لاحقون   وان بر دو قسمست یکی جهاد اکبر و آن جهاد با نفس اماره است در باز
داشتن از پیروی خواهشهای نفسانی و وساوس شیطانی و تعدی از نصوص ثقلان و دیگر جهاد اصغر و آن
مجاهده در قمع و استیصال اعدای دین است از کفار و منافقین و مبتدعین و سایر مخالفین طریقه مرضیه ائمه
طاهرین سلام الله علیهم اجمعین با دست و زبان و هر یک از این دو جهاد شعبه بسیار دارد و ما
معظم آنرا در دو معرکه بیان مینمائیم انشاء الله تعالی   در بیان احکام جهاد اصغر است
و آن بر دو نوع است یکی جهاد با مخالفین اسلام از صنوف کفار و دیگری جهاد با یاغیان بر امام خارجان
از طاعت او ع و تفصیل آن در دو وصف داده میشود   در جهاد با کفار و آن واجبست بر هر مرد آزاد بالغ
تندرست توانا و آن مشروطست باذن امام معصوم یا باذن کسی که منصوب از طرف امام باشد مگر در صورت
مدافعه که دشمنی قصد بیضه اسلام یا قصد خود شخص یا برادر مؤمن یا عیال کند که در اینصورت از قوم عام بر کشتن
و کشته شدن و دفع بهر نحو حاصل است و در مدافعه برای مال اینها اگر خوف جان نباشد دلیل افاده جواز
میکند دون وجوب وفاقا للمشهور و آن واجب کفائیست اگر نفیر عام نباشد و در وقت نفیر عام عینی میشود و حرام

است کر بخش از ان و از جمله کبایر است مکر انکه دشمن از وی بر ابر بیشتر باشد یا انکه بر کرد د بسوی دسته مسلمین
کرد رصف بعید اند یا د رجایکه برای جنک عول باشد و هر کاه جهت عصر یا شبا و د رصف مقابل اعدا
باشد کر بخش حرام است هر چند مجاهد تنها و اعد اعدد و منتهاباشد سر کرنه د ر دام عزیزان بود بار کرا نست
کشیدن بدوش و کفاری که جهاد با ایشان واجبست دو طایفه اند جماعتی که واجبست با ایشان جنک
کردن تا مسلمان شوند یا کشته شوند یا جزیه را قبول کنند و ایشان یهود ند که امت موسی ع بوده اند و نصاری
که امت عیسی ع بوده اند و مجوس که امت زردشت بوده اند پس این سه جماعت هر کاه قبول جزیه کنند امام مخیر
است در قبول ان از ایشان و مقدار ان بر حال اول و کمی و زیاد تی جزیه بر نظر امام است نظر بفقر و توانکری
بر سایر ایشان یا بر زمینهای ایشان و هر کاه سر بغزی کرند دیکر از زمین نمیکیرند و هم چنین از دیر انکار و هر کاه
اخلال در شرایط ذمه کنند معد میشود خون ایشان و کرفته میشود مالهای ایشان و اسیر بنده میشوند عیال
و اطفال ایشان و جایز نیست قتل زنان و طفلان و دیوانکان جماعتی که واجبست جنک با ایشان
تا مسلمان شوند یا کشته شوند مرتدانا ایشان و کرفته شود مالهای ایشان و بنده کرده اطفال ایشان و هر کاه
بالغ با غیر بالغ مشتبه شود تشخیص داده میشود برستن موی عانه پس کسی که موی بر رسته اسیر میشود و انکه
موی بر نیامده کشته میشود و بعد جمع اوری غنیمت و اموال و اسیران خمس وا بر میدارند و بر خمس مذکور قسمت میشود
و چهار حصه دیکر ما د و مقاتلین مسلمین قسمت میکنند برای پیاده یکسهم و برای سوار دو سهم از انچه قابل
نقل و تحویل است و از اموال و غیرها و اما اراضی و باغات پس مدلسلان مبلغ خمس بر خمس معلوم چهار خمسه
دیکر در بیت المال مضبوط میشود برای صرف مصالح مسلمین و تقویت دین مبین و حرام است جنک در ا شهر حرم
با جماعتی که حرمت ا شهر املحوظ دارند و ابتدا بستیزی نکنند و ان ماه ذیقعده و ذی حجه و محرم و رجب و کاه
میشود جنک ا شهر حرم باطلست د ر ذکر بغات و مبتدعین و انها جماعتی هستند که خروج میکنند بر امام

طلال

عادل و عصیان میورزند فرمان او را و فساد میکنند در زمین بدعوت بسوی باطل و مانند ان و واجبست
جهاد با ایشان عینا نه بغیر عام یا بتخصیص دعوت امام و کفایت با عدم و الی بغیر عام و ایشان نزد و طایفه اند
طایفه که ایشان پیشوائی و سرکرده میباشند که بسوی او رجوع میکنند و بتدبیر او رفتار میکنند و واجبست
جنک با ایشان تا توبه کنند بسوی حق یا مطیع کردند یا کشته شوند و پشت سر کریخته ایشان باید رفتن و زخم
خورده ایشان را باید کشت و انچه در لشکر ایشان است غنیمت است مناسبی و نهب میرث و اموال ایشان
از ظهور دولت قائم عجل الله و انها که صحیح نیست الجماعت که ایشان را سرکرده نیست و پناه امر
ایشان بر شورا است و ایشان جنک کرده میشوند تا توبه کنند یا کشته شوند و کریخته ایشان را تعاقب نمیکنند
و زخمی ایشان را نمیکشند و انچه در لشکر ایشان است غنیمت است و انچه در خانها است از اموال و اثاث
و ندا ری بحال خود کذاشته میشود تا زمان ظهور دولت حق در جهاد اکبر و تضعیف نفس اماره است
و کر نو در شان مخالفت کردن در مقتضیات ان و الزام کردن در عبث نجی و نفرت از باطل بهم نرسد و هرچیزی را
که بغیر ها باید نظر بشر کثیر یا است که در ضمن ان مخو است و هر شر یکه اگر منع از ان نکند نظر بخیر کثیری است که مخفی بود ان
است و طریق غلبه بر نفس منحصر است در شناختن مهلکات که اخلاق رذیله است و معرفت سبب حصول ان
و معارضه بضد ان و سعی تمام در ازاله ان بتصور و خامت عاقبت ان از حرمان ثواب و استحقاق عقاب و
دوری از رضوان رب الارباب عشوه ابلیس از تلبیس نیست در توهر یک از زوایای ابلیس توات کرکسی بلاید و ی
خود تمام در ترصد ابلیس نباید والسلام چون شر مجی شناس این نفس را فی زنه باروی پرده د ر هوا
کر بیر کوی بکو بیدا شرم ورکی بارش بکو بیدا شرم و همچنین شناختن منجیات که ملکات جمیله است و
سبب حصول ان و ترک معارضات ان و تصور حسن عاقبت ان از استحقاق ثواب و دوری از عقاب سبب
و فوز برضوان الله که اکبر است اکر لذت ز لذت بدانی دکر لذت نفس لذت نخوانی و سر هر کار نجب دنیا

یعنی دوست داشتن فتنه جسمانیه که سبب حرمان و حجاب از لذات باقیه روحانیه میگردد و اشتغال بلذات فانیه
و خیالیه است که سبب دوری از لذات عقلانیه میباشد و اصل همه رذایل حسد است و ان تمنای زوال نعمت
از غیر است و دیگر کبر که بهتر دانستن خود از برادر مؤمن مثل خود باشد و دیگر طمع و ان اقدام بر عزم مخصوص فیه است و هر یک
از این اصول ثلاثه را اکر فروع ثلثه است فروع بسیار میباشد که تفصیل ان موکول بر کتب اخلاقست و ما فی الجمله
طریقه ریاضات شرعیه را در رساله انموذج المرتاضین کرده ایم و اصل همه فضایل رفع خصایص است که منشا زوال حسد
میشود و خوف که منشا زوال کبر و قناعت که منشا سلب طمع و اصل عدالت باطنیه که مرجع مرتبه انسانیه است
تعدیل قوت عاقله مدبره است ما بین جربزه و بلادت و انرا حکمت خوانند و قوه شهویه جالبه ما بین شره و خمول
و انرا عفت نامند و قوه غضبیه دافعه میانه تهور و جبن که انرا شجاعت خوانند و قوه باذله میان اسراف و بخل و
انرا سخاوه گویند و تفصیل اسباب و علامات و شعب و ثمرات مهلکات و منجیات در مجلد دویم و سیم محجه
البیضاء مولانا محسن رضی الله عنه میباشد و عمده در سلوک راه حق که موصل برضوان الله است تسلیم معصومین
سلام الله علیهم اجمعین در اصول و فروع و انقطاع و اجابت بسوی ایشان و چشم از خود و رای و هوای خویش
خویشتن پوشیدن و مخالفت نفس کردن از معاشرت ابناء روزگار که غولان راه حقند بتنهائی و گوشه گیری و
از پر خوردن برودت گرفتن و کم خوردن و از پر گوئی بسکوت تا لا یعنیه و میزان حساب نفس و پاس انفاس داشتن
انست که در هر کاری پیش از شروع تامل در عاقبت ان بکند اگر مقرب بجناب احدیت است بران اقدام کند
و ان منحصر است در واجب و مستحب و اگر مبعد و ملهی است از او دوری نماید و ان حرام و مکروه و مباحات غیر
ضروریه ازان کناره گیرد و هرچه از اقدام بر ان خلجان در دل باشد از ان عمل بنماید و لله در من قال نفس توان کشت
الالباب چنین با تو گویم یاد گیر ای عزیز   خیر خاموشی و شمشیر جوع   نیزه تنهائی و ترک هجوع   هر که زینها ولی
این سه سلاح نفس او هرگز نیاید در صلاح   و باید دانست که معروف غیبی

شناخته شده است یعنی چیزی که حسن ان از راه عقل قاطع یا کتاب محکم یا سنت قائمه معلوم شده باشد هر چند بقصد یقین
اخبار ثقه عادل باشد و منکر یعنی شناخته شده زیرا که انکار ضد عرفانست و ان چیزیست که صحیح و شرع صریح کشف
حال ان نکرده و احتمال ضرر بدو را اقدام بران یافیست با کشف قبح ان نموده و ببرهان قاطع ثابتست که اقدام بر چیزی
که ایمن از مفسده ضرر بودن نباشی مانند اقدام بر معلوم الضرر است و تفصیل این در فن معقولست و مشهور
فقهاء واجب کفائی بودن انست همچنانکه مذهب اکثر عامه است و اقوی بلکه اصح قول بوجوب عینی است با تحقق شرایط
و ان منقسم میشود بدل و زبان و دست و اول در هیچ حال ساقط نمیشود پس هر کاه ممکن باشد واجبست جمیع لیکن
قلبی مقدم بر لسانی و ان بر یدی میباشد و ان در واجبات واجبست و در مندوبات مندوب و چون ترک
حرام واجبست و ترک مکروه مستحبست باعتبار امر بترک داخل در دو قسم مذکور میشود و اما نهی از منکر پس همه
واجبست زیرا که هر منکری قبیح است و هر یک از امر و نهی بعد علم بان مشروطست بتجویز تاثیر و احتمال
امتثال و انزجار و ایمنی از مفسده قتل و جرح و نهب خود یا برادر مؤمن و تصنیف کتب در رد شبهات مبتدعین
و انشاء راه ائمه هدی ع و بیان دلایل حقیقت صراط مستقیم داخل در این بابست همچنانکه مناظره زبانی در
اسکات و افحام اهل ضلال و دفع مفسده ایشان از ابنام الدین مفضال داخل جهاد است شیخ بهائی رحمه الله در
از باده مخوف خراب کرده از نفس و قدح قدح کلامش ابها اینست تمام عبادات که جزو اول فقه است که مشتمل بر
طهارت و جنایز و نماز و اعتکاف و زکوة و خمس و حج و عمره و زیارت و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر و شروع
در جزو دویم فقه که معاملاتست   و باید دانست که تجارت
و کسب بغیر منهی عنه بقدر حفظ عرض و ضرورت خود و عیال از نفقه و کسوه لازم است و مستحبست
اجمال در ان و اختیار سفر خشکی بر سفر دریا و مکروه است سوار شدن کشتی در ایام تلاطم دریا و حرام
است طلب معیشت از وجه حرام که شارع ازان نهی فرموده مانند نوکری ظلمه هر چند برای بنای مسجد باشد

وشراب فروشی و رباخوردن وحرام است در رواس المال دروغ گفتن وما در این باب و باقی ابواب ترجمه
چند حدیث ماخوذ از اصول با حاصل معنی ان مناسب باب اکتفا میکنیم وخواهیم کرد که اقرب بصواب است
حضرت امام جعفر صادق ع فرموده که هر چیزی که امر کرده شده است بان از انچه ان خود اکتساب برای
بندگان وقوام ایشان بر ان است در امرهای ایشان در وجوه صلاح انچنانی که بر پا میدارد ایشان را
غیر ان از انچه میخورند ومیاشامند ومیپوشند ونکاح میکنند ومالک میشوند واستعمال میکنند
انهمه منفعتهای انچنانی که بر پا میدارد ایشان را غیر ان وهر چیزی که میباشد ایشان را در ان صلاح از جهتی
از جهتها این پس همه حلال است فروختن ان وخریدن ان ونگاه داشتن ان واستعمال ان وبخشیدن ان
وعاریه کردن ان   ونیز انحضرت ع فرموده که هر امری که میباشد در ان فساد از انچه ان منع کرده شده است
از ان از راه خوردن ان واشامیدن ان یا کسب کردن ان یا نکاح ان یا مالک ان یا بخشیدن ان یا عاریت
ان یا نگاه داشتن ان یا چیزی که در ان باشد جهتی از وجوه فساد مانند فروختن ربا و فروختن مردار
وخون وگوشت خوک یا گوشت درندگان از جمیع صنفهای درندگان صحرائی یا پرنده یا پوست اینها یا شراب
مست کننده یا چیزی از اقسام نجس پس ان همه حرام است حرام کرده شده از برای انکه بدستی که از همه اش
منهی عنه است از خوردن ان واشامیدن ان وپوشیدن ان ومالک ان ونگاه داشتن ان وتصرف کردن
ان پس همه تصرف شخص در ان حرام است وهمچنین فروختن هر چیزی که بازی کرده میشود بان وهر چیزی که
منع کرده شده است از ان از انچیزی که تقرب جسته میشود بان بسوی غیر خدا وقوت میگیرد بان کفر و
شرک از همه جهتهای معصیتها یا بابی که سست شود بسبب ان حق پس حرام است فروختن ان وخریدن ان و
نگاه داشتن ان ومالک ان وبخشیدن ان وعاریت دادن ان وگرفتن ان وهمه تصرف در ان مگر در حالی که
داعی شود اضطرار در ان بسوی ان   مصنف گوید انچه مستثنی است از خون ودلیل بر حلیت وطهارت شد جواز

بیع

بیع وشراء ان قائم است خون متخلف در بدن است بعد ذبح در میان گوشت ومشک که نافه اهوی
چنین است وظاهرا بیع وشراء جلود سباع غیر نجس العین بعد تذکیه جهة فرش عیبی وناخوشی نداشته باشد
وهمچنین بعض ادله دلالت دارد بر جواز استعمال موی خوک وپوست ان برای اب کشیدن جهة سقی زراعت
ونیز انحضرت ع فرموده هر انچیزی که یاد میگیرند بندگان یا یاد میدهند غیر خود را از اصناف صنعتها
مانند نوشتن وحساب کردن وتجارت کردن وزرگری وسراجی وبنائی وجولاهی وگازری وخیاطی و
وساختن صنعتهای تصویرها انچه نباشد شبیه جاندار وانواع صنعتهای التهای انچنانی که احتیاج بندگان
بسوی ان از انچیزها منفعتهای ایشان است ودر انها رسیدن مطلبهای ایشان است پس حلال است کردن
ان ویاد دادن ان وعمل بان ودر ان برای خود وبرای غیر خود   ونیز انحضرت ع فرموده نیست جز اینکه
حرام فرموده الله تعالی صناعت انچنانی که ان حرام است همه اش انچنان که میاید از ان انواع فساد محض مانند
بربطها ونایها وشطرنج وهر انچه بازی کرده میشود بان وصلیبها وبتها وانچه شبیه است از صنعتهای
اشامیدنیهای حرام وانچه میباشد از ان ودر ان فساد خالص وعیب نباشد از ان ودر ان چیزی از جهتهای
صلاح پس حرام است یاد دادن ان ویاد گرفتن ان وعمل بان وگرفتن اجرت بر ان وهمه تصرف در ان از همه حرکات
کلش مگر انکه بوده باشد صناعتی که گاهی بر میگردد بسوی بعض وجوه منفعتها   ونیز انحضرت ع فرموده
که هر چیزی که در ان حلال وحرام است پس ان برای تو حلال است همیشه تا بشناسی حرام را از ان بعینه پس بگذاری
ان را   گوید که تفصیل این در غیر واردست وان مانند گوشت گوسفند است که انواع مسروقه ومغصوبه
ومیته در ان در عالم بهم میرسد وظاهرا بخصوص نداء اجتناب از مطلق گوشت که از بازار مسلمانان است
صورت شرعی ندارد   وحضرت امیر المؤمنین ع فرموده بتحقیق شما را یاد گرفتن نجوم مگر چیزی که راه
یافته شود بان صحرائی یا دریائی   حضرت امام علی نقی ع فرموده که هر انکسی که خرید مال خیانت

از مانند کسی است که خیانت او کرده	حضرت صادق ع فرموده که کسی که چیزی بخرد مال دزدی را و حال آنکه او
میداند پس بدرستیکه او شریک شده در عار آن و گناه آن	حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که هر اینه تفقه بکنید
در بازار مگر کسیکه میفهمد خرید و فروش را یعنی سر رشته از مسائل آن و کیفیت صحت آن دارد	حضرت
امام جعفر صادق ع فرموده کسیکه شرط کند شرطا لغیر کتاب الله پس جایز نمیباشد بر او و جایز نیست
بر آن کسیکه شرط کرده بر او و مسلمانان ثابت میباشند نزدیک شرطهای خویش از آنچیزی که موافق کتاب الله
است	نیز آنحضرت فرموده که هر گاه خریدی متاعی را که در آن پیمانه یا وزن است پس مفروش آنرا تا
آنکه قبض کنی آنرا مگر آنکه متولی سازی آن مشتری را در پیمانه کردن و کشیدن آن متاع پس هر گاه نباشد در آن
پیمانه یا وزنی پس بفروش آنرا	جناب امیر المؤمنین ع فرموده کسیکه فروخت نخلی را که بار داده شده
پس میوه مال فروشنده است مگر آنکه شرط کند خریدار	نیز آنحضرت ع فرموده هر چیزیکه بوده باشد
در اصل خلقت پس زیاد شده یا کم شده پس آن عیب است	که این حدیث مخصوص حیوانات است
از انسان و غیر آن	و نیز آنحضرت ع فرموده که پس داده نمیشود آنچنان کنیزی که حامله نیست هر گاه
وطی کند او را مالک او و کم کرده میشود از آن از قیمت آن کنیز بقدر عیب اگر دارا باشد	حضرت صادق ع
فرموده پس داده میشود کنیز حامله یعنی حامله با وطی مشتری او را با عدم علم بحمل و پس داده میشود با آن
نصف ده یک قیمت آن کنیز اینست مثلا اگر بیست تومان قیمتش بود یک تومان میدهد عوض جماعی که کرده
و در باکره با وجود ده ده یک قیمت میدهد و محال نیست حامله شدن باکره با انزال ما دون الفرج و عبا
و امثال آن	و نیز آنحضرت ع فرموده که ربا دو قسمت ربائیست که خورده میشود و ربائیست که
خورده نمیشود اما آنچنان ربائیکه خورده میشود پس هدیه ایست بسوی مردی تا از او عوض بطلبد بیشتر از
آن تا آنکه فرمودند پس اما ربای آنچنانی که خورده نمیشود پس آنچنان ربائیست که منع فرموده است الله از آن

و وعید

و وعید فرموده بر آن آتش را	نیز آنحضرت فرموده که نمیباشد ربا مگر در آنچیزی که پیمانه کرده میشود یا وزن
و کسیکه خورده باشد از وی جهل بحرام کردن الله تعالی آنرا نبوده بر او ضرری	فرموده که نیست ضرری
بمعاوضه کردن متاع آنچنانی که پیموده و کشیده نشود	فرموده هر آنچه بوده باشد از طعام مختلف با متاع
با چیزی از چیزها اگر زیادتی در قیمت داشته دیگر پس نیست ضرری بفروختن آن دو یدا بید اما سلف
نیست پس اما فروختن بمهلت پس نیکو نیست	فرموده اما ربای حلال پس آن اینست که قرض میدهد مردی
قرضها را بطمع آنکه مقترض زیاده کند از او عوض دهد از آن بیشتر از آنکه گرفته از او بدون شرطی میان دهنده
و گیرنده پس اگر داد او را بیشتر از آنچه گرفته بدان شرط میان دو تا پس مباح است و نیست برای قرض دهنده
ثوابی در نزد الله در آنچه قرض داده از او	فرموده که هر گاه بوده باشد میان دو قسم پول سفید سیاه طلای
پس نیست ناخوشی یعنی در تبدیل و خرید و فروخت یکم و زیاد	فرموده کسیکه کند بیاغستان
پس برای اوست آنکه بخورد از میوههای آن و برندارد از آنچیزها با او	پرسیده شد آنحضرت ع از
شخصی که میکند درخت خرما و خوشه رز را و میوه پس جایز است برای او آنکه بخورد از آن بغیر اذن
صاحبان آن در وقت عزم رفتن	فرمود آنحضرت ع که نیست ضرری	گویم که یعنی انجل و افتاد
و اما پس اعتقاد نمیخورند که با فساد بر صاحب مال کنند چون ما فی الارض مال امام است و مردم مالک
تملیک او ع پس بدانچه او اذن تصرف داده اذن مالک مجازی ضرور نیست و منافی حدیث لا یحل مال
امرئ مسلم الا من طیب نفسه ندارد زیرا که در اعتقاد من تخصیص عمومات با فراد غیر باشد و این رساله محل
تفصیل استدلال نیست	فرموده نیست ضرری بسلم در جنس هر گاه وصف کند درازی و
پهنا را	پرسیده شد ع از مردی که سلم میفروشد در عرض نخل و در زراعت فرموده ع که نام ببرد چیز تا اوقات
معین	گویم که سلم و سلف فروختن جنسی است پیش از حاصل شدن و مدت حصول و رسیدن وقت

از انکه تسلیم بایع میکند و صیغه ایجاب مخصوصا اسلفتُ و اسلمتُ است و عموما بعتُ و قبول بعتُکَ و رضیتُ
و اشتریتُ متحقق میشود و در لحوق لسان قائم مقام تلفظ است در جمیع عقود و باید دانست که جایز است خریدن
اسیران انکار روم و حبش و زنگبار و غیر آن و خریدن بندگان اهل کتاب ذمی هرگاه از ایشان بنده کی داشته باشند و خریدن
دختر و زن مشرک از دست پدر و شوهر و بعد استبراء دخول کردن و حرام است با وجود قدرت و مطالبه طلب
قرض واپس انداختن و جایز است که شخص مدیون چیزی بطلب کار دهد از راه خوف میباد آنکه مطالبه کند
هرگاه شخص و الدین و محارم خود را بخرد آزاد میشوند خواه محارم نسبی و خواه محارم رضاعی و در این
مطلب و سه باب است احتکار و آن متحقق نمیشود مگر در گندم و جو و خرما و مویز و روغن و زیتون هرگاه
مردم احتیاج داشته باشند و در انحال فروشنده غیر او نباشد و او حرام است و حد آن در گرانی و قحط سه روز تا
و در ارزانی چهل روز پس اگر با تحقق انحصار بایع در او و حاجت مردم نفروشد حاکم شرع جبر میکند او را بر فروختن
اما نرخ بدست فروشنده است اجبار بر نرخ جایز نیست و در صورت عدم احتیاج مردم با عدم فروشنده
کان نگاه داشتن جنس برای طلب انتفاع ضرر ندارد تلقی یعنی پیش رفتن از شهر برای خریدن اجناس که نیم
از انکه بی اطلاع نرخ بلد از مالکان خریده باشد و حد آن تا چهار فرسخ است که منهی عنه است و در زاید چهار
فرسخ حکم تلقی ندارد طلب و تجارت است و باتفاق نص و فتوی ناخوشی ندارد در بیع ثمار و خضروات
و اوراق و احکام مزابنه و محاقله و آن چند وجه است بیع خرما و آن در یکسال بدون انضمام میوه دیگر صحیح
نیست مگر بعد ظهور و صلاح و آن زرد شدن خلالست یا رنگ برآوردن بیع خرما بدو صلاح نشده
باشد یا زاید بر یکسال روا و صحیح است نصا و فتوی نیز اگر در یکسال برسد و ضایع شود سال دیگر در عوض آن
خواهد بود بیع خرما قبل بدو صلاح با انضمام میوه دیگر روا و صحیح است زیرا که اگر خرما تلف شود آن میوه دیگر در عوض
قیمت باشد بیع انگور بعد ظهور و صلاح و آن بستن غوره است و آن جایز است مانند خرما بیع انگور دو سال

و زیاده قبل از بدو صلاح بی ضمیمه و آن جایز است مانند خرما بیع انگور از بدو یا انضمام ضمیمه از میوه دیگر
و آن نیز جایز است بیع سایر میوه ها بعد بدو صلاح یکسال بی ضمیمه و وقت آن بستن میوه است بعد ریختن
گل و آن صحیح است همچنانکه گذشت بیع سایر میوه ها قبل بدو صلاح بی ضمیمه دو ساله و زیاده و آن جایز است
بیع سایر میوه ها قبل بدو صلاح با انضمام ضمیمه که رسیده باشد و آن نیز صحیح است بیع سبزیها مانند خیار
و خربزه و هندوانه بعد بدو صلاح و آن جایز است بلا خلاف سبزیها قبل از بدو صلاح با انضمام ضمیمه
یا لقطه و آن نیز صحیح است بیع آنچه حمل بعد حمل میکند مانند بادنجان و آن جایز است و احوط بیع هر حمل
است بعد از بدو صلاح آن بیع زراعت و هرگاه قصیل باشد و باید که پیش از خوشه کردن از ابر ببرد پس اگر
نبرد بایع مختار است در آنکه ببرد و از ارض خود اخراج کند یا بگذارد تا خوشه کند و در این صورت خراج
زراعت و کرایه ارض یا ایام رسیدن زرع بر خریدار خواهد بود خریدن درخت خرما جهت چوب
آن پس اگر نیز نخل را تا میوه آید میوه از مشتری خواهد بود و صاحب زمین اگر آب داده و خدمت کرده مستحق
اجرت العمل از بابت اجرت المثل خواهد بود بیع سبزی که جزء یا دو جزء ببرند و آن جایز است و در سبزیها که
از بریدن نمو میکند مانند حلبه و نعناع و گندنا و خرفه و مرزه و اسفناج بیع خرطه یا دو خرطه برگ درختانی
که خرط میکنند و آن نیز صحیح است مانند خرط شاخهای حنا و مورد و توت بیع ثمره بر سر نخل بخرمای چیدنی
خواه بکیل و خواه بخرص و آن مزابنه است و منهی عنه است اما اگر بخرمای درخت دیگر بفروشد ضرر ندارد
بیع زراعت بگندم و غله همان زراعت و آن را محاقله گویند و آن نیز منهی عنه است اما بحاصل زمین دیگر
میتوان فروخت بیع ثمره با استثناء وزن معین و آن جایز است و احوط آنست که استثناء بلفظ
عشر یا خمس یا ربع یا ثلث یا مانند آن باشد بیع ثمره بستانی با استثناء نخله معینه یا چند
نخل معین در عدد و در شخص و باید دانست که هرگاه در درختی دو شخص شریک باشند و یکی

بدیکری بکوید که حصه خود را باین مقدار خرما یا میوه بفروش یا بهمین مقدار رسد مر انجز این معامله صحیح است   در فروختن ابها و چراکاهها و عرایا و حریم حقوق و احکام ان و دران چند حکم است

فروختن شرب که کسی در قنات داشته باشد وان جایز است بنقد و متاع و طعام بلاخلاف   فروختن ساقیه که کسی کنده باشد که دران از نهر اعظم اب بزراعت برد بعد استغنا از ان وان منهی عنه است بلکه بهتر انست که انرا بعد استغنا ببخشد   فروختن ثمره عرایا از دو عجزیص بتمر وان از مزابنه منهی است و عرایا جمع عریه است وان نخلها یست از مال شخصی در خانه غیر واقع شده وان شخص بسبب ان در ان خانه تردد میکند پس صاحب خانه ثمره ان نخل را تخمین کرده بمقداری از خرما میخرد تا تردد ان نخله منقطع شود   بیع چراکاه که در زمین شخصی باشد وانرا اب داده باشد صحیح است بلاخلاف   بیع چراکاهی که در زمینهای غیر مملوکه باشد واب بمالک خود دهد وان جایز نیست زیراکه در او همه مسلمانان شرکت در انتفاع است و قرق کردن دران صحیح نیست   فروختن زمین مفتوح العنوه وان زمینیست که مسلمانان انرا بشمشیر و جنک و غلبه از کفار کرفته باشند وان جایز نیست زیراکه حقوق مسلمین دران مشترکست و امام صاحب اختیار ان زمین است در اجاره دادن بکم و بیش و بکی بعضی کردن دران و دیکری عوض نمودن و منافع ان در بیت المال مسلمانان جمع میشود برای خرج مصالح ایشان   فروختن زمین صلح وان زمین اهل ذمه است از یهود و نصاری و مجوس که صلح میکنند با ایشان امام بر کرفتن چیزی معین بحسب مصلحت وان جایز است لیکن بعد فروختن ان زمین جزیه منتقل میکردد بر مالک که ذمی بوده است   فروختن زمینی که اهل ان بطوع و رغبت اسلام اورده اند وان صحیح است اتفاقا و ایشان مالک انزمین اند و قادر بهمه تصرفات از بیع و وقف و هبه و مانند ان   فروختن ارض انفال وان زمینی است که اهل ان بدون حرب از شوکت اسلام کریخته باشند و خرابهای مجهول المالک و شکم

رودها و بیشها و صحراها و سرکوهها و معدنها که نزد ارض مملوکه را باید و اراضی خالصه پادشاهان وانهمه مال امام العصر است میبخشد بهر کس که میخواهد و بقیا بهر کس که خواهد میدهد و از تصرف هر کس که خواهد میکیرد اما اکر کسی اراضی موات را احیا کند اولی بتصرف است دران واکر مالک داشته باشد طسق از اعمال میدهد واکر مالک نداشته باشد با امام میرساند و مادامیکه بغیر ان زمین میکند نزع از تصرف او منهی عنه است   فروختن زمینهای موات که احیا کرده باشند وان جایز نیست مکر انکه چیزی که دران احداث کرده از قبیل بنا و جز ان بفروشند   باید دانست که حریم نخله انقدر زمین که در زیر سعفهای ان نخلست و حریم چاهی که شتران را بان اب دهند چهل ذرع دستست وان تابع ان چاه است احداث چاه دیکر دران بی اذن صاحب انچاه منهی عنه است و حریم چاه زراعت شصت ذرع است و حریم چشمه در زمین سخت پانصد ذرع است و در زمین نرم هزار ذراع و راهی که ان فتاح دران کنند هفت ذرع است و حریم دیوار مسقط خاک ان و هرکاه اسبابی بر سر نهر اب داشته باشد جایز نیست صاحب این را که اب نهر دیکر اندازد مکر برضای صاحب اسباب   در احکام شفعه وان موقوفست بر چند شرط   شرکا دران خویش دو کس باشند که در صورت زیادتی شرکا شفعه ساقطست   انچه که دران شفعه است ما است عقار و زمین و دابه باشد که متمایز از یکدیکر نباشد که اکر حصه هر یک از شریکین متمایز باشد و قسمت شده باشد شفعه ساقط خواهد بود   انکه شفیع که بکیر از قیمتی که میبادند و میخرند که نرخ او وقت نخواهد بلکه عین قیمت دهند زیراکه اکر بکیر نخواهد شفعه ساقطست   باید شفیع قادر بر ثمن باشد زیراکه اکر عاجز باشد شفعه ساقطست واکر غیبت ثمن را ادعا کند سه روز مهلت میدهند اکر ضرر ببایع نرسد زیراکه در صورت ضرر بمالک بسبب مهلت شفعه باطل میکردد و باید دانست که منشا سقوط شفعه چند چیز است علاوه بر انچه مذکور شد   انکه هر چه قابل قسمت نیست مانند حمام واسباب و دوکان کوچک دران شفعه نمیباشد   هرکاه دو خانه

وباعراز کوچه مشترکه طرف دیگر و اگشتن شفعه باطل میشود و ملک و سهم در طریق اول باقی میماند   هرگاه شفیع
خبر بیع را بشنود و مطالبه شفعه نکند حق او ساقط میشود و دیگر مطالبه نمیتواند کرد   هرگاه شفیع کافر باشد حق
او ساقطست اما شفعه مسلم بر کافر ثابتست و باید دانست که هم چنانکه شفعه در اصل ملک میشود در دار
بسوی آن ملک و نهر آب و ساقیه کر آب از نهر عظیم برابر و حمام از آن نیز رود نیز ثابتست و هرگاه شفیع طلع شود
مبیع ملک مشاع میرسد او و اگر مطالبه شفعه خود کند و بهمان قیمت که مشتری خریده رد ثمن براو کرده تصرف در
نزع ملک مشاع نماید و ولی و قیم صغیر را مطالبه شفعه جایز است هرگاه در آن صلاح یتیم یا صغیر باشد و
ساقطست شفعه از هبه و صدقه و معاوضه و اقرار بتملیک غیر و آنچه صداق زوجه قرار دهند و ثابت نیست
مگر در آنچه فروخته شود بقیمت معلوم قبل از قسمت   و آنکه رهن گرفته است در عوض مال خود که برده
کسی دارد یا بعبارت میدهد برای ایمنی از تلف و هرگاه آن چیز رهن بدون تفریط مرتهن تلف شود ضمان بر او نیست
از مال راهن برود و مرتهن حق خود را میگیرد و هرگاه مرتهن تقصیر کرده در حفظ آن ضامن قیمت یا عوض آن
اگر بیشتر بوده از مال او زیاده برابر راهن رد میکند و اگر کمتر بوده وجه تفاوت را او میگیرد و اگر مساوی بوده حق
ساقط میشود و اگر بعضی بتفریط مرتهن در وجه رهن بهم رسد ارش آنرا براهن میدهد قضا و فتوی
بکسر الحاء بی نقطه مقدم بر جیم و آن بمعنی بازداشتن مالکست از تصرف در مال خود بسبب عارض شرعی و آن چند
چیز است   عدم بلوغ پس تصرفات نابالغ در مال خود شرعی صحیح نیست مگر بعد بلوغ و ولی و قیم رد میکند مال او را
بعد بلوغ و رشد   عدم رشد پس سفیه را اگر مال فاسد کند ممنوع است از تصرف و بقید کفایت قیم و ولی
خرج او میکند تا رفع سفاهتش شود هرچند بالغ باشد   عدم عقل پس دیوانه را نیز تصرف در اموال صحیح نیست
هرچند از روی اتفاق موافق مصلحت باشد تا عاقل شود   عدم آزادگی پس بنده و مکاتب که مشروط باشد
مکاتبه او بر قیمت در تیر عجز از ادای وجه مکاتبه تصرف در مال خود بهبه و وقف و بیع و شرا بدون اذن

اذن نمیتوان

اذن نمیتواند کرد   مرض الموت پس مریض محجور میشود در مال خود بعد مردن در آنچه زاید بر ثلث مال باشد
و موقوفست امضای وصیتها و در زاید بر ثلث بر اذن ورثه بخلاف ثلث که در آن رضای ورثه شرط نیست
عدم وجه وفای دیون پس حبس میکند مدیون را پس هرگاه بی چیزی او ثابت شد خلاص میکند او را تا کسب
و مال مردم را برساند اگر وجه کمی داشته باشد غرما میکنند او را تا کسب کند و مال مردم را برساند و اگر وجه کمی
داشته باشد و موافق حصه در طلبکاران قسمت میکنند   در تغیر و مال میباشد پس هرگاه مضمون
عاجز شد از ادای وجه غرامت را ضامن میکند و هرگاه از احضار شخص مضمون له عاجز شد ضامن را حبس میکنند
تا او را ابدا کند و هرگاه طلبکار با ضامن صلح کرد بکمتر از وجه ضمان ضامن نمیتواند گرفت از مضمون له زیاده
از آن قضا و فتوی   در باب   در صلح و آن جایز است میان متداعیین با وجود مکان قسم
منکر و بینه مدعی بهرچه راضی شوند بغیر تحلیل حرام و تحریم حلال و هرگاه طلبکار بمیرد و ورثه بدون
جز دادن از مقدار وجه صلح کنند جایز نخواهد بود بلکه باید مقدار را جز دهند و صلح کنند برضای ایشان
و هرگاه مدیون مماطله کند تا طلبکار بمیرد پس بوجهی کمتر از طلب با ورثه صلح کند برضای ایشان تتمه آن
وجه را امینست در روز قیامت از مدیون خواهد گرفت و این صلح مماطله منشا اسقاط حق نیست از تتمه
وجه طلب نمیشود   در حواله و شرطست در آن راضی بودن محیل و محال علیه و ما لدار بودن محال علیه
یا علم محتال باعتبار او و علم باشتغال ذمه محیل و عدم ابراء محتال او را   در احکام جعاله و آن قرار دادن
چیز معین است بر عمل مقصود مشروع برای عامل و هرچند معین نباشد مثلا آنکه بگوید هرکس غلام مرا یا شتر
مرا پیدا کند و بیاورد برای اوست فلان مبلغ یا هرکس بفروشد فلان متاع مرا یا درست کند فلان عمل را
برای اوست این مبلغ و لازم میشود بر مجعول له وفا بعد از عمل قضا و فتوی اتفاقا و جعاله در چیزی متعارف آن
بلد است هرچند صاحب جعاله قرار نداده باشد و آنچه معین است جعاله مقدم و شرعی است و آن دو شهر یک

است که قیمت آن ده درهم باشد و دینار یک چهار اشرفی که قیمت آن چهل درهم باشد و درهم موافق تحقیق شیخنا المجلسی سه صد و شش دینار چرکی بالاست بحساب فلوس والله اعلم منهی عنه آست

باکافر و با اهل کتاب و بضاعت دادن بایشان و امانت سپردن نزد ایشان و همچنین منهی عنه است شرکت

در ابدان و در اعمال و صنایع و در نفع و نقصان هر دو شریک بقدر سهم شریک بکنند و باید راس المال هم

امتحان تا شراکت متحقق شود وان مال دادن بکسی است که در آن خرید و فروش کند و از راس المال

بر عنوان و هرگاه تفریط بکند ضرر با مالک است و در نفع مالک و عامل شریک بقدر شرط که در میان

ایشان شده و هرگاه صاحب مال بکسی بگوید فلان جنس بخر و یا از فلان زمین دور مرو و عامل عین

آن جنس را خرد یا بغیر آن زمین رود و نقصان شود در این صورت ضامن خواهد بود در نقصان

و در نفع هر دو حصه دارند وان دادن زمین است بدهقان تا در آن زراعت

کند و دادن باغ تا درختان را آبیاری نماید و برا منی در آن نصف یا ثلث یا زاید یا انقص قرار میدهند

برای هر یک از ارباب و برزگر و مساقی و معنا رسه که کاشتن نخل و درخت میوه است در زمین

غیر از این قبیل است که هر یک از صاحب زمین و غارس سهم خود را موافق تراضی و شرط میگیرند و

اصل زرع و غرس از سایر مکاسب افضل است و باید سهم مزارع از عین آن غله که از آن بهم رسیده

بگیرند و بر دنه مزارع قرار دهند پس اگر آن مزارع در اداء ما فی الذمه خود از آن غله بدهد ضرری

ندارد و مستاجر نقد میتوانند بر اید از آن نقد بکسی اجاره دهد نه نقد بلکه سهم و مستاجر سهم نیز

میتواند برابر اجاره دهد بکسی نقد نه سهم واجب است ادا کردن امانت بری

مسلم و کافر و مومن و فاجر که باز باد و موتمن ضامن نمیشود مگر بعد تلف شدن از راه تقصیر و منهی عنه است

امانت خائن و شراب خوار سپردن و عاریت حکم امانت دارد و در عین نقره و طلا عاریه گیرنده ضامن عیشود

مبا...

مگر بشرط ضمان یا تفریط در حفظ و در طلا و نقره ضامنست هر چند شرط ضمان نکند مگر آنکه شرط کند عدم

ضمان را باید دانست که رد ودیعه سارق و غاصب با علم بانکه مال مسروق یا مغصوب است ولمان

از ضرر نبود یا برادر مومن درست نیست بلکه اگر صاحبش را شناسد باو برساند و اگر نشناسد در حکم لقطه است رد

و یک سال تعریف میکند و بعد از آن از جانب صاحبش تصدق میکند و اگر از سارق یا غاصب قسم دهد

صحیح است که قسم خورد که مال تو نزد من بعاریه یا امانت نبوده و قسم بر امین نیست مگر در وقت

تهمت تفریط و عجز از بینه بر تقصیر باید دانست که عقد اجاره منعقد نمیشود مگر بمدت معین

و مقدار معین و موت هر یک از مستاجر و موجر سبب فسخ عقد اجاره است اما بیع اجیر و انتقال او

از ملک موجر منشا فسخ اجاره و قطع تصرف مستاجر نمیشود و اجاره مشاع مانند اجاره مقسومه صحیح است

و اگر اجاره بمشاهره باشد زیاده بر یک ماه منعقد نمیشود و در باقی ماهها اجرة المثل میگیرد و مکروه است

انسان اگر خود را باجاره دهد که هر چه کار کند از مستاجر باشد که منشا حرمان از روزی میشود و بناء

اجاره در هر امر صحیح و منفعتی و دفع اذیت مانند دور انداختن مردار از در خانه و بیرون بردن فضلات

و کثافات و هر کس را اجاره کرد برای اصلاح مانند صباغ و کاذر پس فاسد کند آن چیز را این ضامن خواهد

بود ارش آن چیز را و حرام است ندادن اجرت اجیر و باید پیش از خشک شدن عرق او بدهد و پیش از

عمل اجیر را معین نماید وان نایب کردن است در تصرف وان صحیح است در هر امر شرعی و امر وکیل

نافذ است در آنچه وکیل شده در آن تا ثابت شود عزل او و ثابت میشود باخبار ثقه عادل و ظاهر او توثق

بخبر کافی نیست هر چند عادل نباشد و پدر میتواند وکالت قبض کند مهر دختر نابالغ را و ضبط کند برای

او و بعد بلوغ تسلیم او نماید و باید که موکل و وکیل هر یک عاقل و بالغ و مختار و قادر باشند بر عمل

خود از توکیل و قبول وکالت

وقف موکل

داشتن ملکست از بیع و شراء و تغیر بنا بر شروط مقرره و در ان اگر وقف مقید باشد و شرط است در لزوم آن
قبض موقوف علیه یا وکیل او هر چند خود واقف باشد و پیش از قبض رجوع در ان جایز است و ان نوعیست
از صدقه و برگشتن تصدق مانند خوردن قی است بعد استفراغ و اگر متصدق علیه صغیر باشد نیز رجوع
بصدقه و وقف نتوانند نمود و جایز نیست رجوع در وقف بر حضرات معصومین علیهم السلم بعد از قبض و کل
هر چند واقف محتاج و فقیر شود و باید وقف مؤبد باشد و موقوف را وصف نکو بشد و اگر در ضمن وقف
شرط کند که هر گاه محتاج شود کلا یا بعضا بفروشد امرا این شرط صحیح است مگر اینکه بعد موت او ان وقف
ملک میگردد و وقف در امور غیر مباحه جایز نیست و سکنی ساکن کردن کسیست در داری بدون شرط
پس هر گاه خواهد اخراج میکند و عمری مقید بقید عمر و سکنی است با عمر ساکن و بعد موت مسکن یا
ساکن بنا بر شرط مذکور بینهما بر میگردد خانه بسوی صاحب اول و مادام بقای مدت ساکن و ورثه
میکنی نمیرد و هم چنین ورثه ساکن را اخراج نتوان کرد هر چند ساکن بمیرد و اگر سکنی مقید بحیوة
مسکن باشد و رقبی بحبس دابه و خادم است مادام حیوة او برای عمر و نحو آن ماشد که توب زوار و
خدمت مرضی یا حرم مثلا و میتوان مدتی معین کرد برای خدمت اهل خیر یا مکان شریف یا معلق ساختن
ازادی یا انقضای ان مدت پس بعد انقضا الحق ازاد میگردد و هبه که برای رضای الهی باشد رجوع در ان
نباید کرد و انچه برای رضای الهی نباشد رجوع در ان جایز است و هبه که عوض ان گرفته باشد یا عین ان
برطرف شده باشد یا بذوی الارحام داده باشد رجوع در ان نتوان کرد سبقی
گرفتن در دوانیدن و تیر انداختن و هیچ گرو بندی و بازی صحیح و جایز نیست مگر گروبندی در دوانیدن
و تیر انداختن اسب و قاطر و حمار و شتر و فیل و تیر اندازی که متضمن مصلحت است بحسب استعداد جهاد
و نیزه و شمشیر بازی و جایز نیست در حیوانات پرنده و در دویدن بقدم و در کشتی گرفتن و مانند ان

علی المشهور و اما لو از احادیث جواز ان در برده میرسد و احوط ترک انست وصیت سنت
مؤکد است در صورت عدم اشتغال ذمه و مطالبه و واجبست وصیت هر گاه او طلب داشته باشند
یا کسی از او طلب داشته باشد هر چند حق باشد مثل زکوة و خمس و حج کفاره و نذر و مانند ان و مقدم در
ما میت کفن اوست بعد از ان قرضی که بر اوست بعد از ان وصیت در ثلث مال و زاید موقوف بر رضای
ورثه است و بعد از ان قسمت میراث و هر گاه شخصی اقرار کند برادری کسی اینکس حصه میراث میبرد از نقص مقر
مقر از او و نسب ثابت نمیشود مگر اینکه دو نفر عادل اقرار کنند که در ان هنگام نسب ثابت میشود با سهم
در ارث و دو نفر غیر عادل در حکم یکنفرند در ثبوت سهم میراث از حصه مقر غیر ثبوت نسب و جایز نیست
وصی را رد وصیت هر گاه موصی غایب باشد و اما در صورت حضور مخیر است وصی در قبول و عدم قبول
و وصی ضامن نمیشود اگر بعد تمکن بر ایصال بموصی له نرساند مال را و تلف شود ضامن خواهد بود و وصیت
بجزو ممضی است در عشر کرده یک باشد و وصیت بسهم در هشت یک و وصیت بشیء در شش یک
و جایز است رجوع در وصیت بعد انشاد رسمی و در مرض الموت و غیر ان و شرط صحت انست که بلوغ و عقل
و رشد و مالکیت پس وصیت و اقرار دیوانه و طفل و بنده ممضی نیست و همچنین هر کسی که محجور علیه شرعی
باشد باید دانست که لقطه اسمست برای چیز مجهول المالک که شخصی پیدا کند اعم
از انکه نقد باشد یا جنس حیوان باشد یا غیر ان و ضاله طفل و عبد گم شده کرده واهست و حیوانیکه راه
گم و خانه گم کرده و غصب کردن مال غیر است بی رضای او بقهر و غلبه بدون دزدی و راه زنی و ما احکام
هر یک در سه مقصد بیان میکنیم انشاء الله در احکام لقطه لقطه چیزیکه قیمت ان کمتر
از یک مثقال باشد که درهم شرعیست و داخل است در این قسم عقال شتر و میخ و غیره جوال و مانند ان
و در اینصورت تعریف ضرور نیست و لاقطه ضامن نمیباشد برای و حلالست و اگر صاحبش پیدا شود

باو داد   لقطه ازخوابه کراهل ان برطرف وجلا شده باشند ونشان او کهنه شده باشد وان نیز حلالست
واحتیاج بتعریف ندارد وضمانی بر او مترتب نیست   لقطه حرم وجایز نیست برداشتن ان پس اگر برداشت
لازم میاید بر او تعریف بکسال در مواقف ومواسم پس اگر صاحب او را یافت باو میرساند واگر نیافت تصدق
میکند ان از طرف صاحب ان پس اگر صاحب ان بعد پیدا شود غرامتی بر او لازم نیست   لقطه غیر حرم واز انا
بکسال تعریف میکند پس اگر صاحب ان پیدا شد باو میدهد والا داخل مال خود لاقطست تصرف میکند و
ان پس اگر صاحب اول پیدا شود غرامت میکشد هرچند تصدق کرده باشد مگر انکه عفو کند غرم را واحتیاط
کند ثواب صدقه   هرگاه کنجی درخانه موروثی یابد شرکاء خواهند بود شرکاء ورثه اگر همه باشند و
باقی حلالست   هرگاه کنجی درخانه مبتاع یابد تعریف میکند بصاحب اول اگر شناخت باو میدهد و
الا بعد اخراج خمس بر لاقط حلالست   هرگاه شتری یا گاوی یا گوسفندی بخرد ودر شکم ان مالی یابد تعریف میکند
صاحب اول را اگر شناخت باو میدهد والا بعد اخراج خمس بر لاقط حلالست   هرگاه ماهی بخرد ودر شکم
او جوهری یا شیئی بیرون اید بعد اخراج خمس تصرف میکند   هرگاه چیزی درخانه خود یابد که غیر از او دخل
نباشد حکم ان حکم مال لاقط است   لقطه که درخانه خود یابد که دران غیر دخل داشته باشد پس حکم ان حکم
لقطه است از تعریف وضمان وغرامت   لقطه که درصندوق امتعه خود یابد حکم سایر مال او دارد   هرگاه
خوراکی در صحرا یابد هرچند گوشت پخته باشد از قیمت کرده بمصرف میرساند واگر صاحب ان پیدا شود غرامت
میکشد للنص وفتوی الفقهاء   هرگاه بزی یا گوسفندی در صحرا یابد باید بگیرد وبمصرف رساند وضامن
قیمت خواهد بود اگر مالک پیدا شود ومطالبه کند   هرگاه شتری در محل اب وعلف ببیند جایز نیست
گرفتن ان   هرگاه شتری در بیابان بی اب وعلف ببیند که صاحبان از اندازه نخم ولاغری رها کرده جایز است
گرفتن ان وبعد از ان از او عیبی اندکرفت   هرگاه شتری صاحبان از راه مانده کی در صحرا اند بر اب وعلف

کذاشته باشد جایز گرفتن   هرگاه دزدی امانتی سپارد حکم لقطه دارد اگر بعد تعریف صاحب او را شناخت
باو میدهد والا از طرف او تصدق میکند وبرد زد نباید کردن   هرگاه غاصبی چیزی دهد باید قبول کند وبصاحب
ان یا بوارثان برساند والا از طرف او تصدق کند   در احکام ضالة   هرگاه مسلمی بچه در دار الحرب
یابد پس ان حکم عبد او دارد واو را ازدار بدار الاسلام میبرد   هرگاه بچه در دار الاسلام یابد ان بچه حکم
ازاد دارد وجبر حاکم شرع میکند که از بیت المال المسلمانان برای او وظیفه قرار دهند واگر حاکم در انجا باشد
استعانت از مسلمانان میکند بر نفقه او از باب حسبه وهرگاه معینی بهم نرسد از مال خود باو نفقه میدهد و
بلوغ ویسار از او میگیرد مگر انکه تبرع کرده باشد   هرگاه عبدی در دار الحرب یابد ان از باب استغنام
حکم مال او دارد هرگاه بنده در دار الاسلام یابد جبر حاکم شرع میکند وتعریف میکند وهرگاه صاحب
او را یافت اگر چیزی صرف غلام از باب ضرورت کرده از صاحب او میگیرد واگر خدمت باو فرموده در عوض خدمت
محسوب میدارد ودر ایام تعریف هرگاه لقطه یا ضاله یا عبد ابق بی تفریط برطرف شود ضمان بر لاقط نخواهد بود
ودر صورت تفریط ضامنست   در غصب   وباید دانست که غاصب ضامن است مال خواه تفریط
در مال مغصوب کرده باشد وخواه نکرده باشد وضامن منافع نیز میباشد ولا زرع وغرس وبنای غاصب ازمی
نیست مال او نیز میدهد که از ملک خود اخراج کند یا بعد از اینکه اجرت بگیرد واجرت ارض خود را ومنافع ان را مدام
المغصوبیه از غاصب میگیرد وبر غاصب واجبست رد شئ مغصوب بر صاحب ان پس اگر مرده باشد بر ورثه
او پس اگر صاحب او را نیابد تصدق میکند بان از باب رد مظالم وبفقراء مؤمنین میدهد پس اگر صاحب او
یا ورثه پیدا شوند وغرامت خواسته باشند غرامت بر غاصب لازم خواهد بود ابتداء خر جزو ثانی از
فقه که معاملات باشد که مشتمل است بر تجارت ورهن وحجر وضمان وکفاله وصلح وحواله وجعاله ودلاله
وشرکت ومضاربه ومزارعه ومساقات وودیعه ووکاله ووقف وصدقات وسکنی وعمری ورقبی وهبات

وبطلاق وسبق و رمایه و وصایا و اقرار و شروع میکنیم انشاء الله در جزو ثالث از فقه که عقود باشد

وفروع

باید دانست که جناب احدیت عز اسمه برای تحقق انساب که اعظم اسباب نظام جبلیست زنا و لواط را حرام

و برای آن و عدم اختلاط عده را مقرر فرموده و برای حفظ بقاء نوع امر بان کرده و از برای عدم اعراض از ان لواط

منهی ساخته و اسباب محلله فروج بدینگونه است نکاح دائمی و لا بد است در ان از خلو زن از موانع

محرمه که مذکور خواهد شد انشاء الله و از ایجاب از طرف زن اصالة یا وکالة یا ولایة و ولایت پدر و جد

با بکارت و صغر بلا خلاف و بعد بلوغ احوط استیذان از ولی و از دختر هم باشد و اکتفا بسکوت جایز است در فرج

است که مامور است باحتیاط در ان بخصوص و ثیب بالغ مختار است و از قبول از طرف مرد اصالة یا وکالة

یا ولایة و اگر دختر را جد و پدر هر دو عقد کنند هر یکی بی اطلاع دیگری آنکه پیشتر عقد کرده عقدش ممضی است

و در صورت تساوی زمان عقد جد و عقد خود بکر بی رخصت ولی معتبر نیست علی خلاف مشهور و از تعیین

صداق و در صورت عدم تعیین بمهر المثل بر میگردد و عقد فاسد نمیشود و باید شرط نامشروع

در ضمن عقد نکنند که بر داشته باشد تحریم ما احل الله یا تحلیل ما حرم الله را و صداق زوجین حلال

و نامشروع نباشد و احوط آنست که از مهر سنت تجاوز نکنند که آن پانصد درهم است بحساب حال

سه تومان و سی شاهی بنابر تحقیق و ثابت میشود توارث باین عقد و استحقاق نصف مهر و نصف دیگر

مستقر نمیشود مگر بدخول و ثابت میشود احصان که موجب رجم است بنابر احوط و تمکین از آن و وفا واجب

میشود نفقه با عدم نشوز و حرام میشود مادر و هر چه بالا رود بمجرد عقد بر دختر و در عکس بدخول

و باید بلکه پیش از عقد خطبه متضمن خطبه بخوانند و ان بهترین است الحمد لله الذی حمد فی الکتاب نفسه

وافتتح بالحمد کتابه وجعل الحمد اول جزاء محل نعمته واخر دعوی اهل جنته واشهد ان لا اله الا الله وحده

لا شریک له شهادة اخلصها له وادخرها عنده وصلی الله علی محمد خاتم النبوة وخیر البریة وعلی آله الکرام

وشجره

وشجرة النعمة ومعدن الرسالة ومختلف الملائکة سیما ابن عمه وصاحب سره امیر المؤمنین وسید الوصیین

علی بن ابی طالب وعلی سبطی الرحمة وامامی الهدی الحسن والحسین سیدی شباب اهل الجنة وعلی ائمة

المسلمین حجج الله علی عباده وامنائه فی بلاده علی بن الحسین زین العابدین ومحمد بن علی الباقر علم النبیین و

جعفر بن محمد الصادق وموسی بن جعفر الکاظم وعلی بن موسی الرضا ومحمد بن علی التقی وعلی بن محمد النقی و

الحسن بن علی العسکری والحجة القائم المهدی صاحب الزمان وسلم علیهم تسلیما والحمد لله الذی کان فی

علمه السابق وکتابه الناطق وبیانه الصادق وان احق الاشیاء بالصلة والاثرة واولی الامور بالرغبة

فیه والتقدیم سبب اوجب نسبا ولم اعقب غنی فقال جل وعز وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا

وصهرا وکان ربک قدیرا وقال وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم

الله من فضله والله واسع علیم ولو لم یکن فی المصاهرة والمناکحة آیة محکمة ولا سنة متبعة ولا اثر

مستفیض لکان فیما جعل الله من بر القریب وتقریب البعید وتألیف القلوب وتشبیک الحقوق وتکثیر

العدد وتوفیر الولد لنوائب الدهور وحوادث الامور ما یرغب فیه العاقل اللبیب ویبادر الیه الموفق

المصیب ویحرص علیه الادیب فاولی الناس بالله من اتبع امره وانفذ حکمه وامضی قضائه ورجاء جزائه

وفلان بن فلان من قد عرفتم حاله وجلاله دعاه رضا نفسه واتاکم ایثارا لکم واختیارا لخطبة فلانة بنت

فلان کریمتکم وبذل لها من الصداق کذا وکذا فتلقوه بالاجابة واجیبوه بالرغبة واستخیروا الله فی امرکم یعزم

لکم رشدکم انشاء الله نسأل الله ان یلحم ما بینکم بالبر والتقوی ویؤلفه بالمحبة والهوی ویختمه بالموافقة

والرضا انه سمیع الدعا لطیف لما یشاء — گر از طرف زن است چند قسم میتواند بود — اگر خود

زن با خود شوهر گوید انکحتک وزوجتک نفسی یا انکحت وزوجت نفسی ایاک بالصداق المعلوم خود

زن با وکیل شوهر گوید انکحت وزوجت نفس موکلتی موکلک الخ یا انکحت نفس موکلتی ایاک یا انکحتک نفس

موکلتی فلانة الخ انکح وکیل زن با وکیل مرد گوید انکحت وزوجت نفس موکلتی فلانة بموکلک فلان الخ انکح ولی
دختر با ولی پسر گوید انکحت وزوجت نفس ابنتی فلانة بابنک فلان انکح ولی دختر با خود شوهر گوید انکحت
نفس ابنتی فلانة ایاک یا انکحتک نفس ابنتی فلانة الخ که خود شوهر میگوید یا وکیل یا ولی او قبلت النکاح
والتزویج لنفسی یا لموکلی یا لابنی فلان بالصداق المعلوم اللهم علی کتابک تزوجتها وفی امانتک اخذتها
وبکلماتک استحللت فرجها فان قضیت لی منها ولدا فاجعله مبارکا سویا ولا تجعل للشیطان فیه شرکا ولا
نصیبا میخواند اینها را بعد از انکه روی عروس بسوی قبله میکنند موی پیشانی او را بدست گرفته و بعد از ان
هر یک از زن وشوهر دو رکعت نماز میکنند وشوهر این دعا میخواند اللهم ارزقنی الفها وودها ورضاها بی
واجمع بیننا باحسن اجتماع وابر ائتلاف فانک تحب الحلال وتکره الحرام وباید که عروس را بکشند و پاهایش
بشویند و بپاشند اب زد رخانه تا اخر خانه اللهم ارزقنی ولدا واجعله تقیا زکیا لیس فی خلقه زیادة
ولا نقصان واجعل عاقبته الی خیر و وقت دخول بسم الله الرحمن الرحیم گوید و هنگام انزال این دعا بخواند اللهم
لا تجعل للشیطان فیما رزقتنی نصیبا برای طلب فرزند در سجده بگوید رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک
سمیع الدعاء رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین هرگاه زن حامله شود وچهار ماه از حملش بگذرد
پس باید رو بقبله ایة الکرسی بخواند و دست بر پهلوی زن زند وبگوید اللهم انی قد سمیته محمدا پس البته
پسر خواهد شد انشاء الله و بعد از تولد اذان در گوش راست واقامه در گوش چپ میگویند وکام فرزند
را بخرما وخاک شفا واب فرات بر دارند و در روز هفتم عقیقه وختنه طفل را باید کرد و هم وزن موی سرش نقره
باید تصدق کرد و گوسفند را باید از مفصل جدا کنند تا استخوان نشکند و پدر ومادر از ان نخورند
ویکدست ازان بقابله باید داد واستخوان را جمع کرده در پوست دفن میکنند بسم الله الرحمن
الرحیم بسم الله وبالله والحمد لله والله اکبر ایمانا بالله وثناء علی رسول الله صلی الله علیه واله والعصمة

لامره والشکر لرزقه والمعرفة بفضله علینا اهل البیت اللهم لحمها بلحمه ودمها بدمه وجلدها بجلده اللهم
اجعلها وقاء لفلان بن فلان یا لفلانة بنت فلان واگر پسر باشد بگوید اللهم انک وهبت لنا ذکرا وانت اعلم بما
وهبت ومنک ما اعطیت وکلما صنعنا فتقبله منا علی سنتک وسنة نبیک ورسولک صلی الله علیه واله
واخسأ عنا الشیطان الرجیم لک سفکت الدماء لا شریک لک والحمد لله رب العالمین اللهم هذه
سنتک وسنة نبیک محمد صلی الله علیه واله واتباع رسلک وکتابک بمشیتک وارادتک وقضائک
لامر اردته وقضاء حتمته وامر انفذته فاذقته حر الحدید فی ختانه وحجامته لامر انت اعرف به اللهم طهره
من الذنوب وزد فی عمره وادفع الافات عن بدنه والاوجاع فی جسمه وزده فی الغنی وادفع عنه الفقر فانک
تعلم ولا نعلم عقد منقطع که نکاح متعه باشد ولا بد است در ان از ایجاب وقبول وتسمیه مهر وتعیین مدت
نشود بعقد دوام بر میگردد و بعد انقضای مدت بدون طلاق جدا میشود و توارث بین الزوجین در ان
نمیباشد ونفقه وکسوه وسکنی در ان از شوهر ساقط است مگر بشرط که ان داخل بمیراث میشود و باید دانست
که فقها لازم دانسته اند بودن صیغه ایجاب مطلقا مقدم بر قبول وعربی بودن وبلفظ ماضی بودن و هیچیک
از این زیادات از کتاب وسنت ثابت نمیشود با تصریح احادیث عقد بانی خلاف این را از بوده بصیغه
مضارع وتقدیم قبول بر ایجاب واکتفا در ایجاب بنعم بلی باید وقت اجرا و صیغه قصد انشا کند نه اخبار تا فتنه
کاذبه کرده متعت یا انکحت یا زوجت نفسی یا نفس موکلتی ایاک یا بموکلک یا متعتک نفسی یا نفس موکلتی
بالصداق المعین المعلوم الی المدة المعلومة قبلت لنفسی یا لموکلی هکذا و باید متعه با ابکار نکنند و نه با بنی
هاشم وابلهان فی الجمله ضروری اسلام است ومشهور میان عامه نسخ انست مرة ثانیه و مروی است
تجویز عبد الله بن عمر وابن عباس واجماع اهل بیت بر حلیت ان وتقریر ابو بکر بر ان ومالک در سفر تجویز عقد
ومورد جواز در سفر دانسته ونسخ قایل نیست بلکه بعضی قایل است ومحققین عامه شرط مدت را باطل

داشند و کویند برمیکرید بعقد دوام   ملائمهن بعد استبراء وطی کنیز جایز است و در صورت بکارت یا
شرایط ان اذن یا اخبار مولی یا وثوق براو از عدم وطی استبراء ساقط است و شرکت مانع از وطی است
تحلیل و ان تحلیل کردن مالکست انتفاع و استمتاع از کنیز را پس اگر تحلیل نظر یا قبله نموده باشد وطی جایز نیست و اگر
وطی نموده معانقه و بوسه و سایر تمتعات در ان داخلست و این از خصایص مذهب امامیه است
حللت لک وطی امتی فلانة الی الوقت المعلوم و باید دانست که اسباب محرمه تزویج بچند گونه است   نسب و ان
نشر تحریم چند صنف میشود   مادر و هرچند بالا رود مانند مادر پدر و مادر مادر و مادر جد پدری و جد
مادری   دختر هرچند پایین رود مانند دختر پسر و دختر دختر و دختر دختر پسر یا دختر   عمه همچنین
خاله همچنین   برادرزاده همچنین   خواهرزاده همچنین   رضاع و ان متحقق میشود برضاع شبانه روزی یا پانزده
رضعه متوالیه از پستان که بخواهش خود بچه دست بردارد و ان در ایام رضاع باشد که ظرف دو سالگیست
نه در ایام فطام و باید فحل یعنی مرد صاحب شیر یکی باشد و حرام میشود برضاع انچه میشود حرام بنسب مصاهرت
وفتوی بعموم منزلت دلیلش ضعیف است و احتیاط خوبست   سبب تابید پس حرام میشود بان چند صنف
بحرمت ابدی   زن پدر و جد هرچند بالا رود   زن فرزند هرچند پایین رود   مادر زن رضاعا و نسبا
و هرچند بالا رود   زنیکه در حالت شوهرداری با او فجور کرده باشد هرچند شوهرش بمیرد یا مطلقه شود
برای حرام است ابدا   زنیکه در عده رجعیه با او زنا کرده عالما بالتحریم حرام مؤبد است   زنیکه نه طلاق
او را بطلاق عدی که در عده رجوع نکرده و بعد طلاق سیم شوهر دیگر کرده محلل شده نیز حرام مؤبد است
زنیکه با او لعان بعمل آمده و تفصیلش در کتاب اللعان مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی   مادر کسی که با
او فجور کرده باشد و دختر بعمل آمده   خواهر او   دختر او   مادر فاعل بر مفعول   خواهر او   دختر او
و نیز اگر در احرام عقد کرده باشی حرام مؤبد میشود   و نیز اگر در احرام برای دیگری بوکالت عقد کرده باشی

کنیزی که با مادر او وطی کرده باشی   کنیزی که با دختر او وطی کرده باشی   کنیزی که پدرت با او وطی کرده
باشد   کنیزی که پسرت با او وطی کرده باشد   زنی که پیش از بلوغ با او جماع کرده باشی   سبب قابل زوال
و ان نیز چند قسمست   عقد بر مادر بدون دخول که هرگاه طلاق دهی دختر حلال گردد   عقد بر خواهر پس هرگاه
خواهر بمیرد یا مطلقه شود و از عده رجعیه بیرون رود عقد بر خواهر دیگر حلال گردد   هرگاه کنیزی مشترک
باشد پس هرگاه سهم یکی بدیگری منتقل شود بشراء یا هبه یا غیر ان حلال شود   هرگاه زنی باشد که با او عقد نکرده
و مانعی از عقد او نباشد پس بدون عقد حرام است پس هرگاه عقد کند حلال گردد   کنیزی که او را بتحلیل یا ملک
بدست نیاورده پس هرگاه بخرد یا صاحبش تحلیل کند حلال گردد   زنی که در عقد کسی باشد که موجب تحریم ابد
نشود یا در عده رجعیه باشد پس هرگاه از عقد برآید بموت شوهر یا طلاق و عده منقضی شود حلال گردد
هرگاه کسی زن فاطمیه داشته باشد بایدش فاطمیه دیگر نگیرد پس هرگاه یکی بمیرد یا او را طلاق دهد و از عده
بیرون رود میتوان گرفت   هرگاه عمه زنی زوجه کسی باشد و راضی نشود بعقد برادرزاده خود پس بعد از
مفارقت عمه دختر برادر را میتوان گرفت و اگر عمه اذن دهد جمع میتوان کردن و گرفتن عمه بر روی برادرزاده
موقوف نیست   هرگاه خاله زنی زوجه کسی باشد و راضی بگرفتن خواهرزاده نشود بعد مفارقت شرعی خواهر
زاده را میتوان گرفت و در صورت اذن خاله جمع میتوان کردن و گرفتن خاله بر روی خواهرزاده موقوف نیست
هرگاه کسی زن آزاد داشته باشد و راضی نشود که کنیز برا بر ان عقد کند پس بعد از مفارقت از زن آزاد و فقد کنیز را میتوان
عقد کرد و در صورت اذن حره جمع میتوان کرد   هرگاه آزادی چهار زن آزاد داشته باشد بعقد دائمی تا
از یکی مفارقت شرعی بهم نرساند و از عده بیرون نرود دیگری را نمیتوان گرفت   هرگاه مرد آزادی دو کنیز بعقد
دائمی داشته باشد کنیز دیگر نمیتوان گرفت مگر بعد مفارقت از یکی و خروج از عده ان   هرگاه مرد بنده
دو زن آزاد داشته باشد دیگر زن آزاد نمیتوان گرفت مگر آنکه از یکی مفارقت کند و خروج از عده بشود

و هرگاه مرد بنده باشد و چهار بعقد دائمی داشته باشد و خواهد کنیزی بعقد دائمی بگیرد باید یکی را طلاق
گوید و صبر کند تا از عده بیرون رود هرگاه کسی با زنش ظهار کرده باشد و کفاره نداده باشد بعد دادن
حلال میشود و در کفارات با ظهار خواهد آمد ان شاء الله تعالی هرگاه زوجه حایض باشد پیش از آنکه از حیض
پاک شود جماع با او حلال نمیشود و بعد انقطاع دم قبل از غسل برای صاحب شبق و بعد از غسل برای
غیر او وطی حلال میشود هرگاه زوجه در نفاس باشد حرام است بر شوهر وطی او تا آنکه طاهر شود
و غسل کند هرگاه زوجه روزه ماه مبارک رمضان داشته باشد حرام است بر شوهر وطی او
هرگاه زوجه روزه قضای ماه مبارک داشته باشد و زوال گذشته باشد حرام است وطی با او
هرگاه زوجه قضای ماه مبارک داشته باشد و وقت مضیق باشد هرگاه زوجه نذر معین داشته
باشد باذن شوهر یا قبل از تزویج نذر کرده باشد هرگاه زوجه در احرام باشد هرگاه زوجه
در اعتکاف واجب باشد هرگاه زنی فرزندی از شوهر اول داشته باشد آن فرزند بمیرد و
برادری گذارد واجب است بر مادر آن فرزند که یک طهر عده بگیرد و استبرا از حمل کند که اگر هنگام وفات
فرزند شوهر اول از شوهر ثانی حامل شود آن حمل بعد ترتیب حجب اخوة حاجب مادر میشود از فریضه اولی
که ثلث است بسوی فریضه ثانیه که سدس است پس در این صورت حرام است بر شوهر وطی آن هرگاه
کنیز کسی بعقد کسی باشد یا بر کسی تحلیل کرده حرام است بر مولی وطی آن مگر بعد مفارقت و عده
کنیزی که حامل باشد از زنا تا مدت چهار ماه و ده روز باید مولی با او وطی نکند هرگاه ایلا کند بعد المدة
باشد حرام است وطی قبل از کفاره هرگاه نوبت زن دیگر باشد و آن زن اذن ندهد حرام است
مباشرت باذن دوم مگر باذن اول هرگاه طلاق رجعی داده باشد و از عده بیرون رفته باشد پس حکم
اجنبیه دارد حرام است وطی او قبل از عقد ثانی هرگاه سه طلاق عدی داده باشد حرام است وطی

او مگر آنکه شوهر دیگر کند و بعد مباشرت او مفارقت شرعی اتفاق افتد و دیگر زوج اول عقد جدید بکند
هرگاه پیش از دخول و قبل از ادای وجه مهر زن امتناع از وطی کند از برای مطالبه مهر خود باید قبل از وفای
مهر بی رضای او وطی نکند هرگاه زنی بیمار باشد که وطی موجب هلاک یا اضرار شدید شود حرام است
بر شوهر وطی آن قبل از زوال العذر هرگاه وقت واجبی مضیق گردد که جماع با زن مستلزم فوت واجب
بر او باشد حرام است بر شوهر در آن حال وطی او مانند اینکه وقت نماز تنگ باشد یا قریب بصبح صیام باشد
که وقت گنجایش جماع و غسل نداشته باشد هرگاه زن مسلمان شود و شوهر کتابی ذمی باشد منع میکنند
او را از خلوت و جماع با آن زن تا مسلمان شود هرگاه زن مسلمان شود و مرد کافر باشد حرام است بر
او آن زن تا مسلمان شود و اگر با هم مسلمان شوند حاجت عقد جدید نیست هرگاه زن کافره غیر کتابیه
باشد حرام است بر مؤمن عقد دوام با او تا توبه کند و مسلمان شود هرگاه زن کافره حربیه یا ناصبه
یا مخالفه باشد حرام است عقد با او قبل از توبه هرگاه زن فاجره باشد یا باید با او عقد نکند قبل از
توبه و معرفت توبه او آنست که او را بغیر دعوت کند اگر امتثال توبه نکرده و اگر امتناع ورزید تائبه
است هرگاه زن مؤمنه باشد حرام است بر کافر و ناصب وطی با او تا رجوع بحق کنند هرگاه
دختر را بملک یمین مقاربت کنی حرام است مقاربت با خواهر او تا او را از ملک بیرون نکنی نه بقصد
تحلیل خواهر هرگاه بر مادر عقد کنی و جماع نکرده باشی دختر او حلال نمیشود تا مادر را طلاق نگویی
هرگاه شخصی از روی جهالت زنی را در عده عقد کند و زن نیز جاهله باشد و با آن زن دخول
نکرده باشد بعد خروج از عده عقد جدید میکند هرگاه محرم در احرام عقد کند از روی جهالت حکم
و دخول نکرده باشد از هم جدا شوند بعد از عقد و بعد خروج احرام عقد مستأنف میتوانند کرد
هرگاه شخصی از روی جهالت با زن حامل عقد کند و وطی نکرده باشد عقد باطل است و بعد خروج

از عدّه عقد مستأنف میکرد د   هرگاه شخصی مملوکه زنی باشد آن زن بر مملوک حرام است مگر آنکه آزاد شود
هر شخصی غایب از زوجات اربع باشد و یکی را طلاق گوید جایز نیست که بر بکید یکی عقد کند تا نه ماه بگذرد
که اقصی مدت عدّه فاسد الحیض و حامل است   باید دانست که محتاج بطلاق و شبه آن نه مفارقت
آن از شوهر غیبا باشد مگر معقوده نکاح دائمی و اما متعه پس انقضاء مدت یا هبه آن کافی است در فراق
و در تحلیل منع مولی و در ملک یمین اخراج کنیز از ملک به بیع و هبه و عتق و یا تزویج و تحلیل غیر و سبب
فراق زوجه دائمی چند چیز است   طلاق سنّی و آن طلاق دادن شوهر عاقل مختار است با اراده زن
خود را در طهری که در آن جماع واقع نشده در حضور دو شاهد عادل بلفظ انت طالق یا هند طالق
یا فلانه طالق در صورت خطاب و اشاره و غیبت پس صبر میکند تا از عدّه بیرون رود پس شوهر حکم اجنبی
خواهد داشت و خاطبی خواهد بود از خطاب و زن صاحب اختیار است در اختیار زوجیت او و حلال
آن پس اگر اراده بکر عقد دائمی کند و بعد وطی طلاق دهد مانند اول و دیگر بعد خروج عدّه عقد کند و بعد دخول
طلاق دهد مانند اول و دویم و صبر کند تا از عدّه بیرون رود حلال نباشد اینچنین زنی بر شوهر اول
تا عقد کند او را شوهر بالغ دیگر و مجامعت کند و طلاق گوید و از عدّه او بیرون رود پس در این صورت
شوهر اول خاطبی خواهد بود از خطاب و باید دانست که در هر یک از سه عدّه که زن را از شوهر اول بوده باشد
بوده شوهر رجوع پس چون نه طلاق سنّی بتحلیل و محلل اتفاق افتد زن بر شوهر اول حرام مؤبد میشود
دویم طلاق رجعی که او را عدّی نیز گویند و آن در شرایط مانند اول است مگر آنکه رجوع کرده شوهر در آن
در ایام عدّه و دخول نموده و باز دیگر در طهر غیر مواقعه طلاق داده و نیز در عدّه رجوع کرده و دفعه سیم بعد دخول
در غیر مواقع طلاق کند در این صورت رجوع در عدّه ثالثه او را جایز نخواهد بود و طلاق ثالث طلاق بائن خواهد
بود بعد انقضای عدّه و فرق میان طلاق سنّی و عدّی همین است که در اول در هر سه عدّه اختیار رجوع شوهر را نبوده

باین

بائن نمیشود زن مگر بعد انقضاء عدّه سیم و در ثانی در عدّه ثالث اختیار رجوع نیست و طلاق ثالث بائن میشود
و بنه نطلبه که محلل بید و محلل باشد در طلاق عدّی حرام مؤبد میگردد و طلاق منقسم میگردد باقسام چند
طلاق زنی که دخول با او نکرده او بائن است و عده از او ساقط است مگر آنکه عده وفات باشد و مستحق میشود نصف
مهر مسمّی یا نصف مهر المثل را در صورت تسمیه و عدم   طلاق زنی که دخول با او کرده و حال آنکه حیض ندیده و
در سن من تحیض نیز باشد و در عدم موت عده این نیز ساقط است و طلاق بائن میشود و مستحق است تمام مهر را
مطلقا   طلاق زنی که حیض ندیده و در سن من تحیض است بعد دخول و باید پیش از طلاق سه ماه استبراء کند
بترک جماع با او   طلاق زنی که دائم الاستحاضه باشد و طلاق او را در ایامی که حساب حیض میکند جایز نیست
و در ایام طهر که عمل استحاضه میکند جایز است و اقسام استحاضه و احکام آن در کتاب الطهاره گذشت
طلاق زنی که مستقیم الحیض باشد در ایام طهر و به حیض از عدّه بیرون میرود و در صورت حرمت یا در بیت
در تحت رقی و چهار ماه و ده روز در عدّه وفات و بدو حیضه در صورت رقیت و تحت حرّ   طلاق
زنی که حمل او اشکار شده باشد و عده او وضع حمل او است و در صورت تعدد حمل ثانی   طلاق زنی که حیض
نبیند و در سن من تحیض باشد اثر استبراء بثلثة اشهر قبل از طلاق باید کردن   طلاق زنی که آیسه باشد
و در سن من تحیض نباشد و آن پنجاه ساله است در غیر قرشیه و نبطیه و شصت ساله در ایشان و طلاق
او بائن است و استبراء ساقط و عدّه غیر لازم مگر عدّه وفات   طلاق زنی که شوهر از او غایب باشد
و در طهر غیر مواقعه سفر کرده پس او را جایز است طلاق او هر وقت که خواهد و در ضمن ماه رجوع میتواند
کرد و شاهد بگیرد وقت رجوع که هرگاه خبر بزن نرسد و عده بگیرد و بعد عدّه شوهر کند تسلط بر او نخواهد
داشت و بعد انقضای عدّه و عدم تزویج خاطبی خواهد بود مانند سایر خطاب   طلاق زنی که شوهرش
در طهر مواقعه سفر کرده پس باید از نکاح تا سه ماه صبر کند و دیگر طلاق گوید   طلاق زنی که با شوهر نزدیک باشد

باشد و شوهر متمکن از وصول باو نباشد و حکم او حکم زنیست که شوهرش در سفر باشد تا انتظار انقضاء
یکماه تا سه ماه   طلاق زنیکه مسترابه باشد و حیض او و فتا و عدها استمرار حیض نداشته باشد پس باید
سه ماه شوهر او صبر کند از جماع و دیگر طلاق گوید   طلاق زنی که شوهر او ده ساله و ممیز باشد خلاف المشهور
بین المتأخرین که اگر کمتر از ده ساله باشد ولی طلاق عنوانند داد و طلاق خودش نیز ممضی نیست و اگر فاسد در طلاق
نباشد ده ساله که اثر نمی بخشد و احوط صبر است تا البلوغ   طلاق زنی که شوهرش دیوانه و بی عقل بالغ شود در اثبات
طلاق ولی از نیز جایز خواهد بود   طلاق زنیکه شوهرش مفقود باشد پس بعد بر او حاکم شرع چهار نفر در چهار
در مدت یکسال یا بیشتر در چهار طرف مدت چهار سال هر طرفی یکسال بجویند و بعد از آن حاکم شرع او را طلاق
میگوید و باید عده وفات چهار ماه و ده روز نگاه دارد پس اگر شوهرش در اثنای عده رسید اولی است بزن و بعد
خروج عده تسلطی ندارد   لعان باید دانست که هرگاه نفی کند شوهر فرزندی را که در عقد او ست باقرار بدی
ماکه بعد شش ماه از مفارقت او و ده باشد و سال انکه شوهر دیگر نکرده باشد یا قبل از شش ماه و بعد
شوهر دیگر کرده باشد یا ادعا کند فجور او را بمشاهده عیان و بینه بر این معنی نداشته باشد خواهد بود در
و ملاعنه ان زن   انکه می نشیند حاکم شرع پشت بقبله وایستاده میکنند مرد را پیش روی
حاکم شرع و زن را از جانب راست او هر دو رو بقبله و میگوید حاکم شرع بمرد که بگو اشهد بالله انی لمن الصادقین
فیما ذکرته عن هذه المرأة من الفجور پس هرگاه یکمرتبه گفت میگوید حاکم که شهادة بده دفعه دویم پس هرگاه دفعه
دویم نیز شهادت را داد امر میفرماید که شهادت دهد دفعه سیم پس هرگاه شهادت را داد میفرماید بشهادت
چهارمین پس هرگاه شهادت را چهار مرتبه که بدرستی که او از راست گویان است میگوید حاکم که بترس از الله
و بدانکه لعنت الهی شدید است پس اگر داشته است نزاع و انچه گفتی ضرورت یا سببی از اسباب پس رجوع کن تو به
پس بدرستیکه عذاب دنیا سبکتر است از عقاب اخرت پس اگر رجوع کرد از گفته خود بزنند او را حد مفتری

هشتاد

هشتاد جلده و رد میشود زنش بسوی خودش و اگر بماند بر دعوای خود میفرماید حاکم که بگو ان لعنة الله علی ان
کنت من الکاذبین پس هرگاه که گفت میگوید بزن که چه میگوئی در انچه دعوی کرده بر تو این مرد پس اگر اعتراف کرد رجم می
کنند او را والا میگرد پس اگر انکار کرد میفرماید حاکم که شهادت بده چهار مرتبه که بدرستیکه او از جمله دروغ گویانست
در انچه قذف کرده مرا از فجور پس اگر شهادت داد یکمرتبه میفرماید باو که شهادت بگو دفعه دویم پس اگر شهادت
داد میگوید بمرتبه سیم پس اگر بعمل اورد مطالبه میفرماید مرتبه چهارم پس هرگاه چهار نوبت شهادت داد وعظ
میکند حاکم شرع او را همچنانکه وعظ کرده بود مرد را پس میگوید باو که بترس از الله که بدرستیکه غضب خدا
شدید است و اگر بعمل اورده انچه مرا شوهر بان نسبت داده پس توبه کن بسوی جناب اقدس الهی عذاب دنیا
سبکتر است از عقاب اخرت پس اگر اعتراف کرد بفجور رجم میکنند او را و اگر باقی ماند بر تکذیب شوهر میگوید
حاکم شرع که بگو ان غضب الله علی ان کان من الصادقین پس هرگاه گفت اینکلمه را تفریق میکند حاکم شرع
میان ایشان و حرام میشود بر شوهر حرام مؤبد و واجبست بر او عده از وقت لعان عده باین پس اگر مرد تکذیب
نفس خود کند بعد لعان زن بر او رد نمیکنند و هرگاه بعد لعان اعتراف بولد کرد ولد از او میبرد و او از ولد میراث
نمیبرد وارث ولد برادر مادر و خویشان مادری باشد سوای خویشان پدری و حد مفتری باو میزنند بنا بر
بعض روایات و در حد بعد نکول بعد از اتمام لعان خلافست و رجم نمیکنند حامل را مگر بعد از وضع حمل
ارتداد از فطرة پس هرگاه مسلمان زاده مرتد شود باین میشود از او زن بی جرم از تلفظ و عده وفات نگاه
میدارد و میراث او را میان ورثه قسمت میکنند و قتل او واجبست و توبه او غیر مسموع   ارتداد از ملت
پس هرگاه نومسلمان باشد و مرتد شود توبه میفرمایند او را اگر توبه کرد عقد میان او و زنش ثابت میماند
و اگر رجوع باسلام نکرد قتل او واجب میشود و زنش عده وفات میگیرد و میراثش را تقسیم میکنند   هرگاه
مرتد ملی بدار الحرب ملحق شود پس اگر در ضمن سه ماه رجوع کند مال ان زن خود خواهد بود و اگر بعد انقضای عده

که سه ماه است رجوع کند زن خود خواهد بود و اگر بعد انقضای عده که سه ماه است رجوع کند اختیار زن خود خواهد
داشت و اگر بمیرد مرد در طلاق رجعی پیش از انقضاء عده زن میراث او را میبرد و بعده وفات نگاه میدارد و اگر زن در عده
بمیرد شوهر میراث او میبرد ظهار و آن قول مرد است برای زن خود که انت علی کظهر امی یا بنتی یا اختی یا عمتی یا خالتی
یا انکه ذکر کند بعضی محرمات بر خود را و باید بقصد تحریم در حضور دو شاهد عادل در طهر غیر مواقعه باشد و در
اینصورت حرام میشود بر مرد مواقعه آن زن تا انکه کفاره دهد یا آزاد کردن بنده و با عجز از آن دو ماه پیاپی روزه
و بتتابع سی و یک روز تتابع شهرین متحقق میشود و با عجز از آن اطعام شصت مسکین هر مسکینی را دو مد طعام که
دو رطل و نیم عراقی و نیم من تبریزی هشت عباسی است و ظهار دو قسمت ظهاری که در آن کفاره پیش از جماع
است و اگر پیش از کفاره عالما عامدا جماع کند کفاره دیگر لازم اید و ان ظهاریست که مشروط بشرط نباشد بلکه ظهار مطلق
باشد ظهاری که در ان کفاره متاخر از جماع است و ان ظهاریست که در ان شرط کرده که اگر جماع را ...
انکار را باجماع و امثال او کفاره لازم شود پس در اینصورت هرگاه عالما عامدا پیش از جماع کفاره دهد لغو خواهد
بود و چیزی نخواهد بود و باید دانست که هرگاه کفاره ندهد زن مرافعه میکند بحاکم شرع شوهر را اگر قادر باشد بکفاره
سه ماه مهلت میدهد اگر کفاره داد و رجوع کرد بهتر و الا حاکم شرع جبر میکند شوهر را بطلاق گفتن و اگر شوهر
قادر بر کفاره نباشد اختیار بر طلاق او را نمیکند اما جماع قبل از کفاره ممنوع است کرد و اگر پیش از کفاره طلاق گوید
ساقط میشود و هرگاه از عده بیرون رود و عقد تازه کند صبر و بکفاره نیست و معتده میشود کفاره بعد از
ظهار و بعد جماع قبل از تکفیر ایلاء و ان قسم خوردن شوهر است بالله و غیره براینکه جماع نکند زوجه
خود را و بعد از ان باقی ماند بر قسم خود پس در اینصورت زن مخیر است خواسته باشد صبر میکند بر عدم مواقعت
و خواسته باشد مرافعه میکند بر حاکم شرع پس حاکم شرع مهلت میدهد شوهر را چهار ماه پس اگر کفاره قسم داد
و رجوع کند فهو المراد و اگر کفاره ندهد و رجوع ننماید مجبور میکند او را حاکم شرع در طلاق یا رجوع بعد کفاره

پس اگر قبول نکند احد این دو را حبس میکند او را حاکم شرع و در خوردنی و نوشیدنی تنگ میگیرد بر او تا خوردن و آشامیدن تا
اختیار کند یکی از دو شق را و از روز طلاق زن عده میگیرد و در مدت عده شوهر را اختیار رجوع میباشد و
نمیباشد ایلاء در نکاح متعه خلع مبارات و طلاق متضمن خلع و مبارات طلاق باین است و خلع نمیباشد
مگر از طرف زن و واجب میشود خلع هرگاه زن بگوید که انی لا اطیع لک امرا و لا اقیم لک حدا و لا اغتسل لک من جنابة
و لاوطئن فراشک من تکرهه ان لم تطلقنی یعنی بدرستیکه من اطاعت نخواهم کرد برای تو هیچ امری را و برپا نخواهم داشت
برای تو هیچ حدی از حدود نفی را و نسبت بشوهر و غسل نخواهم کرد برای تو از جنابت و هر اینه بخفتن خواهم اورد
بر رختخواب تو کسی را که ناخوش داری او را پس هرگاه شنید از زن این کلمات را و دانست از حال او نافرمانی
در چیزی از انچه گفته شد هر چند از زبان نگوید واجب میشود بر شوهر خلع ان و در اینصورت طلب میکند
شوهر از او هر چه خواهد هر چند بیشتر از وجه مهر و انچه باو داده باشد باشد و انچه میگیرد حلال است و رجوع
او درست نیست مگر انکه زن در بذل رجوع کند و مخلوعه نمیشود خلع مگر در طهر غیر مواقعه یا انکه شوهر غایب
باشد یا زن یائسه باشد یا در سن من تحیض باشد و در وفات در عده توارث بینهما نمیباشد مبارات
نوعی است از خلع و در ان بیزاری از هر دو طرف میباشد و در صورت مبارات زیاده بر مهر نمیتواند گرفت
و کافیست در تحقق مبارات ثبوت بیزاری از طرفین یا گفتن زن بشوهر که من ناخوش دارم بودن با تو و تو نیز ناخوش
داشته بودی با من پس مبارات کن با من پس شوهر بگوید مثل این را ... فلان ... بعض
مهر خود را پس طلاق میگوید شوهر بشرایط طلاق سنی و رجوع او را در عده جایز نخواهد بود مگر انکه زن در
بذل رجوع نماید نشوز و ان در صورتیست که مرد زن را نخواسته باشد و خواهد او را طلاق گوید و زن
خواهش شوهر داشته باشد و گوید من شب خود را بتو بخشیدم و بلکه قدری از مال خود را بتو میدهم و بگوید مرا
طلاق مده و باعث بر تشنیع مشو پس گناهی نیست بر ایشان در صلح شقاق و ان کراهت است از هر یک از زن و شوهر

با عدم مصالحه بر بقای عقد یا بر طلاق پس در اینصورت مرد حکمی قرار میدهد از خویشان و اهل خود و
امر را بر ایشان بگذارند که هرچه صلاح دانند عمل آرند پس اگر جمع میان ایشان صلاح دانند جمع میکنند
و حاجت باذن ایشان نیست و ایشان را مخالفت جایز نه و اگر صلاح در تفریق بینند باید اذن بگیرند بعد از
استیذان و استرضاء بر طلاق تفریق میکنند میان ایشان و در صورت اختلاف حکمین حکومت ایشان صحیح نیست
تا اجتماع بر یکرای کنند   در احکام و آجال عدهها و آن بر چند نوع است   غیر مدخوله و عده از او ساقط
است در صورت طلاق و برای اوست نصف مهر مسمی فی العقد و در صورت عدم تسمیه متعه بچیزی که بحال
بحال همسران مرد داشته باشد مانند آنکه اگر شوهر توانگر باشد می بخشد کنیزی یا رختی که پنج اشرفی ارزد و اگر
متوسط الحال باشد ما بین سه اشرفی و زیاد ترک و اگر تنگ دست باشد با انگشتری یا شبیه آن   مدخوله
غیر بالغه که در سن من تحیض نباشد یعنی به سالکی نرسیده باشد و عده از او ساقط است و میگیرد مهر
مسمی را بالتمام و در صورت عدم تسمیه مهر المثل و باید بیشتر از پانصد درهم شرعی نباشد   مدخوله در
سن من تحیض که حیض نمی بیند و آن سه ماه عده نگاه میدارد و بعد از آن باین میشود   مدخوله مستقیمة
الحیض سه حیض عده نگاه میدارد و بمجرد دیدن حیض سیم باین میشود و احوط آنست که تا انقضاء حیض سیم
عقد بر خود نکند   مدخوله مسترابه پس اگر برآ و سه ماه میگذرد و حیض نمی بیند از عده بهمان سه ماه
بیرون میرود و اگر در ضمن سه ماه حیضی دید هرچند قبل از انقضای یکروز باشد پس عده به حیض
میگیرد پس اگر حیض دوم پس افتاد از روز طلاق تا نه ماه صبر میکند و بعد انقضاء نه ماه سه ماه عده
میگیرد و باین میشود پس اگر در ضمن نه ماه حیض دوم نیز دید و حیض سیم نیاید صبر میکند تا یکسال
از روز طلاق و بعد از آن سه ماه عده میگیرد که مجموع مدت پانزده ماه میشود   مدخوله در سن من
تحیض که لکن سالهای حیض او باشد پس هرگاه بحیض دید و یقین بهم رسانید که دیگر حیض نخواهد دید بعد

ازبد

باك حیض تمام او دیگر عده نگاه نمیدارد و باین میشود   مدخوله مستحاضه که ایام عادت دیده اند القبه حیض
عده میگیرد   مدخوله مستحاضه که عادت را کم کرده رجوع بتمیز میکند در خواص خون حیض از گرمی و سوختگی و
سیاهی و تند آمدن و خواص خون استحاضه از سردی و زردی رنگ و زردی و بعد تحقق تمیز به سه حیض عده میگیرد
و اگر تمیز حاصل نشود بعادت زنهای خویشان خود رجوع میکند پس اگر مختلف باشند سه ماه عده میگیرد
و باین میشود   مدخوله که عادت مستقره داشته باشد و بر هم خورده و حیض نمی بیند مگر در زیاده از یک
ماه تا شش ماه یکدفعه بسه حیض عده میگیرد   مدخوله که در سه سال یا چهار سال حیض نمی بیند بسه ماه عده
میگیرد   مدخوله حامله مستبین الحمل عده او وضع حمل اوست هرچند سقط جز تام الخلقه باشد و بمجرد
وضع باین میشود هرچند بیفاصله بعد طلاق باشد و برای حامله ما تثنین خروج از عده بوضع اول است
و عقد جایز نیست الا بعد وضع ثانی   مدخوله مسترابه بحمل نه ماه صبر میکند پس نه ماه عده میگیرد و
باین میشود   مدخوله یائسه که در سن من تحیض نباشد بمجرد طلاق باین میشود و عده از او ساقط است
زن آزاد که زوجه بنده باشد عده اش مثل آنست که زن مرد آزاد باشد بلا تفاوت   زن بنده که در عقد حر
حر باشد و مدخوله باشد و حیض ببیند عده اش دو حیض است   زن بنده که مدخوله باشد و در سن
من تحیض و حیض نه بیند عده اش چهل و پنج روز است   زن بنده که بعد طلاق آزاد شود عده زن آزاد
میگیرد اگر طلاق رجعی باشد و اگر طلاق باین باشد عده کنیزان میگیرد   زن متعه که مدتش تمام شود یا
بخشد عده او دو حیض است و اگر در سن من تحیض باشد و حیض نه بیند چهل و پنج روز و ان یائسه عده
ساقط است   زنیکه شوهرش بمیرد اعم از آنکه مدخول بها باشد یا نه و معقوده بعقد غبطه باشد یا متعه
و در عقد باشد یا عده رجعیه حر باشد یا ام ولد یا موطوئه که عده اش چهار ماه و ده روز است و در ایام عده
زن آزاد حداد بعمل میاورد یعنی ترک زینت میکند   زن متوفی عنها زوجها یا در عده رجعیه باشد که شوهرش

بمیرد و حال آنکه آن زن بنده باشد پس عده وفات او دو ماه و پنج روز است   زن متوفی عنها زوجها که در
عده باین بوده عده اش عده مطلقه طلاق است   زن بنده که شوهرش بمیرد و در عده وفات آزاد شود عده اش
عده حره است   کنیزی که مولای او با ملک یمین مواقعه کرده و وصیت نموده که بعد مردنش آزاد باشد عده
او عده حره است   زن آزاد مطلقه بطلاق رجعی که در عده شوهر بمیرد عده اش ابعد الاجلین است
مطلقه بطلاق باین عده اش عده طلاق است در صورت فوت شوهر در عده و عده وفات از او ساقط است
و باید دانست که در عده وفات نفقه بر ترکه شوهر و بر ورثه نیست و در صورت حمل نفقه اش از حصه
ولد بطنی است   زن کتابیه از یهود و نصاری و مجوس که شوهر مسلم داشته باشد و بمیرد عده اش عده
مسلمه حره است   زنیکه شوهرش بمیرد عده اش از روز مرگ جاریست هرچند بعد از چهار ماه و ده روز
خبر برسد   زنیکه شوهر غایب او طلاق فرستد و تاریخ طلاق معلوم نباشد عده اش از روز شنیدن
جاریست   زنیکه شوهر غایب او طلاق فرستد و تاریخ طلاق معلوم باشد عده او از روز طلاق است
پس اگر خبر بعد از انقضاء وقت عده برسد عده تازه ضرور نیست و اگر قدری از وقت عده باقی باشد آن
مقدار باقی مانده را تمام میکند و استیناف ضرور نیست   و در آن
چهار بحث است   در حکم استرقاق و اعتاق   اسباب استرقاق پس آن چند نوع است   هرگاه
کسی اقرار کند ببندگی جایز است تملک او و تصرفات مالکانه در او از بیع و شری و هبه و عتق و تحلیل و وطی
اگر کنیز باشد و مانند آن   هرگاه بینه عادله اقامه شود بر رقیت کسی نیز جایز است تملک او و تصرف
در او   هرگاه کافری که از اهل ذمه نباشند از یهود و نصاری و مجوس بلکه ملحد و حربی باشند یا
اصناف دیگر و ذریه ایشان سبی شوند بنده مسلمانان میشوند   هرگاه ملحد و سایر اصناف اهل ضلال
از اهل قبله سبی نکار نکنند خریدن ایشان صحیح است   هرگاه کافری کافر دیگر را سبی کند نیز جایز است ابتیاع

ایشان

ایشان   هرگاه کافری زن یا فرزند خود را بفروشد جایز است تملک ایشان   هرگاه بنده در بازار مسلمین
فروشند صحیح است تملک او و اگر ادعای حریت کند مقبول نیست مگر به بینه یا اقرار مولی در حالت بلوغ و عقل
و اختیار   هرگاه کسی با کنیز شخصی زنا کند آن فرزند بنده میشود و همچنین اگر کسی کنیز خود را تحلیل کند بر غیری
بشرط مملوکیت ولد و در این اخیر خلاف فقهاء مشهور است   اسباب انعتاق پس آن نیز چند قسم است
آزاد کردن مولی در حالت اختیار و بلوغ و عقل و ظاهر اینها را آنست که در عتق شرط قصد قربت نیست خواه
استقلالا و خواه بنذر و خواه بیمین و خواه بعهد و خواه بکفاره صوم و خواه بکفاره قتل و خواه بکفاره ظهار
هرگاه بنده کور شود آزاد میشود   هرگاه زمین گیر شود آزاد میشود   هرگاه مجذوم شود   هرگاه صاحب آزاد
خصی کند یا بینی یا گوش یا بعضی اعضاء او را از باب نکال و مثله قطع کنند آزاد میشود   هرگاه مملوک شود
کسی فرزند خود را یا پدر یا مادر خود را خواه ذکر باشد و خواه انثی یا برادرزاده خواه ذکر یا خواهرزاده ذکر
و برادر خود را در حالت ثبوت   هرگاه شخصی محارم خود را خواه بنسب و خواه برضاع مالک شود بمجرد دخول
در ملک آزاد میشوند اما در صورت رضاع اتفاق مخصوص بطوان و ولد و عمه و خاله است   ام ولد هرگاه
مولای او فوت شود و او را بعد مولی از مولی فرزندی باشد و ثمن و قیمت آن ادا شده باشد یا ترکه مولی وفا نکند
رقبه او کند در اینصورت بمجرد موت مولی از سهم فرزند خود آزاد میگردد و اگر حصه فرزندش کمتر از قیمت
رقبه او باشد در باقی جهت ادای حقوق سایر ورثه استسعا میکند   هرگاه بنده مؤمن هفت سال خدمت
کند مستحب است عتق او بعد هفت سال   هرگاه عم یا خال یا ابن اخ یا ابن اخت یا بعضی از ذوی الارحام بعید
را مالک شود مستحب است که ایشان را آزاد کند   هرگاه شخص معسر در مملوک شرکت سهم خود را مضاره شریک
آزاد کند و نتواند خرید سهم شریک را در اینصورت عتق باطل است و اگر بود و ان عتق میکرد و بر قیمت و اگر
عتق او مضاره نباشد لازم میشود در صورت اعسار و شریک معتق عبد را در سهم خود استسعا میکند

هرگاه شخصی بنده خود را آزاد کند بشرط خدمتی یا مالی و شرط کند که اگر عاجز شود از وفای بشرط برگردد برقیت
پس با وجود عجز برمیگردد برقیت   هرگاه بر ذمه کسی دینی باشد و آزاد کند بنده خود را در مرض موت خود پس اگر
قیمت بنده دو برابر قرض باشد عتق صحیح است و استسعا میکند بنده را در وفای دین مولی و اگر قیمت او
کمتر از دو برابر قرض مولی باشد عتق باطلست و برمیگردد بنده برقیت   هرگاه شخصی کنیز را بخرد و قیمت او را
ادا نکند و او را آزاد کند و آزادی مهر او قرار دهد و بعد از آن بمیرد و ترکه نداشته باشد که وفا بثمن رقبه را
آن عتق و تزویج باطل خواهد بود و آن کنیز برقیت مولای اول عود میکند بلکه بچه او نیز بنده میگردد   ام ولد
هرگاه مولای او بمیرد و ثمن رقبه او را نداده باشد هرچند بچه اش زنده باشد صحیح است بیع او در ادای ثمن رقبه او
در احکام ولاء و آن چند قسمست   ولاء بنده آزاد کرده شده آزاد کننده را باید دانست که آزاد کردن
استحبابا از برای رضای جناب اقدس الهی انعم عظم فرمایشت و در اینصورت آزاد کننده را ولاء آن آزاد کرده شده
است باین معنی که هرگاه او بمیرد و وارث نداشته باشد میراث او بمولی میرسد و مولی حجب میکند امام را کلی
است و بیع و هبه ولاء صحیح نیست وارث ولاء نیست ... ذکور میرسد دون الاناث و ولاء کسی که والی نداشته
باشد از ذوی الارحام برای مولی و ضامن جریره است و با عدم ایشان برای امام علیه السلام است چنانکه در حدیث
است انا مولی من لا مولی له و آیه کریمه النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم مؤید و شامل اینمعنی نیز هست و امام
ابو عبد الله الشافعی حمل حدیث متواتر من کنت مولاه فعلی مولاه را نیز باینمعنی کرده و آن خلاف ظاهر است
و بنا بر تسلیم مثبت خلافت است و عموم وجوب طاعت بر کل رعیت زیرا که انتقال ولاء از جناب رسالت
پناهی بولایت پناهی باینصورت است و آن در ولاء جایز اجماعا و نصا یا بوراثت و آن موافق مذهب اهل
سنت و جماعت جایز از دو راه یکی بنظر بدلیل ما لخفتن از روایت نحن معاشر الانبیاء لا نورث و دیگری
از راه حجب عم که عباس بن عبد المطلب باشد ابن عم را که علی بن ابی طالب بن عبد المطلب باشد بعموم و اولوا

الارحام

الارحام بعضهم اولی ببعض و موافق مذهب اهل بیت این دو دلیل غیر مسلم است و با انجلافت کبری و آن با اجماع
است نزد ایشان کما قال لو لا ابی بکر یا بعض نزد ایشان نیز مقدم بر اجماع است پس تحویل ولاء بنا بر اینمعنی نیز افاده تخصیص
و خلافت کبری میکند و ما المعنیین عند الله و الشیعه یکی برمیگردد فتامل و چون سخن از روی سخن بمیراث
براهل آن اشاره شد حکیم دو می در ترجمه این حدیث میگوید که بیست مولی آنکه آزاد کند بنده وقتی
نذر و ثبت برکند و باید مولا باینمعنی ضامن جریره باشد مگر آنکه اشهاد کند در وقت عتق بر شرط عدم
ضمان پس در اینصورت ولاء نیز ساقط خواهد شد   ولاء اولاد بنده آزاد کرده شده هرچند پدر ایشان
رق کرده را اصل آزاد باشند نیز برای مولای پدر و ورثه ذکور او است زیرا که اگر خود ایشان بنده باشد
یا مولاه دیگر داشته باشند ولاء برای او خواهد بود و هرگاه ورثه مولی منحصر در اناث باشند ولاء منتقل
بعصبه میشود زیرا که ایشان ضامن جریره اند و ضمان جریره چون نزاعی باشد ولاء نیز با و میرسد و در این
مقام تعصیب در مذهب اهل بیت علیهم السلام جایز است و این مسئله مستثنی است   ولاء ضمان جریره
یعنی هرگاه شخصی بنده آزاد کند و تبرا کند از ضمان جریره او در اینصورت آن بنده سائبه خواهد بود و همچنین
هرگاه بنده بکفاره آزاد شود نیز سائبه خواهد بود و ولاء نخواهد بود آزاد کننده را بر او و نه احدی را بسبب
او پس اگر بنده آزاد شود ولاء خود را بمولی دهد باید بکری او والی خواهد بود و ضامن جریره نیز خواهد بود و
هرگاه والی برای خود قرار ندهند و وارث نداشته باشد میراث او از بیت المال خواهد بود   در احکام
مکاتبه باید دانست که مستحبست مکاتبه هرگاه عبد قدرت بر تکسب داشته باشد خصوصا وقتیکه
خواهش اینمعنی کند و مستحبست اعانت کردن او بر فک رقبه از سهم زکوة و همچنین دادن برقیمت خود او نیز
بلکه تخفیف دادن و مخیراست مولی بر تعیین وجه و تعیین نجوم یعنی قسطها او در اطلاق و تقیید پس بنا بر این
مکاتبه بر دو نوع است   مکاتبه بشرط باینمعنی که میگوید که هرگاه عاجز شدی از ادای وجه برمیگردی به بندگی

وعلامت عجز آنست که قسطی بقسط دیگر نرسد یا علم بعجز بهم رسد و مستحب است مولی را مهلت دادن
اگر از راه تاخیر از قسط باشد و چون برقیت برگردد آنچه بمولی رسانیده مال مولی است و فطرهٔ
او بر مولی است و تصرفات مالکانه قبل از ادای وجه بی رخصت مولی از او جایز نیست   مکاتبه
مطلق یا بمعنی که مکاتبه میکند و وجه قسط معین میکند و شرط نمیکند عود برقیت را با عجز از اداء
پس توریث و توصیه او بقدر سهم آزادی جایز خواهد بود و فطرهٔ او بر مولی نیست و حد بر او موزع
بقدر آزادی با حد تمام بقدر رقیت از حد ناقص که نصف الحد است و با وجود عجز بر امام است وفای
وجه مکاتبه و در بین اداء هرگاه بمیرد اولاد حکم پدر دارند پس اگر با سعی [illegible] وجه مکاتبه
رسانیدند بمولی یا بورثه او همه آزاد میشوند والا بقدر داد آزادند و باقی حکم بنده دارند و احکام
وحدود بقدر رقیت و حریت است   در احکام تدبیر و معنی آن در دبر موت انداختن آزادی بنده
خود بمحض رقیت میکند والا بمجرد موت مولی آزاد میگردد و صیغه تدبیر انت رق فی حیوتی وحر بعد
وفاتی است و گریختن بنده در حیوت مولی ناقض تدبیر است و تدبیر ممضی از ثلث است وحکم وصیت
دارد پس اگر قیمت عبد زیاده بر ثلث ترکه باشد در زاید استسعاء میکند تا آزاد شود و بیع و هبه و
وعتق در کفاره و نذر و عهد مدبر را جایز نیست مگر بعد نقض تدبیر و هرگاه کنیز حامل را مولی با علم
بحمل تدبیر کند بچه تابع مادر است پس اگر مدبر در حیوة مولی بمیرد اولاد مدبر بر تدبیر باقی خواهد بود
و بموت مولی آزاد میگردند و میراث مدبر در صورت تقدم موت او بر موت مولی مال مولی است

در احکام ایمان باید دانست   و در آن چند عامه است

که یمین منعقد نمیشود مگر باسم جناب اقدس الهی عز اسمه و جایز نیست بمخلوق را قسم بغیر خدا از انبیا
و نه بائمه و نه بملائکه و نه بقران و حاکم شرع برای تغلیظ اهل کتاب ایشان را قسم بتورات و انجیل میتواند

داد و

داد و شرط انعقاد اختیار است و اراده و عقل پس قسم مجبور و منافی ولاغی و طفل و مجنون منعقد نمیشود
و باید بر آنچه قسم میخورد رجحان شرعی داشته باشد پس قسم در قطیعه و معصیت و مرجوح منعقد نمیگردد و حنث
لازم نمیاید و هرگاه استثنا در قسم کند حنث نمیشود و کفاره لازم نمیاید و باید حتی الوسع صادقا و کاذبا قسم نخورد
و اگر ملجا شود قسم نخورد مگر براستی و باید آنکه قسم برای او میخورد راضی شود و دعوی بعد تحلیف ساقط میشود
پس هرگاه قسم دروغ خورده توبه کند و وجه متخلف را بیاورد باید مستحلف قبول کند و احوط آنست که استثنا
بعد قسم بیفاصله عرفی باشد هرچند روایت دلالت کند بر جواز تاخیر تا اربعین یوم میکند و یمین زن و فرزند و بنده
بدون رضای شوهر و والدین و مولی منعقد نمیشود و قسم دروغ بر چیز گذشته معصیت است و کفاره ندارد
و هرگاه کسی مدیون معسر باشد و طلبکار او را نزد حاکم برد و میداند که اگر اقرار کند مهلت او ندخواهند داد و حبس
او خواهد کرد و حال بر ادای آن قدرت ندارد انکار کردن او روا جایز است و قسم خوردن با نیت ادا در وقت
امکان و قصد کند چنین دفع ضرر را از خود و کفاره بر آن مرتب نمیشود و هرگاه والدین بفرزند خود چیزی دهند
و دعه فوت شود و ورثه مطالبه آن کند و شاهد بهبه نداشته باشد جایز است که قسم خورد که او را بخشیده
خریده و کفاره بر او نیست و همچنین هرگاه کسی نزد زن خود قسم خورد که زن دیگر نکند یا با کنیز مواقعه نکند
قسم منعقد نمیشود و هرگاه بر امر راجح فعلا و بر مرجوح ترکا قسم خورد باراده و اختیار و حنث کند کفاره لازم
میاید   در احکام نذر و عهد و هم چنانکه صیغه قسم والله یا بالله یا تالله لافعلن کذا یا لاافعل
کذا یا لیس الت علی حق یا لی بود صیغه نذر لله علی کذا ان کان کذا و صیغه عهد عاهدت الله ان افعل کذا و هریک
از نذر و عهد مشروط میباشد بکردن یا نکردن و منعقد نمیشود مگر با اختیار و اراده و شعور و بلوغ و دخل راجح
یا ترک مرجوح و وفا بمقتضای نذر و عهد واجبست هرگاه تلفظ بصیغه کرده باشد و احوط عدم ترک است ولیکن
هرچند قلب باشد بدون تلفظ و مخالفت هریک کفاره لازم میاید و اگر عذر شرعی باشد مانند دو نه روز

معین یکی از عیدین اتفاق افتد یا مرض و عدم قدرت طاری شود معذور است و اگر کسی عهد و نذر کند
که سفر و حضر روزه بگیرد منعقد میشود و اگر روزه معین بعذری ترک شود باید اعاده کند کفاره لازم نمیاید
و احوط قضا نیز لازم نمیاید و احوط قضا نیز میباشد   در نذورات مجمله و آن چند قسمست   هرگاه
نذر کند که مال کثیر تصدق کند باید هشتاد درهم تصدق کند اگر از اهل درهم باشد و هشتاد هم دینار اگر
اهل دینار باشند مانند سلاطین و حکام   هرگاه نذر کند که هر بنده که قدیم است آزاد کند باید هر بنده
که از شش ماه در ملک او است آزاد کند   هرگاه نذر کند که حینی از دهر روزه بگیرد باید شش ماه روزه بگیرد
هرگاه نذر کند که زمانی روزه بگیرد باید پنجاه روز روزه بگیرد   هرگاه نذر کند که جزء از مال خود را تصدق
کند باید ده یک مال را تصدق   هرگاه نذر کند که سهمی از مال خود را تصدق کند باید هشت یک مال را تصدق
کند   هرگاه کسی نذر کند که بر چهار دست و پا طواف کند باید دو طواف کند یکی بدل دست یکی بدل پا
هرگاه کسی نذر کند که پیاده حج کند باید در معبر بر کشتی ایستاده باشد   در کفارات و مقدار و آن هفت
نوع است از ترتیب و تخییر و تفریق و جمع و در صوم و عتق و اطعام و کسوه و غسل و استغفار و ما هر یک
را بتفصیل بیان میکنیم انشاء الله تعالی   کفاره حنث قسم و آن یکی از سه چیز است مخیرا   از آزاد کردن بنده
ظاهر الاسلام یا در حکم مسلم بزرگ باشد یا کوچک ذکر یا انثی بشرط آنکه مدبر یا مکاتب نباشد مگر مدبر
منقوض التدبیر یا مکاتب منقوض المکاتبه قبل از ادا بعضا او کلا و باید عبد مقعد و اعمی و مجذوم و منکول
نباشد زیرا که هر یک از اینها منعتق میشود قبل از عتق و بنده گریخته که علم بمرگش نداشته باشد از او منقول
کرد در کفاره   اطعام ده مسکین از اهل ولایت و اگر بعض از ایشان صغیر باشد ضرر ندارد اما اگر
همه صغیر باشند دو را یکی حساب کنند و اگر اهل ولایت همه یافت نشوند بغیر آنکه حربی یا خوارج باشند و
اطعام با غیر اهل حق مجزی نیست و مقدار طعام بهر یک دو مد است که نیم من تبریز هشت عباسی است و

باطعام

و با عدم قدرت یکمد کافیست و اجود آن نان و گوشت و وسط نان و سرکه و ادنی نان و نمک است   کسوه
ده مسکین بهر یک دو ثوب یکی ازار و یکی رداء که ساتر ایشان شود و با عجز یکی کافیست   کفاره حنث با عجز
از ثلث مذکوره مخیرا بینهما و حقیقت عجز آنست که فاضل از قوت خود و عیال نداشته باشد و آن سه روز روزه است
پیاپی   کفاره حنث با عجز از بدل نیز و آن استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه   کفاره حلف ببراءة من
الله و رسوله و الائمه علیهم السلام و آن کفاره ظهار است که عنقریب مذکور میگردد   کفاره حلف ببراءة با عجز از اول
و آن کفاره یمین است و گذشت   کفاره نقض نذر یکی از سه نوع است مخیرا   از آزاد کردن بنده   دو ماه پیاپی
روزه و باید دانست که بر روزه گرفتن یکروز از ماه دوم توالی حاصل میاید و تفریق در سی و نه روز دیگر مجوز است
و احوط توالی همه است و اگر بعذر شرعی مانند بیماری توالی بگذارد و یکروز بر خورده استیناف ضرور نیست اما هرگاه
قطع توالی بی عذر شرعی قبل اتصال یوم شهر ثانی باول استیناف واجبست   اطعام شصت مسکین   کفاره
نقض نذر بعد عجز از مجموعه روز روزه اطعام ده مسکین یا کسوه ایشانست مخیرا بینهما   کفاره نقض نذر با
عجز از اطعام و یا کسوه تصدق بچیزی که تواند   کفاره نقض نذر با عجز از همه استغفار و عزم بر عدم عود
کفاره نقض عهد مانند کفاره نقض نذر است در همه شقوق   کفاره روزه نذر معین با عجز از آن اطعام یک مسکین
است بر دو مد که نیمن باشد و مجزی نیست از صوم که قضا لازم نمیاید   کفاره ظهار و معنی ظهار گذشت عتق رقبه
است با قدرت بر آن   کفاره ظهار با عجز از عتق روزه دو ماه متتابع است همچنانکه گذشت   کفاره ظهار
با عجز از روزه دو ماه اطعام شصت مسکین است   کفاره جماع با زن ظهار کرده شده پیش از دادن کفاره
ظهار و آن مانند کفاره ظهار است و مکرر میشود بتعدد جماع   کفاره افطار روزه ماه مبارک رمضان
عمدا بی عذر شرعی یکی از سه چیز است مخیرا   عتق رقبه   روزه دو ماه پیاپی   اطعام شصت مسکین
کفاره جماع با زن حلال در روزه ماه مبارک رمضان مکرر باعث تکرر کفاره نمیشود مذکور میشود و جمعی از علما

بلکه در سایر مفطرات از اکل و شرب و استمناء و مانند آن کفاره والکه وجید است بلکه بعضی قطع نظر از تکرر مجلس کل
با شرب بلکه اکلها و جزءها باعث تکرر کفاره میدانند هر چند در مجلس واحد باشد و باقدرت عمل بر احتیاط بهتر است
کفاره افطار روز ماه مبارک رمضان بر حرام جمع در آن بین الکفارات ثلث است و احتیاط در تکرار کفاره
جمع است در صورت تکرر اسباب مثلا هرگاه کسی دو مرتبه در روز ماه مبارک زنا کند باید دو کفاره جمع دهد
کفاره قتل خطا عتق رقبه است اگر قادر باشد کفاره قتل خطا با عجز از عتق روزه دو ماه پیاپی کفاره قتل
خطا با عجز از روزه نیز دادن طعام شصت مسکین است کفاره قتل عمد بعد عفو شدن یا قبول دیه عتق رقبه است
و دو ماه پیاپی روزه و اطعام شصت مسکین و غیره اسباب مشابه هر مسببات کفاره وطی با زوجه
در اول حیض یک دینار است که قیمتش آن ده درهم صحیح باشد کفاره وطی با زوجه در وسط حیض و از نصف
دینار مذکور است کفاره وطی در آخر حیض ربع دینار است و ظاهر بعضی احتیاط استحباب کفارات وطی
حایض است و لحوط بعمل آوردن کفاره است بعد ابتلا کفاره کسیکه با کنیز خود در حیض وطی کند سه مد طعام
که به سه مسکین میدهد کفاره کسیکه از صوم شهرین با وجود وجوب عاجز شد روزه هیجده روز کفاره
کسیکه از صوم هیجده روز نیز عاجز شود تصدق بچیزی که ممکن باشد کفاره کسیکه از تصدق نیز عاجز شود استغفار
دو توبه کفاره ایلا کفاره حکم آن گذشت بعینه مانند کفاره یمین است کفاره کسیکه روزه قضاء ماه
مبارک رمضان را بعد زوال بی عذر شرعی افطار کند کفاره یمین است کفاره مفطر قضاء ماه مبارک
رمضان بعد زوال با عجز از کفاره صیام دو روز سه روز کفاره کسیکه با وجود قدرت صدقه کند باید بعد
پنج صاع او یکی پنج من تبریز است تصدق کند کفاره کسیکه نماز عشا نکرده بخوابد تا قضا شود بکند نشین
نصف شب بیدار شود نماز کند و از برای او روزه بگیرد کفاره کسیکه عمدا از نماز کسوف بجا آید
بالاحتراق غسل کردن است و قضا کردن آن نماز کفاره کسیکه بعد سه روز بتماشای صلوة

روز یا بیهات استغفار کند و غسل کند کفاره کسیکه جامه خود را چاک زند در موت فرزند و زن کفاره
یمین است اما چاک زدن در موت پدر و برادر ضرری ندارد کفاره زنیکه موی خود را در مصیبت ببرد
کفاره قتل خطا است یکی از سه وجه مذکور کفاره زنیکه در مصیبت روی خود را خراشد یا خون شود کفاره
یمین است کفاره زنیکه در مصیبت سیلی بر روی زند استغفار است کفاره کسیکه بنده را
بیش از حد شرعی زند آزاد کردن بنده است کفاره کسیکه بنده خود را بکشد کفاره قتل خطاست با توبه
کردن کفاره گناهان صغیره که اصرار بران نکند عمل آوردن حسنات مکفره مانند حج و دو باره حجوصا
نماز جمعه کفاره گناهان صغیره اجتناب از کبایر است کفاره حقوق الناس و مظالم بصاحبان یا وارث
و در صورت عدم علم تصدق باین یا توبه با استحلال از صاحب الحق کفاره ترک واجبات قضا کردن
آن واجبات با توبه کفاره فعل محرمات توبه از آنست کفاره احداث بدعت توبه از آنست با
باز گردانیدن کسانی که ایشان را گمراه کرده کفاره کفر و نفاق و خلاف رجوع باسلام و ایمان و وفاق
است کفاره خنده قهقهه اللهم لا تمقتنی است کفاره سخنان لغوی که در مجلس گذشته خواندن
سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین کفاره کسیکه عاجز
از هدی تمتع باشد و عدل آن روزه سه روز در حج و هفت بعد رجوع ز اترک کند حون شاة است یعنی بز را
بکشد کفاره گناهان همه کشته شدن در راه رضای جناب احدیت تعالی شانه زیرا که هیچ بر تری بهتر و بالاتر
از بخشش حون نیست ... و مظلوم کشته شدن بکفر گناهان مقتول و سبب نقل معاصی او بر ذمه قاتل
است موت کفاره جمیع گناهان مومن است غیر حق الناس کفاره قتل شتر مرغ در احرام جزو راست یعنی
شتر جاق و فربه هرگاه جزو بهم نرسد برای قتل نعامه قیمت طعام بخورد و بر فقرا تصدق میکند
هر فقیری نصف صاع پس اگر زیاد آید از طعام شصت مسکین لازم نمیاید زیاده بران و اگر کمتر باشد

از اطعام شصت مسکین عاجز است هرگاه عاجز شود از مقدار روزه هجده روز میگیرد هرگاه محرم گاو وحشی
یا حمار وحشی را که گورخر گویند صید کند و بکشد باید گاوی ماده قربانی کند هرگاه گاو ماده دست بهم ندهد
قیمت آن را گندم خرد و بر هر مسکینی نصف صاع قسمت کند پس اگر بسی نفر برسد زیاده ساقطست و اگر کم آید
مجزیست هرگاه از اطعام عاجز شود بدل هر نصف صاع یک روز روزه گیرد هرگاه از آن مقدار روزه
عاجز شود نه روز روزه گیرد هرگاه محرم آهو یا روباه یا خرگوش را بکشد باید بزی قربانی کند هرگاه
بز یافت نشود قیمت آن را گندم خرد و بهر فقیری نصف صاع دهد پس اگر بده نفر رسید کافیست و اگر کم رسید
مجزیست هرگاه از اطعام عاجز شود بدل هر نصف صاع یک روز روزه بگیرد هرگاه از آن عاجز شود سه روز
روزه گیرد هرگاه محرمی فاخته و مانند آن که قمری و امثال اینها باشد صید کند و بکشد باید بره که از شیر باز
کرده باشند و بچریدن مستقر شده باشد هرگاه محرمی یربوع که موش دو پاست یا خارپشت یا سوسمار
و امثال این بکشد باید بزغاله را قربانی کند هرگاه محرم گنجشک یا صعوه یا قبره را و آنچه مانند اینست بکشد
باید مدی از طعام تصدق کند هرگاه محرمی زنبوری عمدا بکشد که قصد او نکرده باشد باید کفی از طعام
تصدق کند و خطا بر او چیزی نیست هرگاه محرمی در حل کبوتر کشد بر او بزیست که قربانی کند هرگاه
محل در حرم کبوتر کشد کفاره آن یکدرهم است هرگاه محرمی در حرم کبوتر کشد باید بزی قربانی کند و قیمت
آنرا تصدق کند هرگاه محرمی در حل بچه کبوتری کشد کفاره آن نصف درهم است که قیمت آنست هرگاه
محرمی در حرم بچه کبوتر کشد کفاره آن قربانی است با قیمت که نصف درهم است هرگاه محرمی در حل
بیضه کبوتر را بشکند بر او کفاره یکدرهم است هرگاه محل در حرم بیضه کبوتر بشکند کفاره آن ربع درهم
است هرگاه محرمی در حرم بیضه کبوتر بشکند باید جزا و قیمت را دهد جزای حمامه مذکور شد و قیمت
بیضه ربع درهم است و تفاوت نمیکند کفاره در این صورت خواه کبوتر اهلی باشد خواه وحشی مگر آنکه قیمت

کبو

کبوتر وحشی یا علف میخرند برای کبوتر حرم و قیمت کبوتر اهلی بر فقیر تصدق میکنند هرگاه کسی کبوتر پر بریده
داشته باشد کفاره او آنست که او را نگاه دارد تا پرهایش برآید پس او را سر دهد هرگاه کسی یکی از پرهای
کبوتر حرم بکند باید بهمان دست قدری تصدق کند هرگاه کسی کبوتر حرم را از حرم بیرون برد کفاره او برگردانیدن
آنست بسوی حرم هرگاه کسی کبوتر حرم را از حرم بیرون برد و قبل از رد بسوی حرم بمیرد باید قیمت
آن کفاره دهد هرگاه کسی کبوتری را از خارج حرم بحرم آرد کفاره آن آنست که باید رها کند و اگر نکرده بیرون برد
اگر بیرون برد باید بزی در کفاره قربانی کند هرگاه محل بر کبوتر حرم در ببندد تا بمیرد باید یکدرهم کفاره دهد
هرگاه محلی بر بچه کبوتر حرم در ببندد تا بمیرد باید نصف درهم کفاره دهد هرگاه محلی بر تخم کبوتر در
ببندد تا فاسد شود باید ربع درهم کفاره دهد هرگاه محرمی بر کبوتر حرم در ببندد تا بمیرد باید بزی قربانی
کند هرگاه محرمی بر بچه کبوتر در ببندد تا بمیرد باید بره قربانی کند هرگاه محرمی بر بیضه کبوتر در ببندد تا
فاسد شود باید یکدرهم کفاره دهد هرگاه کسی بپراند کبوترهای حرم را باید در کفاره بزی بکشد اگر آن کبوترها
برگردند اگر آن کبوترها که پرانیده برنگردند برای کفاره هر کبوتری بزی قربانی کند هرگاه محرمی اشاره
بصید کند پس آن صید کشته شود کفاره آن صید بر اشاره کننده خواهد بود بهمان قسم که مذکور شد
هرگاه جماعتی در کشتن صیدی شریک شوند هر یک باید کفاره آن صید را تمام بدهند هرگاه جماعتی
از محرمین گوشت صید را بخرند و بخورند همه ایشان باید کفاره بدهند هرگاه در حرم حربه حواله صیدی
کند پس یکی باو برسد و دیگری خطا کند هر دو باید کفاره تمام دهند هرگاه دو کس صیدی را
بکشند در حرم که یکی محرم باشد و دیگری محل محرم کفاره و قیمتا بصید دهند و محل قیمت
تنها بدهد هرگاه محل در حرم صید ذبح کند باید کفاره دهد بعد قربانی هرگاه جماعتی آتش
افروزند و قصد ایشان صید کردن نباشد بر همه ایشان کفاره است هرگاه قصد کردن باشد

باشد باید هر یک کفاره علیحده بدهد   حکم جوجهای شترمرغ در کفاره حکم شترمرغ است و بعضی
روایات دلالت میکند که کفاره جوجهای کوچک باشد و اول احوط است   هرگاه محرمی بیضهٔ شتر
مرغ را بشکند که بچه در آن بحرکت آمده باشد بر او کفاره هر بیضه بکاره اوشتر است یعنی ماده شتر جوان
هرگاه بیضه بشکند که در آن بچه بحرکت نیامده باشد بعدد آن تخمها شترهای نر بر شترهای ماده بجهانند
و آنچه از شترهای متولد شود هدی بیت الله الحرام خواهد بود   پس اگر عاجز باشد از ارسال فحول بر
اناث برای هر بیضه یک قربانی کند   هرگاه از این عاجز باشد کفاره هر بیضه اطعام ده مسکین خواهد
بود   هرگاه عاجز شود از بیضه سه روز روزه میگیرد   هرگاه محلی برای محرم تخم شترمرغ خرد پس
آن محرم بخورد خواهد بود بر محل کفاره هر تخمی یک درهم و بر محرم کفاره هر تخمی یک بز قربانی   هرگاه محرم
اصابه صید در حل کند فدای آن صید میدهد   هرگاه محرم در حرم اصابه صید کند کفاره آن فدا
و قیمت میدهد   هرگاه محرمی در حرم پرنده را بر زمین زند و بکشد بر او فداء و دو قیمت آن کفاره
خواهد بود قیمتی جهت حرمت حرم و قیمتی جهت استغفار از ذنب و حاکم شرع او را تعزیر میکند   هرگاه
کسی اصابه صید کند بخوبیکه کفاره آن مضاعف گردد پس دو چندان میدهد هرگاه از بدنه زیاده باشد
و اگر از بدنه زیاده باشد تضاعف ساقط است   هرگاه محرمی نسیانا متعدد صید کند کفاره متعدد میشود
هرگاه محرمی عمداً متعدد صید کند در صید اول کفاره میدهد و در باقی مستحق انتقام الهی است کفاره
نفعی برای او نمی بخشد   هرگاه محرمی در حرم صید کند بر او یک کفاره است و هرگاه از گوشت آن خورد
بر او دو کفاره است   هرگاه کسی شیر ماده آهو در حرم بخورد بر او قربانی واجب است و قیمت شیر را
تصدق میکند   هر کسی که اصابه کنجشک و مانند آن کند بر او قیمت و کفاره است اگر در حرم باشد
هرگاه محلی صید حرم کشد بر او فداء صید است   هرگاه محرمی دو شاخ آهو بشکند کفاره آن نصف قیمت

ان است

ان است   هرگاه یک شاخ آهو بشکند کفاره آن ربع قیمت است   هرگاه دو چشم آهو را در بیاورد تمام قیمت
کفاره دهد   هرگاه یک چشم در بیاورد نصف قیمت کفاره دهد   هرگاه یک دست آهو بشکند کفاره نصف قیمت
است   هرگاه هر دو دست بشکند کفاره تمام قیمت است   هرگاه یک پای او بشکند نصف قیمت
هرگاه دو پای او بشکند تمام قیمت   هرگاه محرمی بیضهٔ قطاة و کبک را بشکند در حالی که جوجه در آن بحرکت
آمده باشد کفاره آن برای هر بیضه یک مخاض از غنم است و قطاة مرغ سنگ خوار است   هرگاه جوجه بحرکت
نیامده باشد فحوله غنم را بر اناث بجهانند بعدد بیضه و آنچه تولد کند هدی کعبه میکند   هرگاه
عاجز شود حکم بیضهٔ قطاة حکم بیض شترمرغ است با عجز چنانکه گذشت   هرگاه محرم محرمی صید کند
و در آن اثر بکند و درست رود کفاره آن استغفار است   هرگاه نداند که اثر کرده یا نه و برا مخود
رود باید فداء دهد   هرگاه اثر کند که خونی شود و یا دست و پایش بشکند و بعد از آن ببینند که
خوب شده کفاره آن ربع فداست   جایز نیست که صید را زند و حال آنکه آن روی حرم باشد هرچند
شخص محل باشد پس از زدن آن داخل حرم شود و بمیرد گوشت او حرام است و بر آنکس است فدای آن
هرگاه کسی صیدی را که در حرم نبود پس صید داخل حرم شود کشت و قیمت آن حرام خواهد بود و جایز نخواهد بود
بیرون آوردن آن   و هرگاه کسی بزند صید را و حال آنکه باشد میان یک برید تا حرم که دو فرسخ باشد
فدا بر او لازم است   هرگاه بزند صید را فیما بین یک برید تا حرم یا آنکه بشکند شاخ او را یا دو چشم
او را کفاره آن تصدق کردن است بچیزی   هرگاه محلی از حرم صید حل را بزند بر او کفاره تمام فداست
هرگاه کسی با او صیدی باشد باید محرم نشود تا از آن رها کند و در حرم با خود داخل نکند پس اگر داخل حرم کند
واجبست که از آن رها کند پس اگر رها نکرده فوت شود کفاره آن فدای تمام است   هرگاه کسی ملخی را صید کند
یا بخورد باید بز قربانی کند   هرگاه مولی غلام را باحرام اذن داده باشد و غلام صید کند کفاره بر مولاست

هرگاه مولی غلام را امر کند بصید کردن هرچند غلام محل باشد کفاره بر مولی است بعد از آن صید دادن هرگاه
زنبوری که قصد او نکند بعد از آن کشد باید چیزی تصدق کند هرگاه محرمی شپشی را کشد که قصد او نکرده باشد فدا
آن کفش است که از او قربان کند که هرگاه ملخ بسیار باشد که در راه [illegible] احتراز از آن ممکن نباشد و کشته شود
و همچنین هرگاه زنبور را تا سبب کشتن او چیزی نیست و باکی نیست بکشتن موذیات مانند مار و عقرب و در نزدیکان
که از ایشان پرهیز هرچند محرم و در حرم باشد و محرم و ناخوش نباشد صید دریا و خوردن آن تازه و نمکسود و
صیدی که گریختن بیضه و جوجه در دریا کند حکم صید دریا دارد هرچند در خشکی باشد و صیدی که بیضه و جوجه
در خشکی کند حکم صید خشکی دارد هرچند در دریا باشد و در وجوب فدا در آنچه مذکور شد عامد
و ناسی و جاهل و عالم تفاوت ندارد و جنایتی که در عمره [illegible] میکنند در بیرون کعبه در
محل معروف بجزوره و آنچه بجهت غیر فدا صید بر محرم لازم شود در منی میتوان کشت و آنچه در حج اتفاق افتد در منی
میکشد و هرجا که جانی باید از آن نخورد و کشتن پشه و کیک محل را در حرم جایز نیست و محرم را جایز نیست و ضرر
ندارد محرم را در حرم ذبح حیوانات اهلی که ماکول اللحم اند مانند شتر و گاو و گوسفند و بز و مرغ خانگی
باشد و هرگاه محرمی صید را در حل ذبح کند یا محل در حرم کشتن آن مردار است هرگاه محرمی با زن خود جماع
پیش از وقوف بمشعر کند در داخل فرج جماع خواه بود بر او بدنه و حج سال آینده و حج اول بر اوست و تا [illegible] نیست
هرگاه زن خود را اکراه جماع کند بر مرد دو کفاره است هرگاه زن راضی شده باشد هر یک کفاره میدهند
و بر مرد و زن جدا سال دویم ولیست و تفریق میکنند میان مرد و زن از محل جماع تا همان محل تا آنکه در سال آینده از مناسک
خلاص شوند و حد تفریق آن است که هرگز با هم خلوت نکنند مگر آنکه ثالثی با ایشان باشد هرگاه جماع در خارج فرج باشد
لازم میباید بدنه و حج دیگر ضرور نیست و اگر ناسیا جماع کند کفاره ندارد هرگاه کسی کنیز خود که بامر او
احرام بسته باشد جماع کند و مولی محل باشد بر مولی است ذبح بدنه و اگر آن بی اذن احرام بسته باشد کفاره ای جماع

محرمی

بر مولی محل نیست هرگاه فاده بدنه نباشد مخیر است بر ذبح بزی یا دو روز روزه هرگاه کسی پیش
از طواف زیارت که طواف حج است جماع کند کفاره آن ذبح شتر است هرگاه عاجز باشد ماده گاو هرگاه از آن
نیز عاجز شود بزی هرگاه کسی قدری از طواف حج بعمل آورده و جماع کند باید همه را ذبح کند و طواف از سر گیرد
هرگاه قدری از سعی بعمل آورده جماع کند باید بدنه ذبح کند و آنچه از سعی را گذاشته بنا بگذارد و استیناف ضرور
نیست و هرگاه گمان کرده تمام سعی را و جماع کرده و آخر خلاف ظاهر شد بنا میگذارد بر اول و تمام میکند و کفاره
لازم نیست هرگاه کسی بعد قضا جمیع مناسک پیش از طواف نساء جماع کند بر او بدنه لازم است هرگاه
نصف کمتر طواف نساء را بعمل آورده و جماع کرده بعد غسل استیناف میکند و کفاره میدهد بذبح بدنه و اگر بعد نصف
طواف نساء جماع کرده بعد غسل بنا میگذارد و اول را تمام میکند و بر او کفاره نیست هرگاه کسی جماع با زن
خود پیش از ادای مناسک در عمره مفرده میتوان عمره اش باطل میشود و بر او کفاره ذبح بدنه است و باید تا ماه
دیگر بماند و در آن ماه آینده عمره دیگر بعمل آورد هرگاه دست بازی کند با ذکر خود تا منی آید حکم آن حکم جماع
است قبل از وقوف مشعر بدنه لازم میشود و حج آینده و بعد وقوف کفاره لازم میباید بدون حج آینده هرگاه کسی
در احرام نظر بسوی زن غیر کند پس منی او آید لازم میشود بر او بدنه هرگاه عاجز شود بقره هرگاه از آن نیز عاجز شود
بزی هرگاه بزن خود از راه شهوت نظر کند پس منی آید بر او بدنه اما اگر نظر بدون شهوت باشد و منی و مذی
آید چیزی لازم نمیشود هرگاه محرمی زن خود را بشهوت مس کند بر او کفاره ذبح است منی آید یا نه و اگر مس بشهوت
نکرده ذبح لازم نمیباید منی آید یا نه هرگاه محرمی زن خود را بشهوت بوسه کرد بر او ذبح بزیست هرگاه
از روی شهوت بوسه کرد و جزوری لازم میباید هرگاه کسی در احرام با زن خود ملاعبه کند پس منی آرد کفاره بر
مرد و لازم است هرگاه محرمی برای محرمی عقد کند و آن محرم جماع کند بر عاقد ذبح بدنه لازم است هرگاه
محرمی ناخن چیند کفاره از یک مد طعام است و همچنین تا بالا مرود تا بده ناخن دست رسد پس ذبح بزی لازم و اگر ناخن

باهار را نیز در همان مجلس یکبر در همان باب کفاره است   هرگاه ناخن دست و پا را در دو مجلس گیرد بر او دو ذبح لازم
میاید واگر در ناخن گرفتن ناسی باشد بر او چیزی نیست   هرگاه سر خود را برای اذیتی که میکشد از بیماری بتراشد
بر او ذبح بز است یا دو روزه سه روز یا طعام شش مسکین هر مسکینی را مدی و در بعض روایات اطعام ده مسکین
است وان احوط است   هرگاه بر عماری و هودج و کجاوه بر سر خود در حال احرام سایه کند باید ذبح کند
هرگاه محرمی یکدفعه یا دو دفعه گوید بر او ذبح بز است یا فرض راستی   هرگاه دروغ دو قسم خورد ذبح بقره است
هرگاه دروغ سه قسم خورد ذبح شتر است   هرگاه شپشی را از بدن خود دور اندازد باید یک کف تصدق میکند
بکفی از طعام و تحویل شپش از موضعی از بدن بمثل ان موضع ضرری ندارد و دور کردن کنه از بدن خود و شتر
ناخوشی ندارد   هرگاه در حال احرام بسر و ریش خود دست کشد و مو کنده شود کفاره کفی از طعام است و احوط
دو کف و در حال وضو کنده شدن مو ضرر ندارد   هرگاه موی بغل بکند باید سه مسکین را طعام دهد
هرگاه موی هر دو بغل کند باید بزی ذبح کند   هرگاه محرمی بپوشد انچه پوشیدن ان بر او حرام است یا
بخورد انچه خوردنش بر او حرام است باید بزی ذبح کند   هرگاه مرغی بر شاخی باشد که بیخ ان درخت در حرم
و شاخ ان در حل باشد و محرم ان را بزند باید فدا دهد هر چند مرغ بر شاخی باشد که در حل است   هرگاه محرم پیراهن
پوشد بر او ذبح بز است   هرگاه چند لباس در یک مجلس پوشد ذبح یک بز کافیست   هرگاه در مجالس
متعدده باشد کفاره متعدد میشود   هرگاه محرم دندان خود را بکشد باید ذبح کند   هرگاه محرمی روغن
خوش بو استعمال کند هر چند از راه ضرورت باشد باید ذبح کند   باید دانست که حمل بره است و جدی
بزغاله است و کبش بره قوی را گویند که دندان ثنایا او را جهت بر اورده باشد و سنی ان بچه گوسفند است که در ان ار
یکسال باشد و باید عضو ان تمام شده باشد و بنت مخاض از بز و گوسفند انست که دو ساله باشد و بز و شتر است
یا ناقه که ماده باشد و بکاره شتر جوان است و بدنه نام هدی که بعید است از جنس شتر و گاو خواه نر باشد خواه

ماده

ماده و انچه قربانیست از جنس گوسفند جایز خواه نر و خواه ماده و هرگاه طعام اطلاق شود مراد گندم
و جو و مویز و خرماست و اهراق دم و ذبح مطلق و ضمن نیز معلوم باید و ما بقی در کتاب حج گذشت
و در ان چهار رکن است   در احکام صید و ذبایح و ان بر چند قسم است
و انواع حیوان موضوع احکام صید و ذبایح است و باید دانست که صید اطلاق نمیشود مگر بر احد
وحشی در حال حیوة او برّی باشد یا بحری طایر باشد یا غیر طایر و ذبیحه اطلاق میشود بر حیوان انسی که از ان ذبح
کنند و ان سه وجه است   انکه در حضر مهیا شغاصه و محتاج به تربیت است و ان نیز بر سه قسم است
مباح و ان شتر و گاو و گوسفند و گاومیش و بز است و عبد زکیه جایز است استعمال جلود ان در صلوة
و غیر ان مگر انکه جلال باشد پس در ان صورت استبرا لازم است قبل از ذبح و حد جلال انست که همه غذای
ان فضله انسان باشد و حد استبرا در شتر انست که چهل روز ان را ببندند و علف دهند تا پاک شود
عرفا ان و حلال شود گوشتان و استبراء گاو بیست روز و استبراء بز ده روز و استبراء بطه و مانند
دو چند بطه است پنج روز و استبراء مرغ خانگی سه روز است و استبراء ماهی جلال یک روز تا شب
و در اب پاک و خوراک پاک بان میدهند و استبراء بزغاله یا بره که یکدفعه یا دو دفعه شیر خنزیر خورده باشد
هفت روز است بعلف دادن یا بشیر پاک خورانیدن و اگر چه بدان نتوانند   مکروه و ان چند صنف است
اسب لجم از انکه نر باشد یا ماده بخیب باشد یا یابو   حمار و شیران برای دو ان نیز ندارد   انثی و ان است
کراهت است   بره و بزغاله که یکدفعه یا دو دفعه شیر خنزیر خورده باشد و شدت عظم و انبات لحم از ان نشده
باشد قبل از استبراء بسبعه   هرگاه بره و بزغاله شیر انسان خورد و شدت عظم از ان شود حیوان
حلال که قوت ان منحصر در عذره نباشد بلکه گاهی عذره و گاهی غیر ان خورد   محظور و حرام و ان نیز چند قسم
است   شتر و گاو و گوسفند و بز و مرغ و بط جلال قبل از استبراء   حیوانی که انسان با او وطی کرده باشد

حرام میشود گوشت ان وانچه از نسل ان بعد وطی بهم رسد وان بعد ذبح میسوزانند چون اینکه شیر خنزیر
خورده باشد عظم وانبات لحم شود حرام میشود ان وانچه از نسل ان بهم رسد هرگاه حیوانی از این حیوانات
شراب خورده جایز است خوردن گوشت ان بعد شستن وحرام میشود انچه در شکم اوست مثل حرام است
خوردن گوشت ان انچه دریایی است وان چند نوع است حلال گوشت از دواب وانگوسفند وبز وگاو
کوهیست واهو وگوره خر با کراهت فی الجمله حلال گوشت از پرنده کان وان هر مرغیست که پر زدن ان بیشتر
از صف باشد در پرواز پس اگر مذبوح دست یابد با اعتبار پرواز ممکن نباشد پس انچه چینه دان وسنگدان
وخار پشت پا داشته باشد حلال گوشت است حرام گوشت وان چند صنف است نجس العین وان
سگ وخوک است وانچه از انها بهم رسد علی الاحتیاط وما از یکی از انها وبصورت انها باشد کذلک
درنده کان از وحوش وطیور وهر چه دندان نیش دارد وچنگال دارد از انها مانند
شیر وپلنگ ویوز وگرگ وشغال وروباه وکفتار وخرگوش وگربه وباز وباشه وشاهین وعقاب ونسر و
شب پره وکلاغها علی الاحوط وهمچنین طاوس وهر مرغی که حوصله ندارد بلکه شکنبه دارد حرام است
مسوخ نیز مانند بوزینه وخار پشت وسنگ پشت وسوسمار وموش وخرچنگ وبزغ دو وفیل وخرس
نیز داخل مسوخ است حشرات الارض مانند مار وعقرب وهزار پا وعنکبوت وجعل وزنبور ومگس و ساس
کرمهای مختلف الاشکال والالوان از زهردار وغیر زهردار وباید دانست که انچه در بر جوجه کند وبیضه
نهد تربیت هرچند در دریا مانند ماهی خورد انچه دریایی است وان با طاهر است وحال طیور در
بر وبحر در معرفت حلال وحرام مساوی است با ماهی وشرط حلیت ان انست که فلس داشته باشد ما
صاف وحلوا وابنوس وبنی وشیر ماهی ودوبیان ودر حدیث وارد است که هر چه در بر حلال گوشت است
بی اعتبار فلوس است نه صورت ماهی چنانکه فقهای اهل ظن اعتبار کرده اند وباید دانست که ملخ

صید بحر است در حقیقت وشرط حلیت ان استقلال او در طیران است پس اگر مستقل بر طیران نیست
حرام است ودر اقسام تزکیه انعام وان در گاو وگاومیش وبز وگوسفند منحصر است بذبح وهمچنین در
سایر طیور وانچه را سایر سباع وحشی غیر کلب معلم شکار کند وشرط است در تذکیه تسمیه یعنی گفتن بسم الله
گفتن پس ترک ان عمدا موجب حرمت است ودیگر توجه قبله پس عمدا رو از قبله گردانیدن جایز نیست و
دیگر ذبح از مذبح بریدن حلقوم ومری واوداج اربعه که چهار شاهرگ باشد ودیگر اسلام پس ذبیحه
مشرکین واهل ملل مانند یهود ونصاری حرام است والاحوط اجتناب از ذبیحه غیر امامی اثنا عشری صحیح
الاعتقاد در اصول وصحیح العمل در فروع است مانند بصری ومجسمه وخوارج وذبیحه صحیح الاعتقاد فاسد
العمل ضرر ندارد وذکورت وبلوغ در مذکی شرط نیست پس زن وطفل ممیز با شرایط ذبح میتوانند کرد
وباید تذکیه با اهن معرض باشد ودر وقت ضرورت بسنگ تیز ونی تیز وچوب تیز نیز جایز است
وباید در ذبح ابتدا از بالا کنند تا اوداج بریده شود وبرنگردانند کارد را بسوی بالا پس اینها بزیر
ببالا ببرند وباید چهار دست وپای گاو را در وقت ذبح بستن ودم را رها کردن ودو پا ویک دست بز
وگوسفند گرفتن ویکدست رها کردن وبعد ذبح اعضا را نگیرند بلکه مو وپشم را بگیرند ودر مرغ بعد ذبح
باید رها کردن ودر تزکیه حیوه شرط است وان بچشم زدن یا دست ویا زدن متحقق میشود وباید تا
ذبیحه جان ندهد سر ازو جدا نکنند واگر بی اختیار از تعجیل دست وتیزی کارد سر جدا شود ضرر
ندارد بشرطیکه خون در وقت ذبح در اید تذکیه شتران بنحر است وهر دو دستار از ابیغل می بندند
ودر لبه ان حربه مینزنند وذبح در منحر ونحر در مذبح مستلزم حرمت است هرگاه شتری یا حیوانی
در چاه افتد ونحر وذبح او از منحر ومذبح نتوان کردن یا گاو عصیان کند ونتوان ذبح کردن از اعضا بنیزه
وشمشیر میگیرند از هر طرف که ممکن باشد بسم الله گفته میکشند که در انیصورت حلالست هرگاه نیزه

مار بسم الله گفته بر طایر زنند و بان کشته شود مذکیست اما بندق که تفنگست این حکم ندارد و در اول خود
تذکیه شرطست هرگاه کسی صید را بنیزه یا شمشیر زند و بسم الله گفته باشد و از همان ضرب بکشد
مذکی است هرگاه کسی صید را بسم الله گفته شمشیر زند که بدو نصف شود و حرکت نکند یکی از دو و سهم اما
خون برآید مذکی است و هرگاه نصفی حرکت نکند و نصف دیگر حرکت کند آن نصف متحرک مذکی است و نصف
ساکن میته هرگاه انسانی صید را تسمیه گفته رمی کند و بصید دیگر رسید و بکشد مذکی است تذکیه
ماهی و آن اخراج انست از آب در حال حیوة که در خشکی بمیرد و مخرج آن اسلام شرط نیست اگر رو
بروی ایشان در آید یا دو شاهد عادل گواهی دهند یا ثقه خبر کند و الا سخن کافر در اخراج آن حیا مناط
قبول نیست و آنچه در شبکه و حظیره بمیرد که ممتاز نباشد که در آب مرده یا نه حلالست و آنچه خود را
از آب بیرون نجهد و بگیرند پس بمیرد حلالست و اگر خود بخود بمیرد حرام است و آنچه خود بخود بر روی
آید و بر آن افتد از اطافی که تنید حرام است و حکم مار ماهی و زهیره و مجموع مسوخات بحری و ماهی
بی فلس چونست در مذهب اهل بیت علیهم السلام و خلاف اهل خلاف و موافقین ایشان ضعیفست
و بهرحال الحوط اجتنابست تذکیه ملخ و آن گرفتن انست بعد استقلال در طیران و حیوة
هرچند سرما پرانرا ضعیف کرده باشد هرگاه حیوانی را تذکیه کنند و بچه در شکم او بیرون آید که کرک
و موی بهم رسانیده و هنوز روح در ان ندمیده باشد تذکیه مادرش مذکی میشود و احتیاج بتذکیه دوم
ندارد که هرگاه کسی گوشتی یابد و نداند که میته است یا مذکی بر آتش بیاندازد اگر منقبض شد
مذکی است و حلال و اگر منبسط شد میته و حرام است و اگر ماهی میته از مذکی متمیز نباشد از آن در
آب بیاندازند پس اگر بپشت بر روی آب افتاد و شکمش بالا باشد میته است و اگر شکمش بر آب باشد
و پشت بالا مذکی است و در صورت اشتباه تخم مرغان مستوی الطرفین حرام است و مختلف الطرفین

حلالست

حلالست هرگاه صیدی شمشیر زنند و قطعه از او جدا شود و باقی زنده باشد زنده را ذبح میکنند
حلالست و آن قطعه حرام است هرگاه سگ شکاری معلم بسم الله گفته بر صید رها کنند و آن سگ
صید را بکشد حلالست و احتیاج بتذکیه دیگر ندارد و حد کلب معلم انست که هرگاه رها کنی برود و هرگاه
نهی کنی بایستد پس اگر عادت آن امساک صید برای صاحب خود باشد اتفاقا از صید خورده باشد حرام نمیشود
و باید انست که تسمیه در صید ملخ و ماهی شرط نیست در اسباب میته شدن و آن چند چیز است
موت پس هر حیوانی که حتف انفه بمیرد میته است هرچند حلال گوشت باشد و دباغت مطهر نیست باجماع
اهل بیت علیهم السلام هرگاه ذبیحه را پیش از سرد شدن پوست کنند حرام میشود هرگاه حربه بصید زنند
و قطعه از آن جدا شود یا دنبه گوسفند زنده ببرند آن قطعه حرام میشود هرگاه ذبیحه را ذبح کنند و بچه
از شکم آن برآید که کرک و مو نداشته باشد حرام است و هرگاه کرک و مو داشته باشد و حیوة در او حلول
کرده احتیاج بذبح دارد و حلالست تذکیه مادر کفایت نمیکند هرگاه شتر ذبح کنند میته است هرگاه
غیر شتر را نحر کنند میته میشود هرگاه ماهی در آب بمیرد یا بخشکی افتد و قبض نکرده بمیرد میته است و هرگاه
در شباک و حظیره بمیرد و معین نشود که کدام در آب مرده همه حلالست و اگر ماهی را زنده بر آورده و باز در آب کنند
تا بمیرد احوط اجتنابست از اکل آن هرگاه ذبیحه را عمدا رو بقبله نکنند میته است هرگاه ذبیحه را وقت ذبح
تسمیه نکنند میته است هرگاه ذبیحه را از مذبح نکشند اختیارا میته است هرگاه غیر مسلم ذبح کند میته است
هرچند تسمیه کند و احتیاط از ان لازم است هرگاه مجنون العین را ذبح کنند میته است هرگاه آتش افروزند
که ملخ در آن افتد یا درختی که ملخ بر آن نشسته آتش زنند که ملخ بسوزد و بگیرند میته است هرگاه ملخ پیش
از گرفتن مرده باشد میته است اما میته ماهی و ملخ و اشباه آن که نفس سائله ندارد نجس نیست خواه حلال باشد
و خواه حرام هرگاه تسمیه گفته بر طایر تیر اندازند و بجوجه آن خورد که پرواز نمیتواند آن جوجه میته است چون

بل از استقلال بطیران صید نیست وکبوتری که مجهول الملاک باشد ومستقل در طیران هرکس که او را صید کند ازمال ان
است واگر مالک معلوم باشد باید رد کردن واگر پر بریده باشد باید تعریف لازم است هرگاه شکاری را بیندازند و
از بالای کوه افتد یا در آب افتد وبداند که از افتادن از کوه یا در آب مرده است بالجمله در حکم میته است هرگاه صیدی
سنگی بزرگ را از خود از صید زنند وبمیرد میته است هرگاه عمدا الغیبا را بغیر حدید ذبح کنند میته میشود ودر وقت
اضطرار بنیک ونی وشیشه وهر جسم برنده معترض جایز است هرگاه صید برا به بندق بکشند با وجود تسمیه میته است
هرگاه سباع وحش وطیر وکلب غیر معلم صید برا کشند میته است هرگاه حیوانی را ذبح کنند که چشم از حرکت نکند
وخون از بیرون نیاید میته است در مکروهات این باب ومحرمات ذبیحه ومستثنات میته ودر ان
سه زاویه است در مکروهات وان چند چیز است در شب ذبح کردن بدون ضرورت ووقت ندا
صلوة جمعه ذبح کردن جوجه را از آشیانه گرفتن حیوان تربیت کرده خانه را کشتن قصابیرا پیشه کردن
هدهد کشتن پرستو کشتن قبره کشتن وانچه شبیه کنجشک است ونزدیک راه بیضه میگذارد وتاج برسر
دارد در محرمات ذبیحه وان چند چیز است خون وانچه بعد از ذبح در اجزاء لحم ماند حلال وپاک است
سرگین سپرز نخره بچه دان فرج از ظاهر وباطن خواه قبل وخواه دبر ذکر خصیتین مغز حرام پی کردن
که علبا باشد غدها که در گوشت بهم رسد تخم چشم مهره که در دماغ میباشد ذات الاشاجع که نزدیک
بضعهای ذبیحه بهم رسد جلد ولحوط احتیاطا از جلد مرغ خالی نیست وذبیحه بمذبوحه بران در اطلاق الغیری
شامل است واگر پوست مرغ را از اهل جلد ندانند باعتبار عدم شمول ذبیحه عرفا از این باب فرج وحصب وما فی
البطون از این حرام میدانند زیرا که نص در حرمت اینها در خصوص ذبیحه وارد است وخبر الظاهر کله بظاهرش موافق
عامه است وجلد که مثل انچه اکثر احتیاط است از جلد ذبیحه وحکم بنجاست وحرمت برا از اشکال
احتیاط اسهل است وبعضی جلد را که از فرج گرفته اند ودر اینصورت خلاف نخواهد بود والله اعلم

در مستثنیات میته وان چند چیز است پشم ومو وکرک وپر ولحوط آنکه بغرض بچینند که به غذا باک
واگر از حلال گوشت باشد غائرین پرهای آن صحیح است استخوان ودندان ونیش وسم وشاخ که اینها بر ما لا تحله الحیوة
است سرسان ولحوط احتیاطا بشستن است خروج از خلاف فقهاء نیز از اینها نیست بدو شستن وشارع رخصت
داده وشبهه متاخرین منع کرده اند اجتهاد مقابل نص است بیضه هرگاه جلد بالائی داشته باشد هرگاه
حیوان غیر ماکول اللحم که نجس العین نباشد ذبح کنند استعمال جلد ان در غیر نماز جایز است مگر جلد خز بلا خلاف
که نماز در ان صحیح است وسنجاب علی خلاف ولحوط احتیاطا بشستن در نماز از سنجاب جایز است استعمال
جلود میته برای دلو چاههای بزرگ که زراعت را از ان آب دهند جایز است وریسمان از موی خوک که بدلو
ببندند که حیوانات زراعت را از ان آب دهند ولحوط اجتناب شستن دست است از ان برای نماز در مطاعم
ومشارب باید دانست که لازم است در ابتداء در خوردن وآشامیدن بسم الله ودر آخر ان الحمد لله گفتن
واگر برای هر لون از طعام بلکه هر لقمه بگوید بهتر است وبدست راست خوردن لحیتها را وآب را به تسخیدن
وشکر نعمت بجای آوردن بصرف قوة حاصله از ان در تحصیل مرضات الله وراضی بقسمت بودن واکتفا
بحلال وبقدر کفایت کردن وحقوق الزاد کردن از اعطاء سائل وتفقد جاد ودست شستن قبل وبعد
ابتداء از صاحب خانه باید نمود واز جانب راست بجانب چپ او ختم باید نمود ودر آخر باید منتهی بصاحب
خانه شود ولقمهای کوچک برداشتن وخوب جاویدن ودر صورت خوردن نگاه نکردن وصاحب خانه اول
ابتدا میکند وآخر دست میکشد وبعد فراغ انگشتان لیسیدن وبه انگشت خوردن وبر او اکتفا نکردن
وابتداء واختتام بنمک کردن وسبزی بر خوان آوردن وترک حیوانی نکردن وکم خوردن وبیشتر خورانیدن
وتتمه احکام در ضمن مائدها نقل میکنیم ودران دو مائده است در مطاعم حضرت صادق علیه السلام فرمود که
اما انچه حلال میباشد برای انسان وخوردن ان از انچه بیرون میاورد زمین پس سه صنف است از خوردنیها

مسکر از ان جمیع دانها است بتمامها از کندم وجو وبرنج ونخود وغیر ان از صنفهای دانه وصنفهای کجیدها وغیر انها هر چیز یکه از
دانه ها انچه میباشد دران غذای انسان ودر بدنش وقوتش پس حلال است همه ان وهر چیزیکه میباشد دران مضرت بر انسان
در بدنش پس حرام است خوردن ان مکر در حال ضرورت وصنف دیکر چیزیست که بیرون می اورد زمین از همه صنفهای
میوه ها همه ان انچه میباشد دران غذای انسان ومنفعت برای انسان وقوت ایشان بان پس حلال است خوردن ان
وانچه بوده دران مضرت بر انسان در خوردن ان پس حرام است خوردن ان وصنف سیم همه صنفهای سبزیهاست و
رویدنیها وهر انچه میروید از سبزیها همه ان از انچه دران منفعتهای انسانست وخوراکی برای اوست پس حلال است
خوردن ان وانچه بوده از صنفهای سبزیها از انچه دران مضرت بر انسانست در خوردن ان مانند سبزیهای زهرهای
کشنده ومانند خرزهره وغیر ان از صنفهای زهر قاتل پس حرام است خوردن ان   در مشارب یعنی نوشیدنیها
وحضرت صادق ع فرموده وانچه جایز میباشد از نوشیدنیها از همه صنفهای ان پس چیزیکه تغییر نمیدهد عقل را بسیار
ان پس نا خوشی نیست در اشامیدن ان وانچه تغییر میدهد عقل را بسیار ان پس حکم ان حرام است وانحضرت ع فرموده
که بدرستیکه از انکور خمر میباشد وبدرستیکه از مویز خمر میباشد وبدرستیکه از خرما خمر میباشد وبدرستیکه
از جو خمر میباشد اکاه شوید ای مردمان نهی میکنم شما را از هر مسکر او وانده وحضرت باقر ع فرموده که خدا ن
انچیزیست که مسکر باده از اشامیدنی هر کاه عقل را بپوشاند پس از خمر است وانچه مسکر بسیار ان کم ان حرام
است وحضرت صادق ع فرموده که هر عصیری که رسیده است اتش بان پس حرام است تا برود دو ثلث ان وباقی بماند ثلثی
که عصیر در لغت عرب عصاره انکور را کویند وعلما منصرف بر انست واب میوهای دیکر را باضافه اطلاق میکنند
بلکه میکویند عصیر التفاح وماننداین کویند وبعضی میوه ها را عصیر مینامند مانند حنا وهندوانه پس از ماء الخیار
وماء البطیخ الاخضر والخوخ والجب والروز والبطیخ الهندی کویند وعصیر البطیخ نکویند ورطب وخرما ومویز عصیر نباید و
احوط اجتناب از شیره خرماست قبل رفتن دو ثلث ان وجماعتی خلاف واشامیدن حرام بر چند قسم است ماییعات

مسکره مانند تبع که شراب عسل است وضبع که شراب مویز است ومرز که شراب ذرت وجو است وفقاع
بروزن رمان که شراب جو مشهور است ونبیذ که شراب خرما است   ماییعات نجسه مانند شیر ودوغی
که خون یا مردار دران افتاده باشد ودوغن جراغ نجس یاد ر زیر اسمان نشود سوخت عصیر که از انکور
است پیش از انکه دو ثلث ان باتش کم شود واو حرام شدن ان غلیان است که زیر وبالا شود والحاق
شیره خرما با و مشکل است واحتیاط واضح است   ماییعات که زهر باشد وباید دانست که در حدیث
وارد است که سید شرابها ابست وسید طعامها کوشت وسید میوه ها انار است وولیمه نمیباشد
مکر در عروسی وختان وولادت فرزند وبنای خانه ورجوع از سفر مکه معظمه واعظم قربات سیر
کردن تشنه وسیر کردن کرسنه است   ودران چند عرضه است   در صفات قاضی واندکی
از ان در خصوص کسی که قبول روایت ان توان نمود واعتماد بر سخن او توان کرد در دیباچه کتاب تقدیم یافت
وباید دانست که در قضا وجند چیز شرط نیست   ایمان وتحقیق ان کذشت در اصول این رساله که عقد بجان و
اقرار بلسان وعمل بارکان است ونظر در رساله فرقان در تحقیق معنی ایمان بر ان مضمون یکصد وشصت
ودو دلیل از کلام رب جلیل وائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین ایراد نموده پس حکم فاسد العقیده
وان کسیست که در تصحیح اعتقاد بتقلید غیر معصوم واتباع فلاسفه ومتکلمین وصوفیه ومرتدین واکتفا
بعلم سفیه خود قناعت نموده باشد وهمچنین فاسد العمل که اقدام بر ترک واجب وفعل حرام نماید وادمان بر ترک
سنن قائمه واصرار بر مکروهات داشته باشد نافذ نیست   حفظ کتاب وسنت معصومین علیهم السلام واکتفا
در حکم بر قضا جناب امیر المؤمنین نکرده ونقل اقضا کم علی مجا باشد وحفظ کتاب موقوفست بر اطلاع بمحکم و
متشابه وناسخ ومنسوخ ونص وظاهر ومجمل ومأول ومحدد ومطلق وما لفظه عام ومعنا خاص یا معنا عام و لفظه
خاص وسایر اقسام الفاظ ومعانی قران بقدر وسع وطاقت وان بعد اطلاع بر عربیت از تصریف ونحو ومعانی

وبیان بلکه بدیع ولغت واشتقاق موقوفست بر تفسیر اهل بیت سلام الله علیهم مانند تفسیر حضرت صادق ع و تفسیر امام
حسن عسکری ع و تفسیر ابو حمزه ثمالی و تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر محمد بن ابراهیم نعمانی و تفسیر عیاشی و تفسیر نور الثقلین
شیخ عبد علی حویزی و تفسیر برهان سید هاشم علامه و تفسیر صافی محدث کاشانی واما اطلاع بر سایر تفاسیر خاصه مانند
تبیان و مجمع البیان و جوامع الجامع و آیات الاحکام ابن فهد و شیخ جواد و مقداد و دیلمی و تفاسیر عامه مانند
تفسیر ثعلبی و بغوی و غزالی و بیضاوی و کشاف و قاضی و همچنین اطلاع بر قراءت و تجوید آن پس از محسنات میباشد
وحفظ سنت باعتبار ما بین عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مبین و محکم و متشابه و امثال آن میباشد و آن
متوقف بر تتبع از کتب حدیث اهل عصمت علیهم السلام است که فرموده اند ان کلامنا یفسر بعضه بعضا و
امتیاز ما بین صحیح و مکذوب و غیر معلوم باطلاع بهم رسانیدن بر اصول المجمع علی صحتها وجواز العمل بما فیها که
چهارصد بوده و مصنفات اصحاب ائمه که قریب به هفت هزار بوده و معتبر از آنها از مشایخ ثلاثه اول که محمد بن ثلثه
شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی و شیخ ابو جعفر محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی رضی الله
عنهم در کتب اربعه که بالمال ثلثه است و مشایخ ثلثه اخری که مولانا محمد محسن کاشانی و مولانا محمد باقر مجلسی و مولانا
الشیخ محمد الحر العاملی رحمهم در مصنفات ثلاثه که کتاب وافی و بحار الانوار و تفصیل وسائل الشیعه جمع نموده اند
شکر الله مساعیهم وجزاهم الله عنا و عن الذین احسن جزاء الصالحین بمحمد و آله الطاهرین صلوات الله وسلامه
علیهم اجمعین و عده طوسیه و فوائد مکیه و مدنیه و فوائد غرویه و هدایة الابرار و فوائد طوسیه و فوائد الحائریه
و نظایر آن که متضمن ذکر قراین صحت اخبار است و اطلاع بر فهرست شیخ و فهرست فقیه و فهرست شیخ منتجب
الدین و رجال نجاشی و کشی و شیخ معین بر اینمطلبست و رجال متاخرین نیز در مقام ترجیح باسانید نظر بتفاوتی
حال ایشان تاییدی میکنند   عدالت در خصمین و جانب احد المتداعیین نگرفتن و تلقین حجت نکردن بلکه باید قاضی نشست
بقبله نشیند تا متخاصمین رو بقبله ایستند و اول سخن مدعی را تمام بشنود بعد از آن رو بمدعی علیه کند پس اگر

اقرار

اقرار بصحت دعوی کرد الزام میکند او را باداء حق یا ارضای خصم پس اگر اداء یا ارضا بعمل آورد فهو المراد والا رفع کند
کند پس اگر انظار کرد بهتر والا تبیین اعسار مدعی علیه میکند پس اگر اعسار ثابت شد انظار لازم میشود والا حبس میکند تا
ادای حق یا ارضای خصم کند واگر انکار نمود رو بمدعی میکند پس اگر بینه عادله بر دعوی اقامه نمود حق او ثابت میشود و
کافیست در عدالت شهود حسن ظاهر یعنی عدم ظهور فسق و حضور جماعت مسلمین کافیست والا اگر گفت بینه
غایبست مهلت میدهد هر قدر بخواهد تا احضار بینه کند واگر مدعی که قبل از مدعی علیه خواسته باشد کفیل بگیرند
واگر طالب قسم گردید اول قاضی منکر را موعظه میکند و از نکال قسم دروغ میترساند پس اگر اقرار کرد حق ثابت میشود
و باید مقر مجبور و ابله و مجنون و مختلط نباشد والا حق ثابت نخواهد شد و باید مقر معروف العین باشد و هرگاه چند
بشهادت عدلین باشد واگر بر انکار اصرار نمود قسم خورد حق مطالب و دعوی بحسب ظاهر ساقط میشود لمابرای فیها
میماند و اشتغال ذمه حقیقی بقسم دروغ رفع نمیشود پس اگر بعد قسم اقرار بحق نمود استیفا میکند پس اگر رد کند
منکر قسم را بر مدعی پس اگر از نکول کرد دعوی او ساقط میشود پس اگر قسم خورد حق خود را میگیرد و اگر بعد دفع قسم
خود را اشتغال ذمه اخروی دارد پس اگر بعد حلف اقرار بکذب و بطلان دعوی خود کند مال غیر را رد میکند و
متخاصمین هر دو مدعی باشند اول استماع قول آنرا میکند که طرف یمین است و اگر متعدد باشند اسامی ایشان
نوشته زیر مسند خود میگذارد و دست میکند رقعه را در میاورد هر رقعه که اول در آمد دعوی او مقدم
میدارد پس اگر بینه تعارض کند اعدل و اوثق و بعد از آن اکثر را ترجیح میدهد و در صورت تعادل قرعه میاندازد
و بقرعه حکم میکند   فراغ پس باید در وقت غلبه بول و غایط و عطش و جوع و حزن و تفکر و خوف و غضب
حکم نکند مگر در حالت اعتدال الحال   بلوغ   عقل   ذکورت   حریت پس حکم طفل و مجنون و سفیه و زن
و بنده نافذ نخواهد بود و مراعات حریت لحوط است   اذن حجت زمان ع بنص خاص یا بنص عام مجتهدا نکرده
فقیه جامع الشرائط در این زمان متحقق میشود پس حکم غیر ماذون باطل است هر چند موافق واقع باشد   ضبط

کتاب وعدم نقض حکم کسی که کثیر السهو باشد و جاهل باشد و گرمانده بیست علی قول مع خلاف فی المسئله و مراعات این شرط
اخیر احوط است خزو جاعز الخلاف در بیان ما یقضی به و ما لا یقضی به و در این عزیمه بترجمه عنوان باب
کتاب القضا بتفصیل وسایل الشیعه اکتفا نمودیم در بیان کسی که جایز نیست احدی را حکم کند مگر امام یا کسی که
روایت میکند حکم ایشان را پس حکم میکند بان و در ان ده حدیث است در بیان عدم جواز قضا و افتا بغیر علم
بودن حکم از معصومین علیهم السلام و در ان سی و شش حدیث است مصنف گوید که طریق تحصیل علم
ایشان باحکام اهل عصمت سلام الله علیهم منحصر است در دانستن اخبار ایشان و علم باخبار حاصل
میشود بطریقی چند که در اصول محدثین مذکور است و تتبع تام ما شهد تا تماعلینا بل کذبو بما لم یحیطو بعلمه
کوش بپیچی و دست از نرخ ابشناسی روا بود که ملامت کنی و انکار در حرام بودن حکم بغیر کتاب و سنت
و واجب بودن شکستن حکم با ظاهر شدن خطا و در ان پانزده حدیث است جایز نبودن قضا و حکم
برای و قیاسها و اجتهاد و ما شدان از استنباطهای ظنی در نفس احکام شرعی و در ان پنجاه حدیث است
مصنف گوید که رای دیدن و قیاس بجهت و هم بعض افراد و ابر بعض بنظر اشتباه در نفس موضوع مجاری
کردن حکم اول در دوم و اجتهاد بذل طاقت در استخراج احکام بطریق گمان و استنباط در اوردن
ان احکام است از اصول دان در اوردن را بانظر دو اصطلاح مجتهد گویند و ان احکام در اوردن را
از ان اصول فقه نامند و ان اصول که قواعد کلی و همی و خیالی است از اصول عقاید نامند در وجوب رجوع
در همه حکمها بسوی معصومین عم و در ان چهل و دو حدیث است مصنف گوید که رجوع بکتب مصنفه در جمیع
اخبار ایشان رجوع بر اویان ثقه ایشان در اخذ اخبار عین رجوع بایشان است چنانچه در روایات کثیره
وارد است و اصحاب اجتهاد ظنی در خصوص تقلید مجتهد و سایط ایشان بهمین معنی قایل شده اند در وجوب
عمل باحادیث پیغمبر ص و ائمه صلی الله علیه و علیهم که نقل کرده شده است در کتابهای معتمده و وجوب روایت کردن

ان و صحت ان و ثبوت ان و در ان هشتاد و هشت حدیث است در بیان وجوه جمع میان احادیثی که
ظاهر اختلاف دارد و کیفیت عمل کردن بان و در ان پنجاه و دو حدیث است در جایز نبودن تقلید غیر معصوم
در انچه میگوید از برای خود و در انچه عمل میکند در ان بفتوی از ایشان ع و در ان سی و چهار حدیث است در واجب
بودن رجوع در حکم و فتوی بسوی راویان حدیث از شیعه امامیه در انچه روایت میکنند ان از ائمه علیهم السلام از جمله
احکام شرعیه نه در انچه میگویند از برای خود و در ان چهل و هفت حدیث است در وجوب توقف و احتیاط در
و فتوی و در عمل کردن در هر مسئله نظری که دانسته نشود حکم ان بنص از ائمه ع و در ان شصت و هفت حدیث است
جایز نبودن در اوردن حکمهای نظریه که احتیاج بفکر و استدلال دارد از ظواهر قران که احتمال اختلاف مفهوم
دران هر دو ممکن است بعد دانستن تفسیران از بیان ائمه علیهم و در ان هشتاد حدیث است در جایز نبودن در اوردن
احکام نظری از ظواهر کلام پیغمبر ص که روایت کرده شده از غیر جهت ائمه ع ما دامیکه دانسته نشد تفسیر از
ائمه ع و در ان چهار حدیث است مصنف گوید که مجموع احادیث این دوازده باب بر این مطالب مذکور با نصد و
بیست و پنج است در وسایل الشیعه تنها در احکام شهادات و ان بر چند وجه است
قبولیت ان چند چیز است بلوغ پس شهادت صبی مقبول نیست مگر انکه در وقت تحمل ممیز باشد و در وقت
ادا بالغ در این صورت معتبر و قبول است و در دیه شجاج نیز شهادت طفل ممیز ده ساله و زیاده قبول است بشرط
که اختلاف در ان نکنند و بجایهای خود برگشته باشند و باول کلام ایشان اعتبار میکنند مانند انکه طفلی را
در بازیچه زخمی رسید یا کشته شود عقل پس شهادت مجنون و مختلط و ابله غیر ممیز مقبول نیست هر چند در
تحمل عاقل و صحیح المزاج بوده اما صاحب جنون دوری اگر ادای شهادت در وقت صحت عقل نماید و تحمل در وقت عقل کرده
مقبول میگردد ایمان پس شهادت اهل ایمان بر سایر فرق و ملل مقبول الهم علیهم است و شهادت سایرین بر مومن مقبول نیست
و شهادت اهل کتاب و اهل خلاف در باره یکدیگر با اتفاق مذهب شاهد و مشهود علیه مقبول است و اگر وقت تحمل ذمی

بوده و وقت ادا مسلم حال او حال اهل اسلام است و معتبر وقت ادا است در اسباب رد و لیکن جیزات و بعضی

ازان در ضمن وجوه قبول گذشت متوقف بر شهادت بتمام بعض مرد و واست مانند عشاد و طبال و رقاص و

الخمر و خمار و قصاص و دیوث و خنث و لوطی و غیر ایشان و معتبر وقت ادا است چنانکه گذشت انضمام پس شهادت

خصم و عدو و حاسد و مانند آن در حق محسود و محقود و مبغوض مقبول نیست جر بسوی نفس پس شهادت وارث در حق

موروث و با اتهام و شریک در حق شریک در مال مشترک و اجیر در حق مستاجر با بقای وصف و عبد ظنین در حق مولی

که این مواضع اتهام و ریبه است مقبول نیست شهادت پسر بر پدر بر پدر و لیکن مقبول نیست و اکر اداء شود معتبر وقت

اداست و اما برای پدر و مولی با عدم ریبه مقبول است و شهادت بر پدر مطلقا و همچنین زوجین در حق یکدیگر با

شروط شهادت مقبول است لهم یا علیهم شهادت بر شهادت بر شهادت که شهادت فرع فرع باشد مردود است

مطلقا شهادت بر شهادت در غیر املاک و عقود و دیون مانند حدود در غیر مقبول است اما در حقوق مذکوره صحیح است

بشرطیکه دو شاهد مرضی باشند بر شهادت واحد در مراعات عدد و آن هرچند نیست شاهد واحد در آن

مقبول است هرگاه معصوم باشد پس با شهادت معصوم احتیاج بر انضمام ضمیمه نیست شاهد واحد با یمین مدعی در آن

مقبول است در دیون در مذهب اهل بیت هرگاه شاهد عدل باشد شهادت یک زن و آن در استهلال منفوس است

که شهادت قابله مقبول است در ربع میراث با تفسیر و هرگاه در وصیت وقت وفی یک زن حاضر باشد و بان وصیت کند

ربع حق بشهادت او ثابت میشود و نصف بدو زن شهادت زنان با انضمام مردان و آن مقبول است در امورات

در دیون و امور مالیه مانند بکارت و عیوب شهادت مردان فقط که انضمام زنها در آن معتبر نیست و زنهای تنها

با ایشان در دعوی هلال و طلاق و مثل قصاص شهادت مردان با انضمام هر دو زن بجای یک مرد در اثبات

رجم اگر سه مرد باشند رجم ثابت میشود و اگر دو مرد و چهار زن باشند رجم ثابت نمیشود و حد در غیر احصان لازم میباید

و اگر یک مرد و شش زن باشند هیچ یک از حد و رجم ثابت نمیشود بلکه حد مفتری بر شهود میزنند و در این ثابت

بحق

میشود بیک مرد و دو زن و بدو زن و حلف مدعی شهادت اهل کتاب در اثبات وصیت هرگاه مسلمی

در غربت بمیرد و مسلمی نباشد یهود و نصاری شاهد میکیرد و اگر نباشد مجوس نیز قائم مقام اهل کتاب

میشوند بچهار زن که شهادت دهند بر استهلال همه میراث ثابت میشود و به ربع و بدو نصف

و بیک ربع شهادت یک زن بر دفع طفلی طفل دیگر را در چاه تا انکه مرده باشد ربع دیت ثابت میشود

شهادت هر عاقل بالغ حر مختار ثابت است در حق خود بعد تعریف شخص معرف حقوق ناس از دین و سرقه

و قتل و دیت و مانند آن و این را اقرار گویند و احتیاج با انضمام ضمیمه نیست و در خصوص حدود حقوق

الله مانند زنا و لواطه باید چهار مرتبه اقرار کند تا ثابت نمیشود مگر در حق مکرر دو در غیره و اقرار بنده در حق

حق خود مقبول نیست زیرا که اختیار نفس خود ندارد و مال از مولای اوست هرگاه بینه اقامه شود بر

زنا و نفی دعوی زن ادعای بکارت کند و زنها نگاه کنند و از ابکر باشد مقبول میشود بینه زنان و بینه

مردان مردود میگردد هرگاه مهر و خط خود را ببیند و متذکر شهادت نشود اعتماد بر کاغذ و مهر نمیکند

اما اگر شاهد عادل دیگر منضم شود و متذکر گردد شهادت لازم میشود تا علم قطعی نداشته باشد

ادای شهادت جایز نیست و با وجود علم اگر بدون استشهاد شاهد شده و حضور نداشته مخیر است

در ادا و غیر آن مگر انکه داند که در ادای عدم شهادت حق مؤمنی تلف میشود یا ضرر بمؤمنی میرسد

و با وجود تحمل شهادت و علم و تذکر واجبست ادای آن مگر انکه داند که در ادا ضرر بمؤمنی میرسد بلا

حق مثلا انکه مدعی بون معسر است و میداند که بعد ثبوت حق طلبکار او را مهلت نخواهد داد و نزد حکام

جور متشاهک عرض و اذیت و حبس و ضرب او خواهد بود در اینصورت اداء شهادت نباید کرد

در شهادت زور باید دانست که بعد نکول حق بر کردن شهود تعلق میگیرد خواه مالی و خواه جانی از

دیت و قصاص و چندی از این باب مذکور میشود اول هرگاه شهادت چهار زن دهند بر زنا کسی که محصن باشد

و از رجم کنند بعد از ان یکی از چهار نکول کند و کوید که من عمداً دروغ کفتم پس در اینصورت کشته میشود انشاهد
و باید ان شاهد دیکر سه ربع دیت را بورثه شاهد مقتول برسانند هر یکی ربع دیت   هرکاه یکی کوید از آن
که توهم کردم درست ندیده بودم الزام کرده میشود ربع دیت را و ثلاثه ثلثه ارباع را   هرکاه دو شاهد از چهار نکول
کنند و کویند عمداً دروغ کفتیم پس خواسته باشند اولیاء مرجوم که ان هر دو را بکشند در اینصورت یک دیت کامله
را ان ورثه بوده اند دو شاهد مقتول رد میکنند بورثه هر یکی نصف دیت قسمت میشود و ان دو شاهد دیکر
دیت را بورثه ان دو شاهد میدهند هر کدام را ربع دیت   هرکاه دو شاهد کویند که توهم کردیم نصف
دیت از ایشان میکیرند و بورثه مرجوم میدهند   هرکاه ورثه مرجوم بنا بر فرض ثالث یکی از دو شاهد را بکشند
ان ناکل ثانی با دو شاهد غیر ناکل ربع دیت را بورثه شاهد مقتول رد میکنند   هرکاه سه شاهد نکول کنند و اقرار
بتعمد کذب نمایند و ورثه مرجوم مخیر اند در اینکه دیت کامله بکیرند از هر یکی ربع یا یکی را بکشند و ان سه نفر باقی
ربع دیت بورثه شاهد مقتول رسانند یا دو نفر از معترفین را بکشند و حکم ان در ضمن شق ثالث کذشته یا نفر را
کشند و دیت دو نفر را بورثه ان هر سه مقتول بالسویه قسمت کنند و ربع دیت را شاهد غیر ناکل بورثه انسه بالسویه
قسمت کنند   هرکاه ان سه ناکل ادعای توهم کنند سه ربع دیت را میدهند و انغیر ناکل را بورثه مرجوم   هرکاه
هر چهار شاهد نکول کنند و ادعاء عمد کنند در قربه و ورثه مرجوم مخیر اند در اخذ دیت از همه یا قتل یکی یا قتل دو نفر یا قتل
سه نفر و حکم هر یک کذشت یا قتل هر چهار و رد میکنند سه کامله او در شهر چهار بالسویه قسمت میشود بهر یکی
سه ربع دیت   هرکاه هر چهار ادعای توهم کنند ضامن دیت اند علی الارباع برای ورثه مرجوم   هرکاه دو نفر
شهادت بطلاق دهند و ان زن بعد عده شوهر کند بعد از ان نکول کنند واجب میشود بر ایشان حد و ضامن
میشوند مهر را که شوهر ثانی داده و ان زن بعد عده رجوع بشوهر اول میکند   هرکاه دو نفر بر فرقه کسی شهادت
دهند و دست از قطع کنند و بعد از ان نکول کنند دیت دست را میدهند و اکر یکی نکول کند نصف دیت قصد میدهد

محمد

در صورت ادعای توهم   هرکاه ادعای عمد کذب کنند مقطوع مخیر است در اخذ دیت یا قطع ید یکی و ان شاهد
دیکر نصف دیت دست بان شاهد مقطوع میدهد یا ید هر دو و دیت یک دست بر ایشان رد میکنند و بالسویه قسمت کنند
هرکاه بر دو بن شاهد شوند و نکول کنند باید غرامت مال را بکشند پس اکر یکی نکول کند نصف غرامت را بکشد و اکر
عین مال باقی باشد بعینه مرد و میشود بر صاحب اول و غرامت لازم نمی اید   هرکاه بر کسی بشرقه شهادت دهند
و قبل از اقامه حد ادعای توهم کنند و کویند در حق دیکری شهادت ایشان در حق اول و دوم هر دو مردود
میشود و همچنین است حکم در جمیع شهادات هرکاه پیش از حکم و اقامه حد باشد شهادت مردود است و متهم
حکم نمیکردد و الله اعلم   باید دانست که وارثین جمیع فریضه است نعلیه عینی معلوله
یعنی مفروضه و ان سهام سته مذکوره در قرآن شکر بهیچ وجه ساقط نمیشود و میراث برای سایر اقربات
بعد قسمت فرایض و با وجود اهل فرایض اهل مواریث ممنوع میشوند دون العکس و هرکاه ورثه منحصر در اصحاب
فرایض باشند و مال زیاد ابدان زیادتی بر ایشان از باب میراث باولویت رد میشود و عول و تعصیب
در مذهب ابن عباس و مذهب ائمه اهل البیت باطلست و تفصیل ان مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
بدانکه عول در فرایض زیادتیست در فریضه و نقصان در نصیب بر عکس تعصیب و تعصیب وارث فریضیست مستع
که حق تعالی فرض نماید در مالی از سهام اینجا انمال بان وفا نکند و بنا بر این اهل بیت برانند که هر یک از صاحبان
فرض سهم خود را بتمام میکیرند و عوض نکنه که مذکور خواهد شد نقص متوجه نصیب بنات و اخوات
میشود و انها کر بسبب تقرب به ید خود میراث میت میبرند مثلاً وصوفی که از میت پدر و مادر و دختر
و زوج یا زوجه مانده باشد در اصل فریضه از شش کرفته میشود پدر و مادر را سدس میرسد و زوج
را ربع بنا وجود فرزند و ربع صحیح بهم میرسد پس بقانون حساب ضرب میکنیم مخرج کسر را که ربع است
در اصل فریضه بایمعنی که ربع را در شش ضرب میکنیم بیست و چهار میشود پس دو سدس هشت میشود

زوج را شش سهم میدهیم که ربع بیست و چهار است اگر زوج موجود است و زوجه را سه سهم که ثمن جمله است اگر موجود
است میدهیم اگر موجود باشد و باقی اگرچه است بنا بر تقدیری و سیزده بر تقدیر دیگر با آن دو دختر میدهیم
پس نقص بر ایشان واقع شود بنا بر اینکه بحسب فرض ثلثان با ایشان نمیرسد و ثلثان بیست و چهار شانزده میشود
ده لیکن چون هر یک از ابوین و زوجین را سهمی اعلا و سهمی ادنی مفروض است و مقرر شده و بنت و بنتین و اخت و
اختین را نیز باشد الا سهم واحد پس اولی است که نقص بر ایشان واقع شود تا سهم ادنی ذات سهم برسانند و
جمیع اولی السهام در تعدد سهم شریک و سهیم شوند اما مخالف پس او نقص بر جمیع ذوی الفروض جاری
میکند و تعویل بعول نموده فریضه را بر تقدیر وجود زوج زیاده میسازد تا بهر حصه میرسانند و در اینصورت
بنتین شانزده سهم میرسد و پدر و مادر را هشت سهم و زوج را شش سهم و بر تقدیر زوجه فریضه را
نه بیست و هفت میرسانند بنتین و ابوین را بهمان طریقی که مذکور شد حصه میدهد و زوجه را سه سهم میدهد
پس در اینصورت نقص بر جمیع ذوی السهام متوجه میشود تا آنکه ثمنی که حصه زوجه بوده تسع
میشود زیرا که سه سهم ثمن بیست و چهار است که اصل فریضه بود و تسع بیست و هفت است که مخالف آنرا
اعتبار نموده و تفصیل دلایل و مباحث و حجاب موکول بر کتب مبسوطه است پوشیده نماند که
استحقاق میراث بدو وجه است نسب و آن دو شعبه دارد نسب والدین و آنکه متقرب بسبب ایشان
میشود مانند اجداد و جدات پدری و مادری و اعمام و اخوال و عمات و خالات و اولاد ایشان و اخوان
و اخوات و اولاد ایشان نسب فرزند صلبی و کسیکه نزدیک میشود بسبب ایشان مانند پسر پسر و دختر
از دختر و پسر دختر و دختر زاده از پسر و دختر هرچند پایین شوند و میراث این دو عمود ثابت مگر بعد
چند وجود اقرب و اولی و او مانع میشود کسی را که بسبب او قرب باشد کفر و قتل مورث که مقاتل مانع
قاتل میشود رقیت که منشا عدم وصول مال است قبل از آزادی و حکم هر یک منفصل فی الجمله مذکور

خواهد

خواهد شد ان شاء الله تعالی سبب و آن نیز دو شعبه دارد سبب زوجیت و آن موروث نمیشود بمجرد
وجود ارباب نسب و فقدان ایشان و ممنوع نمیشوند زوجین از میراث یکدیگر مگر بیکی از موانع اربعه مذکوره
سبب ولا و آن سه شعبه دارد ولاء آزادی و آن مخصوص است بر آزاد کننده و آنکه با او قریب تعدد استحقاق
ولاء ضمان جریره و او منحصر است در ضامن جریره و حدث و جنایات خاصه و غیر او نمیرسد ولاء امامت و آن مخصوص
است در حق کسیکه وارث نسبی و سببی نداشته باشد پس بنا بر این حصر شعب میراث شش میباشد نسب
ابوت هرچند بالا رود و آنچه بر آن متفرع است نسب بنوت هرچند پایین رود و آنچه بر آن مترتب است
سبب زوجیت سبب ولاء عتق سبب ولاء ضمان جریره سبب ولاء امامت عامه از نبوت و خلافت
مخصوصه بنا بر مذهب اهل بیت ع و معقود به اجماع نیز بنا بر مذهب جمهور ایشان و ما تفصیل این اسباب و
ایشان را در ضمن شش شعبه بیان میکنیم ان شاء الله تعالی در احکام وراثت ابوین و اقربا ایشان و جز
ورثه بر ایشان و در آن چند فرع است در وراثت ابوین یا احدهما با اولاد صلبی و در آن چند شق است
هرگاه کسی فوت شود و پدری و مادری گذارد فقط ترکه بر ایشان خواهد بود برای پدر دو ثلث برای
مادر یک ثلث هرگاه یکی از والدین را گذارد خواه پدر خواه مادر فقط ترکه مجموع برای او خواهد بود
هرگاه با والدین اولاد گذارد خواهد بود برای والدین دو سدس و آنچه باقی ماند پس برای اولاد است پسران
را دو سهم دختران یکی هرگاه والدین و دختر گذارد خواهد بود برای والدین دو سدس و برای دختر نصف
ترکه که سه سهم از شش سهم باشد و باقی مانده سهمی و آن منقسم میگردد بر پنج سهم و فریضه از باب رد پس
اصل فریضه در اینصورت پنج سهم خواهد بود هرگاه والدین دو دختر گذارد خواهد بود برای والدین
دو سدس و برای دختران دو ثلث و در اینصورت فریضه شش سهم خواهد بود دو سهم برای ابوین و چهار
سهم برای بنتین هرگاه با والدین زیاده از دو دختر باشند دو ثلث در میان ایشان بالسویه قسمت خواهد شد

هرگاه با والدین پسری گذارد برای والدین دو سدس است و باقی برای پسر هرگاه یکی از ابوین و دختری گذارد
خواهد بود برای احد ابوین سدس و نصف برای دختر که سه سدس باشد و باقی که دو سدس است بر حساب فریضه
در احد ابوین و دختر قسمت میشود پس در اینصورت فریضه چهار سهم میشود سهمی برای احد ابوین و سه سهم برای
دختر و دو سهم باقی نیز بچهار سهم شده سهمی بر فریضه احد ابوین و سه سهم بر فریضه دختر رد میشود هرگاه
با احد ابوین دو دختر گذاشته باشد سدس برای احد ابوین خواهد بود و برای دو دختر دو ثلث و باقی که یک سدس
است مردود میشود بر ورثه مذکوره بقدر حصهای ایشان پس اصل فریضه در اینصورت پنج سهم خواهد بود
چهار برای دو دختر و یکی برای احد ابوین هرگاه با احد ابوین بیش از دو دختر گذارد حکم مانند شق نهم است در
ثلث ترکه با آنچه مردود میشود که هم چهار سهم بوده باشد میان ایشان بالسویه قسمت خواهد شد
هرگاه با احد ابوین پسری گذارد خواهد بود سدس برای احد ابوین و باقی برای پسر هرگاه با احد ابوین زیاده
از یک پسر گذارده هر وضع شد بالسویه شریک خواهد بود [illegible] در وراثت ابوین یا یکی از ایشان با یکی از
زوجین و در آن چند فرض است هرگاه والدین و زوجه گذارد فقط خواهد بود برای زوجه ربع و برای
مادر ثلث و باقی برای پدر پس در اینصورت فریضه دوازده قسمت خواهد شد سه سهم که ربعست برای
زوجه است و باقی برای پدر هرگاه مادری و زوجه گذارد ربع برای زوجه است سه سهم از دوازده
و ثلث برای مادر چهار سهم از دوازده و مابقی که پنج سهم رد میشود بر مادر و بر وارث بحصه مادر
در اینصورت نه سهم از دوازده خواهد بود هرگاه والدین و زوجه و اولاد از دختر و پسر گذارد خواهد بود
برای زوجه ثمن و در صورت تعدد ازواج در ثمن بالسویه شریک اند برای والدین دو سدس و باقی برای اولاد
للذکر مثل حظ الانثیین در اینصورت فریضه بیست و چهار سهم خواهد بود برای زوجه سه سهم که ثمن
خواهد بود و برای والدین هشت سهم که دو سدس باشد و مابقی سیزده سهم در اولاد قسمت میشود

هرگاه

هرگاه با والدین زوجه و دختری گذارد برای والدین دو سدس و برای دختر نصف و برای زوجه ثمن و باقی
رد میشود بر دختر و والدین موافق فریضه و بر زن رد نمیشود و در اینصورت فریضه صد و بیست سهم میشود
برای زوجه ثمن که پانزده سهم باشد و برای والدین دو سدس که چهل سهم باشد و برای دختر نصف که شصت سهم
باشد و باقی که پنج سهم پس رد میشود بر ابوین دو سهم و بر دختر سه سهم پس سهم والدین چهل و دو میشود
و سهم دختر شصت و سه و پانزده سهم حصه زوجه است هرگاه ابوین و زوجه و دو دختر یا بیشتر گذارد برای
زوجه ثمن و برای ابوین دو سدس و برای دختران ما بقی و در اینصورت فریضه بیست و چهار سهم میشود برای
زن ثمن که سه سهم بوده باشد و برای والدین دو سدس که هشت سهم باشد و باقی که سیزده سهم برای
دو دختر یا بیشتر بالسویه قسمت میشود هرگاه زنی فوت شود و والدین و شوهر گذارد فقط خواهد بود برای شوهر نصف
اصل مال و ثلث برای مادر و آنچه باقی ماند برای پدر پس در اینصورت فریضه شش سهم میشود سه سهم برای
شوهر و دو سهم برای مادر و یک سهم برای پدر هرگاه یکی از والدین را با شوهر گذارد پس برای شوهر نصف و آنچه
باقی ماند برای احد الابوین خواهد بود پس اگر مادر باشد ثلث بفریضه میبرد و باقی با ولویت بنص اولوا الارحام بعضهم
اولی ببعض هرگاه والدین و شوهر و اولاد از دختر و پسر گذارد خواهد بود برای شوهر ربع و برای والدین دو سدس
و ما بقی در اولاد قسمت میشود للذکر مثل حظ الانثیین و فریضه در اینصورت دوازده سهم میشود برای شوهر
ربع که سه سهم باشد و برای ابوین دو سدس که چهار سهم باشد و باقی ماند پنج سهم و آن در اولاد قسمت میشود
هرگاه والدین و شوهر و اولاد اناث گذارد خواه یک دختر خواه بیشتر فریضه دوازده سهم میشود پس برای ابوین دو سدس
که چهار سهم باشد و برای شوهر ربع که سه سهم باشد و پنج سهم باقی برای دختر اگر یکی باشد و اگر زیاده باشد بالتسویه
قسمت میشود هرگاه یکی از والدین و شوهر و دختری گذارد خواهد بود برای شوهر ربع و برای احد ابوین سدس
سهم و برای دختر نصف و باقی رد میشود بر دختر و احد الابوین موافق فریضه و بر زوج رد نمیشود پس در اینصورت

فریضه چهل وهشت قسمت میشود برای شوهر ربع که دوازده سهم است وبرای احد الابوین سدس
که هشت سهم است وبرای دختر نصف که بیست وچهار سهم است وباقی میماند چهار سهم بر دختر واحد
الابوین رد میشود بر احد ابوین یکسهم و بر دختر سه سهم پس خواهد بود سهم احد الابوین نه وسهم دختر
بیست وهفت وسهم زوج دوازده   هرگاه احد ابوین وشوهر ودو یا زیاده بر یک دختر گذارد ویا شد یا بیشتر
پس برای شوهر ربع است وبرای احد ابوین سدس وانچه باقی ماند بر دختران بالسویه قسمت میشود
پس در اینصورت فریضه دوازده قسمت میشود برای شوهر ربع سه سهم وبرای احد ابوین سدس
دو سهم وباقی که هفت سهم است حصه میشود میان دختران   وراثت ابوین با یکی از ایشان
با برادران وخواهران فقط یا با فرزندان وودان چند فرض است   هرگاه میت والدین را واگذارد ویک برادر
با ایشان دو برادر ویا یکبرادر ویا دو خواهر یا چهار خواهر از پدر و مادر یا از طرف پدر تنها حجب میکنند مادر
را از ثلث بسوی سدس پس خواهد بود برای پدر پنج سهم وبرای مادر یکسهم   هرگاه گذاشته باشد
یکبرادر یا دو خواهر یا سه خواهر حجب میکنند هر چند باشند پدری ومادری یا پدری   هرگاه باشند
برادران وخواهران جمعی از طرف مادر حجب میکنند مادر را از ثلث   هرگاه باشند برادران وخواهران
پدری ومادری یا پدری کافران حجب نمیکنند   هرگاه باشند بنده کار حجب نمیکنند   هرگاه برادر یا خواهر
محمل عدد حمل باشد و متولد شود غیر مستهل حجب نمیکند   هرگاه گذارد والدین واولاد وبرادران وخواهران
خواهد بود برای والدین دو سدس وباقی برای اولاد للذکر مثل حظ الانثیین ودر اینصورت حجب را
تاثیر نیست زیرا که مادر کمتر از سدس نمیبرد در هیچ صورت واولاد ویا از فریضه اول حجب کرده اند پس
برادران وخواهران را تاثیری در حجب نخواهد بود   هرگاه گذارد والدین ودو دختر یا بیشتر وبرادران
وخواهران خواهد بود وبرای والدین دو سدس که ثلث مال باشد ودو ثلث دیگر برای دختران وحجب را

تاثیر نخواهد بود بدلیل مذکور   هرگاه گذارد والدین ویکدختر وبرادران وخواهران خواهد بود برای والدین
دو سدس که یک ثلث است وبرای دختر نصف مال وباقی میماند یکسهم پس رد میشود بر پدر ودختر موافق فریضه و بر
مادر چیزی رد نمیگردد پس در اینصورت فریضه بیست وچهار سهم خواهد بود برای دختر نصف که دوازده
سهم باشد وبرای هر یک از پدر سدس ومادر سدسی که چهار سهم باشد وباقی میماند چهار سهم وان رد میشود بر دختر
و پدر بقدر حصه ایشان برای دختر سه سهم وبرای پدر سهمی پس سهام دختر پانزده میشود وسهام پدر پنج وباقی
میماند چهار سهم وان حصه مادر است   هرگاه گذارد والدین والدین و زوج ودختری یا دختران خواهد بود برای والدین
دو سدس تمام وبرای شوهر ربع وباقی برای دختر یا بیشتر   هرگاه میت در اینصورت مرد باشد پس خواهد بود
دو سدس برای والدین وثمن برای زوجه وباقی برای دختر یا دختران   هرگاه گذارد مادر وبرادران وخواهران
در اینصورت حجب نمیکنند مادر را از ثلث زیرا که منشا حجب وجود پدر است با ایشان که ایشان را مادر کم شود
پدر نمیرساند وچون پدر نیست مادر ثلث را تمام میبرد بتسمیه وباقی میراث را برد وعیبا باشد برادران وخواهران
را با مادر میراثی   هرگاه مادر وشوهر وبرادران وخواهران گذارد خواهد بود برای شوهر نصف وبرای مادر ثلث
بتسمیه وباقی رد میشود بر مادر زانکه از باب میراث وبرادران وخواهران چیزی نمیبرند   هرگاه مادری وزنی وبرادران
وخواهران گذارد خواهد بود برای زن ربع وبرای مادر ثلث وباقی بر مادر رد میشود از باب میراث واخوه واخوات را
نصیبی نخواهد بود   هرگاه مادر ویکدختر وبرادران وخواهران گذارد وچیزی از سهام زیاد اید بر مادر ودختر یا
دختران رد میشود وبرای اخوه واخوات از رد حجبی نمیباشد   وراثت ابوین با فرزند زاده وبا جد وجده
در صورت نازواج وعدم ایشان ودر ان چند فرض است   هرگاه والدین را یا یکی از ایشان را گذارد با پسر زاده ها
پس در اینصورت پسر زاده ها قائم مقام اولاد میشوند هرگاه اولاد صلبی نباشد پس اولاد پسر سهم پسری میبرند
واولاد دختر سهم دختری بنابر مذهب فضل بن شاذان وانکه تابع او شده وظاهر مذهب صدوقین بلکه نص صدوق

بالابید لحبا و دلالت میکند بر وجوب ابوین اولاد اولاد را نظر بوراثت نسبی بخلاف وراثت سببی که منشا حجب اولاد
نمیشود و ملحوظ در این مقام برای اولاد اولاد مکذاشتن اذکر و ابر الفقه ابوین موروث که حجب حجب باشند و ملحوظ برای ابوین میت
مصالحه و استرضای اولاد اولاد میت است والله اعلم هرگاه والدین و زوج یا زوجه با اولاد اولاد جمع شوند اولاد
اولاد قایم مقام اولاد میشوند علی الاختلاف المتقدم والاحتیاط و حکم اولاد گذشت هرگاه جد و جده پدری
با والدین جمع شوند میراث برای ابوین است دو سهم برای پدر و یک سهم برای مادر و سدس از حصه پدر داخل
بجده مادر داده میشود از باب طعمه نه از باب میراث هرگاه جد و جده پدری با مادر جمع شوند باید دو مادر
میت [illegible] و یک سهم والدین زیاده بر سدس نباشد در این صورت طعمه بر ایشان نخواهد بود هرگاه
پدر با مادر و پیش از میت فوت شده باشند جد و جده متقرب از جهت ایشان را طعمه نباشد پس باید دانست
که تحقق طعمه با حیوة والدین است که بسبب تقرب اجداد بتوسط حصول زیاده بر سدس برای والدین هرگاه زوج یا زوجه
و والدین و جد یا جده از طرف مادر گذارد نصف ترکه برای شوهر است و برای مادر ثلث و برای پدر سدس
و سدس اصل مال را از ثلث مادر کم کرده بجد یا جده مادری داده میشود و ساقط میشود طعمه جد و جده
پدری هرگاه میت والدین و برادران و خواهران از طرف پدر یا پدر و مادر و جد و جده از طرف مادر گذارد
خواهد بود برای مادر سدس از جهت محجوب بودن او از ثلث بجهت اخوة [اخوت] پدری و پنج سهم که باقی باشد حصه
پدر است و سدس اصل مال از سهم پدر بجد و جده پدری میدهند و طعمه جد و جده مادری ساقط است
باید دانست که هر یک از جد یا جده که بطعمه منفرد شوند همه سدس را میگیرند و هرگاه با هم باشند سدس میان
هر دو بالسویه قسمت میشود باید دانست که میراث عمیره با والدین یا با یکی از ایشان غیر از شوهر و زن و فرزند
و فرزند زاده احدی از اقارب مانند برادران و خواهران و عم و عمه و خاله و خال و جد و جده و اولاد ایشان
و طعمه از میراث محروم میشود از قبیل حجب است   در توارث فرزندان و فرزندزادگان و آنکه داخل میشود

با ایشان

با ایشان و دران چند غصن است   در توارث فرزندان از پسر و دختر و بیان چند وجوه است هرگاه
میت فرزند مذکر گذارد همه ترکه از او است هرگاه دو پسر یا بیشتر گذارد مال میان ایشان بالسویه قسمت میشود
هرگاه پسر و دختر گذارد یک یک یا بیشتر خواهد بود برای پسر دو برابر حصه دختر هرگاه یک دختر گذارد میباشد نصف
مال از او بتسمیه و نصف دیگر رد میشود بر او باید اولوا الارحام هرگاه دو دختر یا بیشتر گذارد میباشد دو
ثلث از ایشان از باب تسمیه و یک ثلث بر ایشان باولویت قرابت رد میشود و قسمت میشود حصص بالسویه
هرگاه با فرزند صلبی والدین یا یکی از ایشان مجتمع باشند پس احکام ان گذشته هرگاه با ولد صلبی شوهر جمع
شود ربع ترکه از ان شوهر است و باقی در اولاد قسمت میشود هرگاه ولد صلبی با زوجه جمع شوند ثمن از زوجه
است هر چند متعدد باشند در ان ثمن شریکند و باقی سهام اولاد هرگاه میت احدی از اولاد صلبی گذارد
خواه پسر خواه دختر میراث نمیبرد غیر از ابوین و زوجین احدی با ایشان نه برادر و نه خواهر و نه جد و نه جده
و نه عم و نه عمه و نه خال و نه خاله و نه احدی از فرزندان ایشان و سایر خویشان هرگاه میت دو فرزند
ذکر گذارد یکی بزرگتر و یکی کوچکتر علاوه میراث و حبوه را بر پسر بزرگ میدهند و لباس پوشیده میت
و انگشتر و شمشیر و حیوان سواری و قران و در بعضی روایات کتب و درع نیز وارد است و حبوه مشروط
بچند شرط بزرگتر بودن از پسران دیگر پس در صورت هم سنی حبوه نمیباشد ذکوریت پس دختر بزرگ
را حبوه نمیگیرد خواه اولاد منحصر در اناث باشند یا اناث و ذکور باهم رشد و صحت رای پس بسفیه و فاسد
الرای حبوه نمیدهند عدم انحصار ترکه در اشیاء مذکوره ساقط است باید دانست که پسر بزرگتر در
مقابل حبوه لازم میاید که نماز و روزه که از پدر فوت شده قضا کند ممکن بوده که در مرض الموت قضا نشده
باشد که در این صورت لازم القضا نمیباشد   در توارث اولاد اولاد از پسرزادها و دخترزادها
خواه دختر باشند خواه پسر و در ان چند فرع است هرگاه میت پسر پسر و دختر پسر گذارد دختر خواهد بود

برای پسر و دختر یک ثلث سهم مادر و برای دختر پسر دو ثلث سهم پدر و ولد ولد قایم مقام ولد است هرگاه ولد
صلب نباشد و هر یک جای آن کسی میگیرند که بمعرب با او میشوند هرگاه اولاد پسری و اولاد دختری از پسران و دختران
گذارد خواهد بود برای اولاد پسر دو ثلث للذکر مثل حظ الانثیین و برای اولاد دختر یک ثلث ذکر و انثی در آن
بالسویه نزد بعضی و للذکر مثل حظ الانثیین نزد دیگران و احتیاط برای اولاد دختر با وجود ذکوریت و انوثیت
مصالحه در زاید از ثلث است برای دختر که آن سهم ثالثست و در زاید بر نصف که در سهم رابعست برای پسر و
توضیح در این مسئله آنکه هرگاه شخصی دختر و پسری از دختر گذارد در اینصورت ترکه که حصه اولاد دختر باشد
از ذکر و انثی شش سهم میشود بنا بر مذهب اول سه سهم از دختر دختر و سه سهم از پسر دختر و بنا بر مذهب
دوم چهار سهم از پسر دختر که دو ثلث باشد و دو سهم از دختر دختر که یک ثلث باشد پس حزم و جامع الخلاف
والاحتیاط فی الحقوق باید پسر دختر و دختر دختر در کرفتن سهم رابع و دختر پسر و گرفتن سهم ثالث مصالحه کنند و ابرای ذمه
یکدیگر نمایند هرگاه دختر دختر گذارد خواهد بود نصف مال از او بتسمیه همچنانکه سهم دختر بوده و باقی رد میشود
بر او بمیراث اولویت هرگاه دو دختر یا زیاده از بطن دختر گذارند خواهد بود برای ایشان نصف مال بتسمیه
سهام بالسویه سهم مادر ایشان و باقی رد میشود بالسویه از باب قرابت هرگاه دو دختر از دو دختر گذارد
دو ثلث با ایشان میرسد از باب تسمیه بعد یک ثلثی و ثلث ثالث رد میشود بر ایشان باولویت بالسویه فی ما بینهم
در اینصورت شش سهم میشود هر یک از دو دختر و دو دختر چهار سهم میبرند بتسمیه و یک سهم برد
هر کسی که با اولاد صلبی میراث نمیبرد با اولاد ایشان جد و جده و برادر و خواهر و عم و عمه و خال و خاله و اولاد ایشان
با اولاد اولاد نیز میراث نمیبرند هر چند پایین تر روند که اولاد اولاد اولاد با اولاد اولاد اولاد باشند میراث نمیبرند
با اولاد اولاد اولاد اولاد و بر این قیاس اقرب بیکواسطه منع ابعد میکند در توارث برادران و خواهران
و در آن چند ورده است هرگاه برادر مادری و پدری یا پدری تنها گذارد همه مال از اوست هرگاه

دو برادر گذارد یا بیشتر از ابوین یا اب سهام بالسویه خواهند بود از مال هرگاه برادر و خواهر ابوینی یا ابی
گذارد سهام ایشان بر قاعده للذکر مثل حظ الانثیین خواهد بود هرگاه برادر پدری و مادری و برادر پدری
گذارد ترکه ببرادر ابوینی میرسد و برادر پدری چیزی نمیگیرد هرگاه برادری از پدر و مادر و برادران و خواهران
پدری گذارد برادر ابوینی حیازت ارث میکند و اخوه و اخوات ابی محجوب خواهند بود زیرا که آن اخ متقرب
بسببین است و متقرب بسببین اولی است از متقرب بسبب هرگاه دو خواهر ابوینی گذارد و اخوات
یا اخوان یا اخوه و اخوات ابی خواهد بود دو ثلث از دو خواهر ابوینی گذارد و اخوات بتسمیه و یک ثلث رد
خواهد شد بر ایشان و محجوب خواهند شد اخوه و اخوات ابی و فریضه در اینصورت شش سهم خواهد بود
هرگاه برادر ابی گذارد خواهد بود ثلث از برای او بتسمیه و دو ثلث بقرابت هرگاه دو برادر یا بیشتر گذارد از طرف
مادر میباشد ثلث برای ایشان بتسمیه قسمت بالسویه و دو ثلث دیگر برای ایشان رد میشود بقرابت حصص متساویه
هرگاه برادران و خواهران گذارد مادری خواهد بود ثلث برای اخوه و اخوات بتسمیه و دو ثلث بقرابت و خواهد
بود در اینصورت قسمت میان خواهران و برادران بالسویه هرگاه برادر پدری و مادری گذارد و برادر
مادری خواهد بود برای برادر مادری سدس و باقی برای برادر پدری و مادری هرگاه برادران از طرف
مادر و برادران از طرف مادر و پدر گذارد خواهد بود برای برادران از طرف مادر دو ثلث و برای برادران
پدری و مادری دو ثلث هرگاه برادران و خواهران مادری و برادران و خواهران پدری و مادری گذارد خواهد
بود برای برادران و خواهران مادری ثلث که قسمت خواهد شد میان ایشان بالسویه و برای برادران و خواهران
پدری و مادری دو ثلث للذکر مثل حظ الانثیین هرگاه خواهری از جانب مادر و خواهری از جانب مادر و پدر
گذارد خواهد بود برای خواهر از جانب مادر سدس و برای خواهر پدری و مادری نصف بتسمیه و باقی رد
میشود بر خواهر پدری و مادری بقرابت زیرا که او جمع دارد و سبب را و صاحب سببین اقرب است از صاحب

یکسب و برای انکه نقصان داخل می‌شود بر او اگر با او زوج یا زوجه باشد مثلا نصف یا ربع برای زوج و زوجه
خواهد بود و سدس برای خواهر مادری و باقی برای خواهر مادری و پدری و در این صورت مرکب شش سهم میشود
سه سهم برای شوهر یک سهم برای خواهر مادری و دو سهم برای خواهر پدری و مادری هرگاه دو خواهر یا بیشتر باشد یا
از مادر و دو خواهر یا بیشتر از پدر و مادر داشته باشد خواهد بود برای خواهران مادری ثلث و برای خواهران
پدری و مادری دو ثلث هرگاه جمع شود در صورت فرض با رهم زوج یا زوجه خواهد بود هر یک از زوج یا زوجه
نصف یا ربع خود را و ثلث برای اخوات مادری میان ایشان بالسویه خواهد بود و باقی برای برادران و خواهر
مادری و مادری هر یک خواهری یا برادری از طرف مادر و برادری از طرف پدر بگذارد خواهد بود برای
خواهر یا برادر مادری سدس و باقی برای برادر از جانب پدر هرگاه برادران و خواهران از جانب پدر
و برادران و خواهران از جانب مادر بگذارد خواهد بود برای برادران و خواهران پدری دو ثلث للذکر
مثل حظ الانثیین و ثلث برای خواهران و برادران مادری بخصص بالسویه هرگاه با فرض هم زوج یا
زوجه جمع شوند خواهد بود برای هر یک از زوج و زوجه سهم او از نصف یا ربع و ثلث برای اخوة و اخوات
مادری بالسویه و برای اخوة و اخوات پدری باقی ترکه للذکر مثل حظ الانثیین هرگاه خواهران و برادران
یا برادر یا برادران تنها گذارد از طرف مادر و خواهر یا از طرف پدر خواهد بود برای برادر یا برادران یا خواهران
و برادران سدس و ثلث بنا بر وحدت و تعدد و نصف برای خواهر پدری بتسمیه و باقی مردود میشود
بر او بجهة انکه در صورت اجتماع زوجه با زوج نقصان بر او داخل میشود هرگاه دو خواهر یا بیشتر
با برادران از طرف مادر و دو خواهر یا بیشتر از طرف پدر بگذارد خواهد بود برای برادران و خواهران از طرف
مادر ثلث مال قسمت بالسویه و دو ثلث برای خواهران پدری هرگاه بنا بر فرض بیست یکم زوج یا زوجه
باشند خواهد بود برای زوج یا زوجه نصف یا ربع و ثلث برای برادران و خواهران مادری و باقی برای خواهران

هر

از طرف پدر هرگاه سه برادر بگذارد یکی از طرف مادر و پدر و یکی از مادر تنها و یکی از پدر تنها خواهد بود برای برادر
مادری سدس و باقی برای برادر مادری و پدری و برادر پدری تنها محجوب میشود هرگاه برادران و خواهران
از طرف مادر و برادران و خواهران از طرف پدر و مادر و برادران و خواهران از طرف پدر بگذارد خواهد بود برای
اخوة و اخوات مادری یک ثلث بالسویه و برای اخوة و اخوات پدری و مادری دو ثلث للذکر مثل حظ الانثیین
و برای اخوة و اخوات پدری سهمی نخواهد بود هرگاه سه خواهر متفرق گذارد خواهد بود برای خواهر از طرف
مادر سدس و برای خواهر از طرف پدر و مادر نصف بتسمیه و باقی برد و ساقط میشود خواهر پدری هرگاه در
این صورت زوج یا زوجه باشند خواهد بود برای ایشان نصف یا ربع و سدس برای خواهر مادری و باقی
برای خواهر پدری و مادری و محجوب میماند خواهر پدری باید دانست که جد با اخوة و اخوات پدری یا
مادری یا پدری و مادری احدی از ذوی الارحام مانند عم و عمه و خال و خاله و نه برادرزاده و خواهرزاده
خواه پدری و مادری باشند و خواه پدری فقط و خواه مادری و سهم زوج و زوجه از نصف و ربع با ایشان
نقصان نمی‌پذیرد و جد و جده با ایشان میراث میبرند هم چنانکه خواهد آمد ان شاء الله تعالی در توارث
ازواج باید دانست که در صورت عدم ولد برای زوج نصف است در همه احوال و با ولد ربع خواهد بود
ولد یکی باشد و خواه متعدد خواه پسر و خواه مادینه و سهم زن در همه احوال ربع است و با ولد ثمن و زوجات
متعدده در صورت ولد و عدم ان در ثمن و ربع شریکند بالسویه و در طلاق رجعی توارث ما بین
زوجین ثابت است و در باین غیر ثابت و زوجه غیر مدخوله متوفی عنها زوجها میراث را تمام میبرد و عده وفات
را کامل میگیرد و مهر مسمی یا مهر مثل را نصف و زوجه که از مورث اولاد نداشته باشد زمینها و باغها و
خانها میراث نمیبرد بلکه حصه او را قیمت کرده نقد میدهند و اگر اولاد داشته باشد از عین و رثه حصه از
عین اراضی و بساتین و عقار میبرد و بعضی حکم عدم توارث در عقار را تخصیص بعدو منازل داده اند

و شامل تابع و نمی‌بین عبید است و اولی اکثر روایت و اشهر مذهب امامیه باشد و در صورت انحصار در فقدان وارث زوج
نصف بفرض میبرد و باقی برا او رد میشود بنا بر روایات صحیحه اهل عصمت سلام الله علیهم و زوجه در صورت عدم
وارث دیگر ربع بفرض میبرد و باقی برای امام است و روایت رد باقی بر او موجود است و زوجه تخصیص ان
بزمان غیبت و عمل بر اول احوط است والله اعلم و هرگاه پیش از بلوغ زوجین والد صبی و والد صبیه متولی عقد شوند
توارث فیما بین ایشان خواهد بود و اگر غیر اب ایشان را عقد کرده انعقاد فضولیست توارث فرع رضا بعد بلوغ است
در توارث برادرزادها و خواهرزادها   که اولاد برادر قایم مقام برادر میشوند پس اگر باشند با
دختر یکی یا بیشتر و اولاد خواهر سهم خواهر میبرند یکی باشد یا بیشتر پسر یا دختر در صورت عدم برادر و خواهر
در این شعبه چند سهم است   هرگاه مبنی اولاد برادر مادری و پدری یا پدری گذارد و غیر ایشان نگذارد
خواهد بود میراث ایشان للذکر مثل حظ الانثیین   هرگاه گذارد اولاد برادر مادری و پدری و اولاد برادر
پدری خواهد بود میراث برای اولاد برادر مادری و پدری للذکر مثل حظ الانثیین و محجوب خواهند بود اولاد برادر
پدری   هرگاه اولاد خواهر پدری و مادری و اولاد برادر یا خواهر پدری گذارد خواهد بود مال برای اولاد
خواهر از پدر و مادر و محجوب خواهند شد و اولاد خواهر و برادر پدری و قسمت در اینصورت بالسویه خواهد
بود   هرگاه اولاد برادر یا خواهر پدری گذارد و غیر ایشان نگذارد خواهد بود میراث میان ایشان للذکر مثل حظ
الانثیین   هرگاه اولاد برادر یا خواهر مادری گذارد و غیر ایشان نگذارد خواهد بود مال میان ایشان بالسویه
هرگاه با اولاد برادر یا خواهر مادری اولاد برادر یا خواهر پدری یا برادر و خواهر پدری و مادری گذارد خواهد
بود برای اولاد برادر و یا خواهر مادری سدس ذکر و انثی بالسویه و برای اولاد برادر یا خواهر پدری یا پدری
و مادری باقی برای ذکر مثل حظ الانثیین   هرگاه در این فرض زوج یا زوجه گذارد خواهد بود برای زوج نصف
و برای زوجه ربع و سدس برای اولاد برادر یا خواهر مادری و باقی برای اولاد برادر یا خواهر پدری یا پدری

و مادری و فریضه در اینصورت شش سهم میگردد   هرگاه اولاد برادر یا خواهر مادری و اولاد برادر یا خواهر
پدری و مادری و اولاد برادر و یا خواهر پدری تنها گذارد خواهد بود برای اولاد اخوه و اخوات مادری فقط
سدس بالسویه بین الذکر والانثی و ساقط میشود سهم اولاد اخوه و اخوات پدری فقط و باقی که پنج سدس باشد
برای اولاد اخوه و اخوات ابوینی خواهد بود   هرگاه اولاد برادر و خواهر ابوینی و یا اولاد برادر و خواهر از طرف پدر
گذارد در اینصورت ثلث خواهد بود ثلث برای اولاد خواهر و دو ثلث برای اولاد برادر للذکر مثل حظ الانثیین
هرگاه اولاد برادر مادری و پدری و اولاد خواهر مادری و پدری و اولاد برادر مادری و اولاد خواهر مادری
گذارد خواهد بود از برای اولاد خواهر و برادر از طرف مادر ثلث و از برای اولاد خواهر مادری سدسی و از برای
اولاد مادری سدس دیگر قسمت بالسویه و دو ثلث برای اولاد برادر مادری و پدری و خواهر مادری للذکر
مثل حظ الانثیین اما ان دو ثلث را تثلیث میکنند ثلث از ان که ثلث ثلثین باشد با اولاد خواهر مادری
و پدری میدهند و دو ثلث از ثلثین را با اولاد برادر مادری و پدری میدهند و در اینصورت اول فریضه
فریضه سه سهم میشود و ان باعتبار اولاد برادر و خواهر ابوینی یا امی فقط شش حصه میشود و حاصل ضرب سه
در شش هجده میباشد پس خواهد بود برای اولاد برادر مادری سدس که سه سهم باشد و برای اولاد خواهر مادری
سدس دیگر که نیز سه سهم باشد و این شش سهم میشود که حاصل ثلث فریضه است و میباشد برای اولاد
برادر مادری و پدری هشت سهم از دوازده سهم باقی که ثلثین ثلثین باشد و برای اولاد خواهر مادری و
پدری چهار سهم از دوازده که ثلث ثلثین باشد پس مستغرق میشود همه هجده سهم   هرگاه در اینصورت
زوجه یا زوج جمع شوند خواهد بود برای زوجه ربع و برای زوج نصف از اصل فریضه و بنا بر فرض زوج
فریضه دوازده سهم خواهد بود الا شش سهم که نصف کل باشد برای زوج و برای اولاد برادر مادری سدس
که دو سهم از کل باشد و برای اولاد خواهر سدس دیگر که دو سهم باشد و دو سهم دیگر که باقی میماند که سدس

فریضه باشد منکسر میشود بر اولاد برادر و خواهر پدری و مادری پس سهام ایشان را که سه باشد دو سهم ذکور و یک سهم
اناث در سهام اصل فریضه ضرب میکنند که دوازده بوده حاصل ضرب سی و شش سهم میشود پس خواهد بود برای شوهر
نصف که هجده سهم باشد و برای اولاد برادر مادری سدس که شش سهم باشد و برای اولاد خواهر مادری سدس دیگر
که نیز شش سهم باشد پس میگردد دوازده و هجده سی سهم و شش سهم باقی میماند چهار سهم از آن برای اولاد برادر
پدری و مادری است و دو سهم از برای اولاد خواهر پدری و مادری بنا بر فرض زوجه خواهد بود برای زوجه
ربع از دوازده سهم اصل فریضه که سه سهم باشد و برای اولاد برادر مادری سدس که دو سهم باشد و برای
اولاد خواهر مادری سدس که نیز دو سهم باشد و باقی میماند سدس دیگر و آن منکسر شود بر اولاد برادر و مادری
و پدری بعد ثلث از آن سدس و بر اولاد خواهر پدری و مادری ثلث آن پس ضرب شود این سه ثلث سدس اخری
در دوازده سهم اصل فریضه پس حاصل شود سی و شش سهم پس ربع آن که نه سهم باشد برای زوجه و سدس برای اولاد
برادر مادری سدس که شش سهم باشد و برای اولاد خواهر مادری سدس دیگر که نیز شش سهم باشد پس مجموع
بیست و یک سهم گردد باقی پانزده سهم برای اولاد برادر و خواهر از طرف مادر و پدر ده سهم برای اولاد برادر
و پنج سهم برای اولاد خواهر للذکر مثل حظ الانثیین هرگاه که اولاد از دو خواهر یا بیشتر یا برادر و خواهر از طرف مادر
گذارد و همچنین از طرف پدر و مادر یا پدر تنها خواهد بود از برای اولاد اخوة و اخوات مادری یک ثلث و دو
ثلث برای اولاد اخوة و اخوات پدری و مادری یا پدری تنها و دو ثلث اول قسمت بالسویه میشود و دو ثلث
ثانی للذکر مثل حظ الانثیین باید دانست که میراث نمیبرد با اولاد برادر و اولاد خواهر از جانب پدری یا
پدری و مادری یا مادری تنها اسفل از اولاد اولاد برادر و خواهر خواه پدری و خواه مادری و خواه پدری
و مادری و میراث نمیبرد با ایشان احدی از ذوی الارحام مگر جد و جده بنا بر تفصیل آینده انشاء الله تعالی
و سهم عم و عمه و خال و خاله و اولاد ایشان ساقط است تماما همچنانکه سهام زوجین ثابت است تماما کلا

در توارث

در توارث اجداد و جدات و در آن چند مطلب است هرگاه میت پدری یا جده پدری میت گذارد
فقط خواهد بود میراث برای او هرگاه جد و جده پدری گذارد خواهد بود برای جد دو ثلث و
برای جده ثلث هرگاه جد یا جده مادری گذارد فقط خواهد بود مال برای او هرگاه جد و جده پدری
و جد و جده مادری گذارد خواهد بود دو ثلث برای جد و جده پدری للذکر مثل حظ الانثیین و
ثلث برای جد و جده مادری قسمت بالسویه هرگاه با جد و جده پدری و جد و جده زوج یا زوجه
جمع شوند خواهد بود برای هر یک از زوج و زوجه نصف یا ربع سهم تمام ایشان و برای جد و جده
مادری ثلث بالسویه و آنچه باقی ماند برای جد و جده پدری للذکر مثل حظ الانثیین هرگاه جد
یا جده پدری با جد یا جده مادری گذارد خواهد بود برای جد یا جده مادری سدس و برای جد
یا جده پدری باقی سهام هرگاه جد و جده پدری با جد یا جده مادری گذارد خواهد بود برای جد یا جده
مادری ثلث نصیب مادر و دو ثلث نصیب جد و جده پدری للذکر مثل حظ الانثیین هرگاه
جد یا جده از جانب پدر یا جد و جده امی گذارد خواهد بود برای جد و جده امی ثلث بینهما بالسویه
و دو ثلث برای جد یا جده پدری هرگاه جمع شود جد پدر میت و جده او از طرف پدر او و جده او
از طرف مادر میت و جد مادر میت و جده مادر میت از طرف پدر مادر و جد و جده مادر از طرف مادر
مادر خواهد بود برای اجداد پدر دو ثلث از آن دو ثلث دو ثلث برای جد و جده از طرف پدر میت
للذکر مثل حظ الانثیین و ثلث باقی و آن ثلث ثلثین است از برای جد و جده از طرف مادر پدر میت
للذکر مثل حظ الانثیین و ثلث باقی از اصل مال برای جد و جده از طرف مادر نصف از ثلث که
سدس باشد از اصل مال برای جد و جده از طرف پدر مادر میت قسمت بالسویه و نصف دیگر که
سدس ثانی است برای جد و جده از طرف مادر مادر نیز قسمت بالسویه پس میباشد فریضه صد و هشت

سهم واز انجمله ثلث برای جد وجده از طرف مادری بوده وان سی وشش سهم برای جد وجده از طرف پدر
مادر نصف از ان هجده سهم از برای هریک از مادر و پدر که جد وجده باشند نه سهم و برای جد وجده از
طرف مادر مادر و نصف باقی وان هجده سهم است برای هریک از انها نه سهم و باقی ماند دو ثلث از اصل
مال که از هفتاد و دو سهم است برای دو جد و دو جده از طرف پدر میت از انجمله دو ثلث که چهل و هشت سهم
باشد برای جد وجده از طرف پدر او برای جد سی و دو سهم و برای جده شانزده سهم و ثلث باقی که بیست
چهار سهم برای جد وجده از طرف مادر میت برای جد شانزده سهم و برای جده هشت اینست تمام صد و
هشت سهم هرگاه جد از طرف پدر گذارد و برادران وخواهران از طرف پدر و مادر خواهد بود جد بمنزله
یکی از برادران اگر یکی باشد برادر مال بالسویه قسمت میشود میان او و میان جد و اگر بیشتر باشد پس
بهمان حساب هرگاه با جد خواهری گذارد خواهد بود مال برای او ثلث و برای جد دو ثلث هرگاه جد و خواهر
گذارد خواهد بود جد بمنزله برادر و قسمت للذکر مثل حظ الانثیین هرگاه جد با اخوه و اخوات از طرف
پدر گذارد فقط قسمت خواهد برد جد حصه برادری از برادران بترتیب مذکور در سهام اخوه و اخوات
هرگاه جد با برادران وخواهران مادری و پدری و برادران وخواهران پدری گذارد خواهد بود مال
برای جد و برادران وخواهران پدری و مادری للذکر مثل حظ الانثیین و ساقط میشوند برادران وخواهران
پدری هرگاه جده پدری گذارد بمنزله خواهر پدری و مادری با خواهر پدری قسمت میبرد از اخوه و اخوات
پدری و مادری هرگاه جد پدری با برادران وخواهران پدری گذارد قسمت میبرد قسمت خواهری از خواهران
هرگاه جد مادری گذارد میباشد بمنزله برادر مادری قسمت میبرد بر نهج مذکور و ساقط میشود محل سقوط
هرگاه جده مادری گذارد خواهد بود بمنزله خواهران مادری و قسمت خواهند برد و ساقط خواهند بود همچنانکه
مذکور شد هرگاه جد وجده مادری گذارد بمنزله برادر وخواهر مادری خواهند بود هرگاه جد وجده

مادری

مادری گذارد بمنزله برادر وخواهر مادری خواهند بود هرگاه جد وجده با یکی از ایشان با برادر یا خواهر یا
برادران یا خواهران از طرف مادر یا برادر یا خواهر یا برادران یا خواهران از طرف پدر و مادر یا از طرف پدر
یا جده از طرف پدر گذارد خواهد بود برای جد وجده و برادران وخواهران از طرف مادر ثلث قسمت بالسویه
و باقی برای جد وجده و برادران وخواهران از طرف پدر للذکر مثل حظ الانثیین هرگاه در فروض مذکوره
زوج باشد خواهد بود برای زوج نصف و باقی قسمت خواهد شد بورثه مذکورین هرگاه در فروض مذکوره
زوجه گذارد خواهد بود برای او ربع و باقی قسمت خواهد شد بین الورثه باید دانست که میراث نمیبرد با
اجداد وجدات احدی از ذوی الارحام مانند عم و عمه و خال و خاله و اولاد ایشان و حصه میبرند با برادران
وخواهران اجداد وجدات هر چند بالا روند و همچنین با اجداد وجدات برادرزادها وخواهرزادها و هر چند
پایین روند و اقرب بدرجه استحقاق و استغراق منع ابعد میکند والله اعلم در باقی احکام مواریث و
در ان چند مسئلست در میراث ذوی الارحام و در ان چند فرض است هرگاه اعمام وعمات از طرف پدر گذارد مساوی
سهم اخوان و اخوات از طرف پدر میبرند هرگاه اخوال وخالات از طرف مادر گذارد سهم اخوه و اخوات مادری میبرند
هم چنانکه سابقا گذشت هرگاه اعمام وعمات و اخوال وخالات گذارد ثلث خاله وخالات بالسویه و دو ثلث برای
اعمام وعمات للذکر مثل حظ الانثیین هرگاه عم با عمومه پدری و پسر عم با اولاد عموم پدری و مادری داشته باشد میراث
پسر عم و اولاد عمومه ابوینی خواهد بود و عمومه و عمات پدری محجوب میشوند و این صورت مذهب اهل بیت است
و نظایر ان در اخ ابوینی و ابن اخ ابوینی جاری نیست و در اسباب بالکل در وجه مؤثر است نه مطلقا هرگاه دو
عم گذارد پدری و مادری و دیگری پدری میراث برای عم پدری و مادری است و عم پدری محجوب است هرگاه عمومه
و عمات مجتمعا یا متفرقا از طرف ابوین باشند میراث جمله میبرند و عمومه و عمات پدری محجوب میشوند هرگاه عم یا
عمه پدری گذارد فقط مال برای ایشان خواهد بود تماما و هرگاه جمع شوند خواهد بود برای ایشان همه مال للذکر مثل

حظ الانثیین هرگاه عم پدری مادری با پدری وعم مادری گذارد خواهد بود برای عم مادری سدس و باقی عم پدری
هرگاه عمومه مادری بیشتر باشد بر یکی ذکر یا انثی با عمومه پدری ومادری یا پدری فقط جمع شوند خواهد بود ثلث
برای عمومه مادری بالسویه بین الذکر والانثی و برای عمومه پدری ومادری یا پدری فقط للذکر مثل حظ الانثیین
هرگاه زوج با این فروض وجمیع فروضه اینه جمع شود خواهد بود برای زوج نصف و باقی ازو نیز باقی بر نهج که گفته
هرگاه با این فروض و سایر فروضه اینه جمع شود خواهد بود ربع برای زوجه و باقی قسمت میشود میان وورثه
بر نهج مذکور هرگاه دو عمه گذارد خواهد بود مال میان ایشان بدو نصف هرگاه عمه پدری ومادری گذارد و
عم یا عمه یا عمومه یا عمات یا عمومه وعمات پدری گذارد خواهد بود مال برای عمه پدری ومادری و ساقط
خواهند شد عم وعمه پدری هرگاه عم مادری وعمه یا عم یا عموم یا عمات یا عموم وعمات از طرف پدر یا پدر ومادر
گذارد خواهد بود برای عمه مادری سدس و باقی برای عموم وعمات پدری ومادری یا پدری فقط خواهد
بود هرگاه خال یا خاله تنها گذارد خواهد بود مال برای او هرگاه هر دو را گذارد خواهد بود مال میان ایشان
بالسویه هرگاه خوال وخالات گذارد مال قسمت میشود میان ایشان بالسویه هرگاه خال پدری ومادری
وخال پدری تنها گذارد خواهد بود مال برای خال پدری ومادری و ساقط خواهد بود خال پدری هرگاه خال
پدری یا پدری ومادری با خال مادری جمع شود خواهد بود سدس برای خال مادری و باقی برای خال پدری یا
پدری ومادری هرگاه سه خال متفرق الحال گذارد خواهد بود برای خال مادری سدس و برای خال پدری
ومادری باقی و ساقط خواهد بود خال پدری هرگاه دو خال یا دو خاله یا بیشتر گذارد از طرف مادر وخال
وخاله یا بیشتر از طرف پدر یا پدر ومادر خواهد بود برای خال وخاله مادری ثلث در حالت زیادتی بر واحد
قسمت میشود بالسویه و دو ثلث برای خال وخاله پدری یا پدری ومادری للذکر مثل حظ الانثیین هرگاه گذارد
خاله مادری وخال وخاله یکی یا بیشتر از طرف مادر و پدر یا پدر خواهد بود برای خاله مادری سدس و باقی برای ایشان

للذکر

للذکر مثل حظ الانثیین هرگاه عم یا عمه یا عموم یا عمات یا عمومه وعمات با خال یا خاله یا اخوال یا خالات یا خوال وخالات متفرق
الحال یا متفرق الحال گذارد خواهد بود برای خویشان پدری و پدری ومادری دو ثلث للذکر مثل حظ الانثیین و برای
خویشان پدری مادری در همه حال ثلث و قسمت میان ایشان بالسویه هرگاه عم وعمه وخال وخاله پدری یا عم وعمه و
خال وخاله مادری جمع شوند خواهد بود ثلث برای خویشان مادری قسمت بالسویه و دو ثلث برای خویشان پدری
دو ثلث از آن برای عمه وعمومه للذکر مثل حظ الانثیین و ثلث از دو ثلث برای خال وخاله بس اصل فریضه صد و هشت
سهم میشود پس خواهد بود دو ثلث که هفتاد و دو سهم باشد برای منتسبان از جهت پدری از عم وعمه وخال
وخاله پس خواهد بود دو ثلث از آن برای عمه وعم وآن چهل و هشت سهم است از برای عم سی و دو سهم و برای عمه
شانزده سهم و ثلث ثالث دو ثلث اول و آن بیست و چهار سهم است میان خال وخاله برای خال دوازده
سهم و برای خاله نیز دوازده سهم و ثلث باقی از اصل مال و آن سی و شش سهم است از برای منتسبان از جهت
ام نصفا ان که هجده سهم باشد برای عم وعمه برای هر یک از اینها نه سهم باید دانست که در طبقات توارث
اقرب منع ابعد میکند ومتقرب بطبقه با عدم ابعد قایم مقام آن میشود و با وجود آن محجوب و نوادث اولاد
عم وعمه وخال وخاله میت وعم وعمه وخال وخاله پدر ومادر او بر نهج مسطور با فقدان اقرب میراث میبرند و
متقرب از ام واب حاجب میشود متقرب از اب فقط ومتقرب بام با متقرب بام واب یا اب دو صورت وحدت
سدس میبرد ودر صورت تعدد ثلث و باقی برای متقرب باب وام و باب میباشد و سهم متقرب باب در صورت
متقرب باب وام و بام ساقطست با تساوی درجه و زوج و زوجه نصف و ربع میبرند در همه این فروض و
نقصان بسهام متقربان باب وام و باب میرسد والله اعلم و در توارث اهل ملتین باید دانست که کافر از مسلم
میراث میبرند از جهت انکه کفر یک ملتست و کافر از مسلم میراث نمیبرد و هرگاه میت کافر اقرب کافر و ابعد مسلم باشد
اقرب کافر در حکم میت است ابعد میراث میبرد و هرگاه مرتد در حال کفر بمیرد و وورثه مسلم نداشته باشد وارث

او امام ع است و در روایت رد میراث بو وقتی کافر محمول بر تقیه است و هرگاه فرزند میت کافر پیش از قسمت میراث
مسلمان شود میراث میبرد و اگر بعد قسمت مسلمان شود محروم میماند و در صورت وحدت وارث مال بعد موت
مورث کافر منتقل با و میشود و اسلام او بعد موت مورث نفع در توارث او نمی بخشد در توارث بر مملوک
باید دانست که مملوک تا آزاد نگردد با وجود وارث آزاد هرگاه باشد و در این صورت نیز اقرب بسبب رقیت محجوب
ابعد آزاد میشود و هرگاه وارث منحصر در بنده باشد پس او نسبت بیرون نیست اگر ترکه او بیشتر از قیمت
آن وارث است در این صورت او را میخرند و قیمت او را بعد آزادی باو میدهند و اگر مولی او امتناع از فروش کند حاکم شرع
مولی را جبر بر فروختن میکند بعد از قیمت مملوک وارث باشد در این صورت نیز او را میخرند و آزاد میشود
اگر میراث از قیمت کمتر باشد در این صورت میراث را امام ع میبرد و بعضی گفته اند که او را در ثمن قیمت او میدهند
و بر باقی استسعاء میکند و باید دانست که هرگاه مملوک پیش از قسمت میراث آزاد شود میراث میبرد و هرگاه بعد قسمت
آزاد شود میراث نمیبرد و هم چنین هرگاه وارث آزاد یکی باشد بعد از فوت مورث مال او مالک میشود و آزادی وارث
مملوک بعد از موت مورث تاثیری در توارث او نمی بخشد و مکاتب بقدر آنچه آزاد است و بقدر بقای حصه
قیمت شده پس بقدر آزادی حکم او حکم میراث احرار است و بقدر بنده گی میراث نبرده کان بر نهج سابقه مذکور ساقطا

در میراث موالی باید دانست که مولی در لغت عرب معانی بسیار دارد آنچه در این باب مناسب است
بمعنی آزاد کننده و آزاد شده و ضامن جریره است و مولی بمعنی آزاد شده دو گونه است سائبه یعنی رها شده
و آن بر چند وجه است معتق در کفاره معتق در نذر معتق در یمین معتق در عهد معتق که آزاد کننده ضامن
جریره او نباشد در وقت آزاد کردن نزد شاهد عادل بر این مطلب کرفته و آزاد شده برای خود ضامن جریره
باشد غیر سائبه و آن بر دو وجه است آزاد شده در رضای جناب اقدس الهی غیر آنچه که آزاد کننده از خود نفی ضمان
جریره او نکرده باشد آزاد شده که مولی نفی ضمان جریره او نموده و او اجنبی را ضامن جریره خود قرار داده پس

مطلق مولی یعنی آزاد شده بر هفت وجه است و هر یک از اینها یا وارث شرعی دارند از خویشان نسبی و سببی یا نسبی
یا سببی یا ندارند و ما حکم هر یک بیان میکنیم ان شاء الله تعالی اگر دارد خویشان در این صورت چند فرض است
هرگاه وارث نسبی و سببی گذارد هر کدام موافق احکام گذشته میراث میبرند هرگاه وارث نسبی گذارد نیز بر نهج معلوم
میراث میبرند هرگاه وارث سببی زوج یا زوجه گذارد نصف و ربع زوج و زوجه میبرند و باقی در غیر سائبه بمولی
و وارث ولاء او میرسد و در این صورت فقدان بمولی الموالی که امام زمان است عجل الله فرجه و در سائبه بمولی الموالی و
در غیبت امام ع اقوال مختلفه است حفظ و وصیت بار حسبه قسمت بر فقرای سادات که عارف بحق امام
باشند بر مطلق فقرای اهل حق بنائب عام که فقیه جامع الشرایط باشند قسمت بر همشهریهای هم مذهب او و
این قول با مراعات سیادت و ایمان و فقر در همشهری اگر ممکن باشد اولی است و قول رابع خالی از دلیل شرعی است و
اول احوط است با عدم شدت احتیاج فقراء و با شدت احتیاج دوم و ثالث نیز بعید نیست بلکه اشبه است
اگر خویشان ندارد و آن نیز بر چند وجه است سائبه و میراث او مال امام است و دلیل انتقال اگر ضامن
جریره دارد میراث او برای مولی یعنی ضامن جریره است آزاد کننده که نفی ضمان نکرده دارد در این صورت او میراث
میبرد خواه زن باشد و خواه مرد هرگاه اولاد آزاد کننده که او دکر مرده باشد میراث او را ایشان خواهند برد هرگاه
اولاد ذکور و اناث مولی گذارده خواهد بود میراث برای اولاد ذکور نه اناث و بنا بر قولی نظر بعموم اطمینان جریره
از اناث که شرط توارث بر ولاء است و للذکر مثل حظ الانثیین بنا بر قول دیگر از جهت عموم اولوا الارحام کلمه
و احتیاط مقتضی مصالحه است در مختلفا فیه هرگاه اولاد اناث مولی گذارده مال برای عصبه خواهد بود بنا بر
قول اول و برای بنات بنا بر قول ثانی هرگاه خویشان پدری و مادری مولی گذارده مال برای خویشان پدری خواهد
بود للذکر مثل حظ الانثیین و خویشان مادری مولی محجوب خواهند بود بنا بر قول اول و بنا بر قول ثانی بر ضابطه
توارث انساب والله یعلم هرگاه آزاد کننده زن باشد و فوت شده باشد میراث مولی بعصبه او میرسد نه باولاد او

او خواه ذکور باشد و خواه اناث بنا بر قول اول و بنا بر قول ثانی تو ارث اخیاب که گذشت باید دانست که همچنانکه
آزاد کنند میراث آزاد شده میبرد در صورت فقدان ورثه همچنین آزاد شده که مولی منعم علیه است میراث آزاد کننده
میبرد هرگاه وارث دیگر نداشته باشد و در صورت فقدان وارث امام عم است   در میراث قاتل از مقتول باید دانست
که قاتل ارث نمیبرد و قسمت   فی قتل بعمد و او نمیبرد منه اصلا ما لو نزاده به نصا و فتوی و اجماعا و هرگاه وارث منحصر به امام
باشد مال از جمله انفال با امام بر میگردد   فی قتل بخطاء و در او سه قول است   توارث از ترکه و دیه معا و این منصوص
عدم توارث مطلقا و ابن ادریس بر داده   توارث از ترکه و عدم از دیه و ابن جنید و مفید رحمة الله است و بانضمام الیه
است و باید دانست که بعد طول چهار سال و طلب در اطراف مال مفقود را قسمت میکنند و زوجه او عده وفات
میگیرد و سهم وارث غایب محافظت میکنند و با طول مدت و ملائت شرکا بر ایشان قسمت شود و ایشان بعد
قدوم ضامن خواهند بود و مفقود اگر بعد عده رجوع کند زوجه متصرف میشود و بعد خروج عده زوجه اختیار دارد
بطول زوجیت بعقد مستانف و عدم قبول و همچنین مرتد ملی بدار الحرب زوجه او عده وفات میگیرد و مال
در ورثه قسمت میشود و وارث من لا وارث له امام عم و ضامن جریره کسی که مولی نداره برا و عم است
در توارث غرقی و مهدوم علیهم و مطلقه در مرض الموت و متوفی عنها زوجها در عده رجعیه و صاحب دو سر و
خنثی و مجوس و در ان چند صورت است   هرگاه کشتی غرق شود و دیوار خانه خراب گردد بر جمعی از ایشان در اینصورت
اولا اضعف که سهم او کمتر است میراث میبرد بعد از آن اقوی میراث از او میبرد در عرض اصح اضعف از اقوی برد مثلا
هرگاه زوج و زوجه با هم غرقی شوند اول فرض میکنیم مردن زوج را اگر اکثر نصیبا است زوجه ربع اگر هم
زوج با عدم مانع نصف است و سهم زوجه ربع و ربع ترکه زوج را به ورثات زوجه میدهیم و سه ربع از اصل
المال بر حساب ورثه زوج قسمت میکنیم بعد از ان فرض میکنیم مردن زوجه را و نصف ترکه اصلیه او را به ورثات
زوج قسمت میکنیم و نصف دیگر را به ورثه زوجه با آن ربع که از ترکه زوج بآن منتقل شده بود   هرگاه

زن خود را

زن خود را طلاق گوید و در ان مرض بمیرد و ان مریض بیشتر از یکسال نکشیده باشد تا مردن در اینصورت
این زوجه میراث از زوج میبرد   هرگاه مطلقه رجعیه شوهر او بمیرد   هرگاه کسی دو سر داشته باشد پس اگر هر دو
یکدفعه بخواب روند و یکدفعه بیدار شوند و اگر یکی را بیدار کنی دیگری با او بیدار شود هر دو یکی میباشند
و یک حصه میبرند و اگر یکی بیدار شود و دیگری در خواب ماند دو حصه میبرند   هرگاه کسی فرج و ذکر هیچ نداشته
باشد در حق او قرعه بیاندازند و بر هم میزنند و بر میدارند و مقرع امام عم است یا نایب او و بر سهمی مینویسند
عبد الله و بر سهم دیگر امة الله و انها را در سهام مبهمه میاندازند و هم میزنند و بر میدارند پس هرگاه
که بر آمد بر ان عمل میکنند و دعای وقت قرعه اینست که امام عم یا مقرع میگوید اللهم انت الله لا اله الا
انت عالم الغیب و الشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون بین لنا امر هذا المولود حتی یورث
ما فرضت له فی کتابک و بعد از ان همین را در سهام مبهمه میاندازند   هرگاه مولود فرج و ذکر داشته
باشد بر مبال میراث میبرد از هر جا که اول بول میکند حکم بان میکنند پس اگر مساوی باشد خروج و قطع
بول از فرج و ذکر با احتلام و التحاء و تزویج پستان و حیض مشخص میشود و در صورت اشکال استخوان های
پهلوی او را میشمارند اگر استخوان طرف چپ یکی کمتر است مرد است و میراث ذکر میبرد الا در صورت
تساوی اضلاع طرفین زن است و سهم اناث میبرد   هرگاه طفل متولد شود و گریه کند یا حرکت کند
میراث میبرد و اگر حرکت نکند میراث نمیبرد   هرگاه در مجوسی نسب و سبب عقد با هم جمع شود ارث
بر نسب و سبب صحیح است و سبب فاسد مؤثر نیست مثلا اگر مجوسی مثل مادری که دختر زوجه
اش نیز باشد میراث مادری میبرد و روایت سکونی دلالت بر جواز توارث باعتبار دین میکند و مؤید
است ببعض عمومات   در توارث فرزند ملاعنه و فرزند زنا و فرزند مشکوک فیه و فرزند لقیط که از
راه یا خرابه یا صحرا بر داشته باشند و فرزند حمل که در شکم یا در صغر از دار الکفر اسیر شده باشد و در دار

الاسلام یکدیگر را بعنوان شناخته باشند و اقرار بخویشی نموده باشند و در آن چند مسئله است در احکام
فرزند ملاعنه باید دانست که پدر و خویشان پدری مانند برادران و خواهر پدری و عم و عمه و جد و جده
پدری از او میراث نمیبرد و توارث میان او و خویشان مادری و خویشان مادری و پدری باعتبار سهم مادری
ثابت است و چون وارثین ولد ملاعنه منحصر در اقوام مادری اند سهام میان ذکر و انثی بالسویه میباشد
و زوج و زوجه نصف و ربع و ربع و ثمن با عدم اولاد و وجود ایشان میبرند و سهام اولاد ولد ملاعنه للذکر
مثل حظ الانثیین است و مرویست که ترکه ولد ملاعنه از مادر میباشد میراث خویشان مادری نیز
نمیبرد و ایشان از او ارث میبرند و نیز مرویست که ثلث ترکه ولد ملاعنه از مادر میباشد و دو ثلث
از امام چون او ضامن جنایت اوست ولد الزنا و او از هیچیک از ابوین و خویشان ایشان میراث نمیبرد و
ایشان نیز از او میراث نمیبرند و توارث میان او و اولاد و ازواج ثابتست بر نهج مذکور و بعضی حکم ولد زنا
مثل ولد ملاعنه میدانند فرزند مشکوک فیه مانند آنکه کسی با کنیز خود وطی کند و دیگری نیز با او زنا کند
در همان طهر و فرزندی بهم رسد یا آنکه کسی با زن خود جماع کند و دیگری با او بشبهه در همان طهر وطی کند و ولد
مشکوک او فرزند را نفی نمیتواند کرد و جایز نیست باید نفقه و کسوه او داده و در وقت فوت شدن برای او وصیت بسهمی از
مال بقدر مصلحت او کردن اگر ترک تحمل او داشته باشد و میراث ولد ملاعنه در صورت عدم ازواج و
اولاد و میراث ولد مشکوک فیه در صورت عدم ازواج و اولاد مال امام است و هرگاه با کنیز مشترک هر دو
شریک در طهر واحد وطی کنند حکم بقرعه میشود و بنام هر کس برآید ولد باو ملحق میشود و اگر وطی در طهر
از مولی اول و مولی دوم بعد نقل ملک انفاق افتاده باشد ولد ملحق بصاحب است که مشتری باشد لقیط
و او اگر اولاد و ازواج دارد میراث او میبرند و او نیز میراث ایشان میبرد و الا اگر ضامن جریره برای خود قرار
داده او میراث میبرد و الا وارث او امام است و مرتبه معتق بعد انفاق از ترکه میباشد که گذشت و چون شرع عاریه کرده

اول

اول بکر فرست جمیل و او از ازواج و اولاد و ما در میراث میبرد و ایشان از او میراث میبرند و سایر اقوام اگر حاضر شوند
یکدیگر را شناخته اقرار بخویشی نموده باشند در این صورت دو قول است یکی توارث باقرار و بعض خواص مؤید بعموم دارد
و دیگری توارث ببینه و این نیز بعض خواص وارد و مؤید بعموم غیر عموم گذشته است و وجه جمع و اقتضاء احتیاط
طلب بینه است در مقام ریبت و بودن حمیل جلد در وقت سببی که اقرار او منصوص نیست و قبول اقرار در
صورت شناختن متوارثین یکدیگر را و اقرار از طرفین و این وجه از نص حدیث بر تأمل بغایت ظهور دارد والله
اعلم فرزند منفی و مبری و نفی بعد اقرار مؤثر در اسقاط توارث نمیباشد و مبری فرزندی است که در نزد
امام پدر از ضمان جریره او بری شود و از میراث او در این صورت اگر اولاد و ازواج داشته باشد توارث فیما
بین ثابت است و اگر نداشته باشد میراث او از عصبه پدری اوست که از پدر نظر بضمان جریره و الا از امام
علیه السلام نظر با آنکه او وارث من لا وارث له و ضامن جریره اوست در اقرار بورود آن چند وجه است هرگاه
اقرار کند کسی بفرزند ملحق میشود باو و توارث متحقق میگردد خواه اقرار در صحت باشد و خواه در مرض الموت خواه
فرزند اقرار کند و خواه انکار بشرط آنکه معروف بخلاف آن نسب نباشد که در این صورت اقرار مؤثر نمیباشد
هرگاه اقرار کند بوالدین و ایشان نیز اقرار کنند نسب متحقق میشود و توارث مترتب میگردد و اگر ایشان انکار
نمایند نسب و توارث ثابت نمیشود هرگاه اقرار بزوجه کند و زوجه نیز اقرار داشته باشد توارث ثابت
است و اگر زوجه انکار کند ثبوت محتاج ببینه است هرگاه زوجه اقرار بزوج و او نیز اقرار داشته باشد
توارث ثابتست و اگر انکار کند ثبوت موقوف بر بینه است هرگاه کسی بغیر فرزند فرزند یا برادر یا خواهر یا
جد یا جده یا عم یا عمه یا خال یا خاله یا یکی از ذوی الارحام اقرار کند و برای آنکه اقرار نموده و در معروف النسب
باشند اقرار مؤثر در توارث نخواهد بود خواه مقر له اقرار کند یا انکار نماید بلکه لابد است از بینه و اگر غیر مقر
وارثی نباشد پس اگر مقر له اقرار نماید توارث ثابت میشود و اگر انکار نماید ثابت نمیشود هرگاه کسی فوت

شود یکی از ورثه اقرار کند برای وارث دیگر و او اولی باشد بمیراث بالتمام درین صورت حجب میکند
مقر را از میراث در صورت اولویت و مساهمه میکند در صورت تساهم هرگاه یکی از ورثه اقرار کند بجماعت
از ورثه درینصورت بر حکم شرع شتم خواهد بود هرگاه اقرار کند بدو با بیشتر که اولی باشند از مقر و یکی
از دیگری اولی باشد سهم خود را بمقر تسلیم اولی میکند هرگاه اقرار کند بعد اقرار بوارثی که اولی باشد از وارث
مقر له باید حصه او را که باول داده غرامت کشید و بثانی مثل آن بدهد و هر چند که اقرار دهد باولی از اولی از او
مجدد شود غرامت مکرر خواهد شد و تسلط بر استرداد از اول و اسبق نخواهد داشت هرگاه دو وارث یا
بیشتر اقرار بوارثی کنند در حالیکه عادل باشند نسب میشود و از اصل ترکه قسمت میبرد بشرطیکه
خلاف آن نسب معروف نباشد که درینصورت اقرار ایشان را اثری نخواهد بود هرگاه آن دو مقر یا بیشتر
عادل نباشند نسب ثابت نمیشود و از اصل ترکه میراث نمیبرند بلکه از سهم مقرین میراث میبرند همه سهام مقرین
را در صورت اولویت و بعض آنرا در صورت مساوات و مساهمه هرگاه اقرار کند بزوجیت کسی برای زنی
که مرده باید بمقدار میراث او را از اصل سهم خود بدهد پس اگر بعد از آن بشوهر دیگر اقرار کند اقرارش باطل
خواهد بود مگر آنکه نفس خود را تکذیب کند و درینصورت غرامت باید بکشد برای ثانی بقدر سهم او از
خود و تسلط بر استرداد از اولی نخواهد داشت هرگاه بزن میت اقرار کند ثمن آنچه در دست مقر است باو
میدهد پس اگر بدو زن اقرار کند بهر یک نصف ثمن ما فی یده میدهد پس اگر بسه زن اقرار کند بهر یک
ثلث ثمن میدهد پس اگر بچهار زن اقرار کند ثمن را از ما فی الید در ایشان بالرباع قسمت میکند
هرگاه بزن پنجم اقرار کند و گوید یکی از آن چهار سابق زن نبوده ابتدا التفات بانکار او نمیکند و سهم
اینزن که در مرتبه پنجم اقرار باو کرده غرامت میکشد که ربع ثمن ما فی یده باشد و اگر انکار یکی از آن
اول نکرده اقرار بچنین عاید اقرار او در خصوص پنجم تاثیری نخواهد بود و غرامت نخواهد شد

و دران

و دران درجات است در حدود و دران مرقاة است در زنا و دران چند وجه است در معنی
و حقیقت زنا و آن دخل کردن و در قبل زنیست که جناب احدیت عز اسمه حرام فرموده بر غیر وجه شرعی
که عقد دائم و منقطع و ملک یمین و تحلیلست در افرادی که محارم نباشند یا شبهه یا مثلاً عقد کند کسی با
یکی از محارم و الواقع یا بذات العده یا در احرام جاهلا یا ناسیا در حال بلوغ و عقل باراده و اختیار بدون
اکراه و اجبار در اقسام زنا و آن بحسب استحقاق الم حدود بر پنج وجه است کسیکه قتل او واجب
است بهر حال خواه محصن باشد و خواه غیر محصن خواه آزاد و خواه بنده مسلمان باشد خواه کافر
پیر باشد خواه جوان و او زنا کننده بمحارم خود است مانند دختر و مادر و عمه و خاله و همچنین هرگاه
کافر با زن مسلمان زنا کند واجب القتل است و بعد ثبوت قبول اسلام آزاد نمیکنند و آن زن مسلمه را
موافق استحقاق حد میزنند و رجم میکنند بنا بر تفصیل آینده و همچنین کسیکه غصب فرج نماید و کسی که
با زن ابا کننده از زنا زنا کند کسیکه جلد و رجم بر او واجبست او کسیست که زنا نماید و دیگر سنگسار میکند
و آن پیر مرد و پیره زن است که در حال احصان میباشند کسیکه بر او رجم تنها واجبست محصن و محصنه
میباشند که بسن شیخوخیت نرسیده باشند و شیخوخیت از پنجاه یا شصت و بکمال الکبت تا اخر عمر یا
هشتاد سالگی و این مجاز مرادف پیری است در فارسی و حد احصان اینست که مرد مالک باشد فرجی را
بعقد دوام بدون مانعی او را از تمکن بر آن مانند سفر یا حبس و صفت دخول با زن و زن درین معنی مانند
مرد است که شوهر او شب و روز با او نزد او داشته باشد و احصان بمتعه و بجاریه خلافیست
کسیکه حد او صد تازیانه است و نفی از بلد تا بلد دیگر یکسال و آن بکر و بکر اینست که عقد شده
موافق میان زن و شوهر و محل بنا مده باشد و زنا از ایشان صادر شده درین صورت مرد را اگر
غیر باشد و صد تازیانه میزنند و نفی بلد میکنند و بر زن جز داس و نفی بلد نمیباشد و حضرت امیر المؤمنین

نفی فرموده اند از کوفه به بصره کسیکه جلد تنها او را میزنند زانی مسلم غیر محصن و بکر است یا غیر محصن که
کرا نکاح رم او نباشد در مسائل متفرقه باید دانست که حد بنده چه ذکر و چه انثی خواه طرف ثانی آزاد باشد
و خواه نه پنجاه تازیانه است و شیخوخت و بکارت و احصان در حق ایشان منشا تغلیظ حد نیست و تا
ثبوت بعد تعدد زنا و همچنین تعدد زنا یا بکر قبل از اقامه حد باعث تعدد حد نیست و آزاد در مرتبه رابعه
بعد اقامه سه حد واجب القتل است و بنده در مرتبه تاسعه یا سبعه بعد هشت حد و هرگاه طرفین نابالغ
رسیده باشند امام ایشان تعزیر میکند و آن کمتر از حد است و موقوف بر نظر امام است و هرگاه از یکطرف
بالغ باشد بر بالغ حد تمام است و بر طرف ثانی تعزیر و مفضی و معیب ضامن عیب است و حد زنا از مجنونه
ساقطست بخلاف مجنون و توبه قبل از قیام بینه دفع و ادعا حد میکند و بعد قیام بینه تاثیر در اسقاط
حد نمیکند و امام عفو نمیتواند و اظهار توبه بعد اقرار موجب تخییر امام میباشد در اقامه حد و عفو و مکاتب
را بحساب آزادی و بندگی حد نسبت بجا آزاد و بنده مبعض میشود و رجم بر مکاتب نیست مگر بعد ادای
وجه مکاتبه و دخول یا آنچه بعد از آن و همچنین بر عبد مگر بعد آزادی و دخول با زن بعد از آن و بیمار که ظنه
هلاک او در حد باشد از اثیم لخی کدام ابنوب داشته باشد میزنند یکدفعه و هرگاه زانیه بعد اسقاط حمل
کند اول او را تعزیر بر اسقاط حمل میکنند و آنچه میزنند و زانی در روز ماه رمضان را تعزیر میکنند بر
انتهاک حرمت ماه مبارک و الزام کفاره جمع نظر به افطار بر حرام و حد تمام و در شبهای ماه مبارک تعزیر در رمضان
و آنچه مانند آنست و اماکن شریفه مانند مساجد و مشاهد معصومین ع منشا تعزیر میشود نظر به انتهاک
حرمت و تغلیظ حد و عمی منشا تخفیف حد نمیگردد و همچنین سکر بلکه سکران را حد سکر و زنا هر دو میزنند
و هرگاه کسی اقرار بزنا کند با شخص معین حد مفتری و زانی هر دو جمع میشود و هرگاه کسی اقرار کند بموجبات
حد بعد از هر شاهدی اقرار در حال صحت عقل یا اراده و اختیار انکار بعد از آن منشا سقوط حد نمیگردد

مگر انکار

مگر انکار بعد اقرار بموجب رجم در آداب اقامه حد زنا و در آن چند آداب است اگر آنکه حد تازیانه
باشد برهنه و مذکر را زنند آنکه مرد را ایستاده کرده زنند در حالیکه در زنا یافته اند اگر با لباس بوده
با لباس و اگر عریان بوده عریان آنکه زن را نشانیده حد زنند و پوشانیده هر چند در حال زنا عریان یافته باشند
آنکه رجم از پشت سر کنند آنکه سنگهای کوچک زنند آنکه مشغول الذمه بحد نزنند دیگری را
رجم کنند آنکه لتام البته بیرون روند آنکه امام پیش از حد و رجم مردم را خبر کند تا حضور رسانند ایشان
عبرت کیرند آنکه در حال رجم کسیکه استحقاق او ببینه ثابت شده باشد اگر مرد باشد تا حقوی که محل بستن
لنگ است دفن کنند و زن تا سینه و پستان و در رجم مراعات بیمار نمیکنند همچنانکه در جلد میکنند
آنکه تازیانه بر اعضای ظاهره زده میشود و ... که متهتک نشود هرگاه استحقاق حد و رجم ببینه باشد
و جائی بگریزد او را میگیرند تا استیفای حد و رجم نمایند هرگاه استحقاق رجم باشد و بعد اصابه حجر
بگریزد تعاقب نمایند آنکه زن حامل را مهلت دهند تا وضع حمل نماید و طفل را شیر دهد و تربیت
کند تا فی الجمله تمیزی بهم رساند دیگر اقامه حد کنند و اگر کسی متکفل تربیت طفل شود بعد رضاع دیگر
مهلت نمیدهند هرگاه حدود متعدده جمع شود ابتداء با هون میکنند مثلا هرگاه افتراء کرده و زنا
محصن نموده اول حد مفتری میزنند و میگذارند تا چاق شود دیگر رجم میکنند آنکه در بلاد عدو اقامه
حد نکنند که مبادا الحوق جانی باهل حرب شود باید در اوقات معتدله اقامه حد نمایند نه در وقت
شدت سرما و گرما که موجب تلف محدود میگردد هرگاه ملتجی بحرم شود او را بیرون نمیآورند بلکه امر او تنگ
میکنند و بیع و شرا با او نمیکنند تا از گرسنگی ملجا شده بیرون آید مگر آنکه جنایت در حرم کرده باشد آنکه
در حرم اقامه حدود بر جانی در غیر حرم نمایند آنکه در مسجد اقامه حدود نکنند آنکه مرجوم را در اقرب
ما یمکن دفن کنند و از بعض روایات فهمیده میشود که عبد رجم اگر مرجوم ... داشته باشد باهل او ... دهند

کاورا نبش کرده کفن دزد بیمانند هرگاه اثبات حد در حالت عقل شود و من بعد مجنون گردد حد ساقط نمیشود
در حد لواط باید دانست که لواط جمع شدن ذکران وان بر دو قسمت ایقاب یعنی فرو کردن
حشفه و زیاده در دبر تفخیذ یعنی جماع در ما دون دبر و در حدیث وارد است که اللواطة ما دون الدبر و اما
الدبر فهو الکفر یعنی لواطه چیزیست که نرسیده بدبر است و اما دبر پس آن کفر است و طریق ثبوت آن مانند
ثبوت زنا است بشهادت چهار عادل یا اقرار چهار مرتبه در حال استقامت عقل و اراده و اختیار و حد ایقاب
اما کشتن او کوه است یا دیواری بلند بر او خراب میکنند بر او و یا او را دست و پا کرده نزنند یا رجم میکنند او را امام و یا دست
یا میسوزانند او را و امام مخیر است در اختیار یکی از این حدود و دو سوزانیدن بعد از اقامه حد و حد تفخیذ
ما دون دبر در صورت احصان رجم است و در عدم احصان جلد صد تازیانه و این حکم نسبت به فاعل
و مفعول و کافر و مسلم تفاوت نمیکند و هرگاه یکی از طرفین لواط نابالغ باشد نابالغ را تعزیر میکنند و تادیب مینمایند
و بر بالغ اقامه حد میکنند و اگر هر دو صبی باشند هر دو را تادیب میکنند و در حدیث وارد است که ملوط
در صورت احصان و عدم احصان هر دو واجب القتل است و هرگاه کافر با مسلم لواط کند حد لواط قتل است
مطلقا و هرگاه دو شخص من غیر ضرورة در یک رخت خواب برهنه یافته شوند و بشهادت یا باقرار ثابت شود تعزیر
میکنند ایشانرا از سی تازیانه تا نود و نه تازیانه پس اگر دفعه دیگر عود کنند نیز تعزیر میشود و سابق تعزیر میکنند و در دفعه
دفعه سیم حد تمام میزنند و هرگاه قبل از قیام بینه توبه کند حد ساقط میشود و بعد قیام بینه توبه تاثیر
در اسقاط حد نمیکند و هرگاه کسی خود نزد امام اقرار کند و اظهار توبه نماید امام مخیر است در اقامه حد و عفو از
آن جنایت و در بوسیدن امرد تعزیر است و در نامحرم تعزیر اغلظ است در حد سحق وان در صورت
احصان موجب رجم است و در صورت عدم احصان موجب جلد است صد تازیانه و در عدم بلوغ تعزیر
و هرگاه دو زن برهنه در یک رخت خواب یافته شوند از غیر ضرورت تعزیر میکنند ایشانرا امام از سی تا نود و نه تازیانه

تازیانه نظر بمصلحت دید خود و هرگاه زنی باکره را مساحقه کند و بعد ثبوت کنیز یا دعاء اکراه کند حد از او ساقط میگردد
و همچنین از مسحوقه بجنون بخلاف که جنون در او مسقط حد نیست و هرگاه شخصی با زن خود جماع کند و آن زن با دختر
باکره مساحقه نماید و منی شوهر را در فرج باکره استقرار کند و باکره حامل شود آن زن را رجم میکنند و مهر جاریه
را از او میگیرند قبل از رجم و آن جاریه را بعد وضع حمل صد تازیانه میزنند و ولد ملحق بشوهر آن زن میشود و طریق
اثبات آن طریق اثبات زنا و لواط است از شهادت چهار عادل یا اقرار چهار مرتبه و توبه پیش از بینه مسقط
حد است و بعد بینه تاثیر در اسقاط نمیکند و اگر خود را اقرار کرده باشد نزد امام و اظهار توبه کند او مخیر است
در اقامه حد بر او و عفو از او و بعد تثلیث اقامه حد دفعه چهارم قتل واجب است حد ناکح میت و بهیمه و محصن
بدانست باید دانست که ناکح میت مانند ناکح حی است در صورت احصان واجب القتل است و در غیر احصان حد
صد تازیانه است و تادیب علاوه میشود نظر بانتهاک حرمه مرده و لوطه و سحق با مرده همین حکم دارد و وطی با زن
حلیله بعد مردن موجب تعزیر است نه حد و ناکح بهیمه را تعزیر میکنند بکمتر از حد نظر بمصلحت دید امام
و آن بهیمه اگر مال غیر است قیمت آنرا بمالک او باید بدهد و اگر حلال گوشت است از حیوانات بعد ذبح باید سوزانید
زیرا که ماء عقوبت و اگر ماکول اللحم نیست از آن بلد بیرون میکنند تا در بلد دیگر صاحبش آنرا بفروشد و منشاء
سرزنش او نگردد و ناکح میت و بهیمه بعد اقامه حد و تعزیر واجب القتل است در مرتبه چهارم و انکر استمنا
بدست کرده تعزیر او میکنند بتازیانه زدن بر کف دست تا سرخ شود و امیرالمؤمنین ع بعد تعزیر محصن از او
بیت المال کدخدا فرمود و اثبات نکاح میت و بهیمه و خضخضه بدو شاهد عادل است یا بدو اقرار و توبه بعد ثبوت
بینه مسقط حد نمیباشد و قبل از ثبوت ببینه توبه مسقط حد میشود و بعد اقرار و اظهار توبه امام مخیر است
در عفو و عقوبت در حد قیاده و آن بهمرسانیدن میان مرد و زن و یا دو مرد یا دو زن جمع کردن و حد آن
اگر قواد مرد باشد سر میتراشند و در شهر تشهیر میکنند و هفتاد و پنج تازیانه میزنند و نفی بلد میکنند و اگر زن

باشد نفی وحلق راس وتشهیر باطشت اکتفا بهفتاد وپنج تازیانه میکنند ودر مرتبه چهارم موجب تعزیر است
ووطی زنا ولواط موجب حد بهشتاد تازیانه ومشاهده امام قائم مقام بینه است ودر جمیع حدود
دو عدل است اشامیدن خمر وهر مسکر مانند نبیذ وبتع ومزر ونقیع وفقاع وسایر شرابهای حرام وخوردن میته
ولحم خنزیر وسباع ومسوخ وماکولات محرمه باید دانست که حد شرب مسکر هشتاد تازیانه است
ومقدار حد مذکور است وقلیل وکثیر در ان تفاوت نمیکند اعم از انکه در طعام خورند یا در دوا اشامند
شده باشد شارب ان یا ازاد مسلمان باشد یا کافر مگر انکه کافر اگر در خانه ودر بیعه وکنیسه وپنهان
خورد بر او حد نمیزنند وحد بر او مخصوص اشکارا خوردن ومست در بازار وکوچه در امدن است ومحل ان
مرتد واجب القتل است ومحدود بر شرب مسکر در مرتبه ثالثه مقتول میگردد واثبات ان میشود بشهادت
دو عادل بر اشامیدن ان ودیگری بر قی کردن یا اقرار دو مرتبه در حال عقل واختیار وشناعت وتاخیر میکنند
در اقامه حد وجایز نیست وشاید برابر شانه ودیگر ایستاده عود هرچند گرم حد نمیزنند بر صورت وفرج ودبر
بعد اقامه بینه مسقط حد نمیباشد وقبل ان مسقط است وبعد اقرار واظهار توبه امام مخیر است در عفو و
وعقوبت وباید حد بعد افاقه از سکر زنند وجاهل بحرمت مدفوع الحد است وجایز نیست مجالسه شارب
مسکر وسلام بر او ونشستن بر مائده که مسکر اشامند وتاجر او را تعزیر میکنند وفقاع در مذهب
اهل بیت ع حکم خمر دارد بدون تفرقه وبایع مسکر را تادیب میکنند پس اگر مستحل باشد امر بتوبه میکنند پس
اگر ابا نمود میکشند ومستحل میته ودم ولحم خنزیر اگر مولود بر فطرت اسلام باشد مرتد فطری است وواجب
القتل است بالجماع وهرگاه چیزی از حرام خورد قائل بحرمت ان تعزیرا ومیکنند پس اگر عود کند تغلیظ در تادیب
مینمایند پس چون بدفعات مکرر شود بقتل میرسانند واگر رباء بعد بینه تعذیب کرده میشود تا توبه کند پس اگر
مستحل باشد واجب القتل است پس اگر دو دفعه تعزیر کرده شود ودفعه ثالثه عود کند واجب القتل است وحد

جزی ومار وماهی وجمیع مسوخ دریا وصحرا وسباع دواب وطیور وخون وسپرز تعزیر کرده میشود اولا وثانیا
پس اگر مستحل باشد واجب القتل است وهرکه شرب خمر در ماه رمضان یا یکی از مشاهد شریفه کند علاوه بر حد
او را تعزیر میکنند نظر بانتهاک حرمت شعائر الله ودر تعزیر شرب خمر در شهر صیام چنانست که روز اول
هشتاد تازیانه میزنند حد مسکر وا در وقت شب جلد میزنند جهت تعزیر هتک حرمت شهر رمضان در حد دزد
وحد محارب ونباش ومختلس وخناق وصنج ومحتال ودر ان چند تادیب است در حد سارق وشناخت
سرقه وتعریف باید دانست که سرقتی که سبب ان قطع دست از مفصل چهار انگشت واجب میشود کمتر
ربع دینار است وزیاده یا انچه بقیمت ربع دینار باشد که در زمان شارع دو درهم ونیم بوده از محرز
یعنی جایی که در انجا محفوظ کرده باشد بقفل یا بند یا دفن یا جایی که غیر متصرف را دستی در انجا نباشد در حال صحت
عقل ورفع شبهه پس هرگاه کسی از غیر محرز مانند حمامها یا مسجدها چیزی بدزدد یا از محرز مقدار کمتر از ربع
دینار ببرد ویا میوه از سر درخت دزد دهان باده از قدر خوراکی یکدفعه در همانجا که بعد دیگر سنگی خورد
از درختان میوه دار مرخص فیه است از غیر فساد بر مالک یا در قحط سال چیزی خوراکی ببرد یا در حال دزدی بچه
طفل یا دیوانه باشد در این صورت حاکم شرع او را تادیب میفرماید وقطع ید نمیکند وقطع وتعزیر مثنا
سقوط غرامت وحد سرقت نمیکند وهرگاه کسی محرز را سوراخ کند یا قفل وبند شکسته اسباب را جمع کرده باشد
وهنوز از محرز بیرون نیاورده باشد مستحق تعزیر است واگر بیرون اورده باشد قطع ید او مینمایند و
هرگاه کسی از مال الشرکه بقدر حصه خود یا بازیادتی که بربع دینار نرسد دزد یا از مال غنیمت بقدر سهم خود
قبل از قسمت بردارد مستحق قطع نمیباشد او را تادیب میکنند واگر کافر وفاقد سهم در غنیمت مانند اعراب
یا صاحب سهم زیاده از سهم خود بقدر ربع دینار بعضا عدا برداشته باشد قطع میکنند ودر اول مرتبه انگشتان
قطع میکنند ودر دوم مرتبه تادیب میکنند ودر مرتبه سیم انگشتان از امشاط پا که خونین شود مرتبه چهارم

انکشتان او را میبرند و پنجم مثل سایر مردم انکشتان او بعد از آن پنج میبرند و سرقت ثابت میشود بشهادت دو عادل یا باقرار
سارق دو مرتبه در حالت عقل واختیار ومن غیر اکراه واجبار واقرار عبید مقبول نیست وقطع نباید ومولی ضامن است
مال غیر نتواند که بکند وهمچنین قطع میهمان واجیر نمیکنند هرگاه از مال میزبان ومستاجر بدزدند وهرگاه مقطوع
دزدی کند مرتبه ثانیه پای چپ او را میبرند از اصل ساق وهرگاه دفعه دیگر باز دزدی کند حبس میکنند تا بمیرد
در حد محارب وان کسیست که در اخذ اموال سلاح کشد خواه در شهر وخواه در غیر شهر در بلاد اسلام ودر بلاد شرک
خواه در شب وخواه در روز واو چند قسمست اگر کسی را کشته ومال نکرفته قتل او واجبست بهر حال واولیاء مقتول
را جایز نیست عفو از او پس اگر ازو عفو کنند امام او را بقتل میرساند اگر کسی را کشته ومال نیز کرفته واجبست که اول
مال را از او بکیرند وبعد از آن دست او را ببرند قطع کنند ودیگر او را بکشند وبدار کشند وبعد از سه روز او را
از دار پایین آورده غسل داده کفن نموده نماز کرده دفن کنند اگر مال کرفته وکسی را نکشته اول بعد کرفتن مال از
او را قطع میکنند ودیگر نفی بلد میکنند ودیگر نفی بلد مینمایند اگر جراحت زده ومالی نکرفته واجبست که از او
قصاص جراحت کنند از او ودیگر نفی بلد نمایند اگر جراحت نزده وکسی را نکشته ومالی نکرفته او را نفی بلد میکنند
ومنع مینمایند با اهل آن بلد منع آنست که این محارب ومنع است بیع او ومواکله ومشاربه ومبایعه ومجالسه نکنند پس
اگر از آنجا بشهرهای دیگر برود بدستور ممنوع باشند تا امر بر او تنک شود وتوبه کند پس اگر قصد بلاد شرک کند
که داخل آن شود وایشان را نیز ممنوع باشند که نکذارند وباید دانست که هرگاه دزد داخل خانه کسی شود مدافعه با یکدیگر کنند
پس اگر دزد کشته شود خونش هدر خواهد بود ومدافعه از نفس خود واز عرض واز برادران مؤمن واجبست هرچند
مقتول باشد واز مال جایز است حد خناق وباید اول از او غرامت کشیدن مال ودیگر کشتن او حد بنج و
محتال وانکسیست که بنج ومسکر بغفلت بخوراند ودارو بیهوشی داده مال ببرد ومحتال آنکه بحیله کاغذ
ومهری درست میکند وگول میزند ومردم را اغوا کرده وبحیله واز او غرامت میکشند اول پس حاکم شرع تعزیر

واکر در حالت بنج وسکر از سکران بحیله جنایت سر زند متیقن ضامنست حد مختلس وانکسیست که از حلقه
چیزها از دستها ودکانها بربایند در کوچه وبازار او را بعد غرامت عقوبت وتادیب شدیده بکنند حد نباش که بعد
سوراخ کردن قبر کفن میدزدد وحد او حد سارقست او قطع باید واکر کفن نبرده باشد تعزیر میکنند وهرگاه مرتبه سیم مکرر
نبش کند واجب القتلست واو را میکشند جهت عبرت دیگران ودر حدیثست که جناب امیرالمؤمنین ع موی سر نباش کرفته
در زمین زدند وفرمودند تا مکرر او را پایمال کنند تا مرد حد قذف وان موجب تعزیرات وحدود مستقره وان چنینست
است هرگاه بکوید کوینده بالغ عاقل خواه مرد وخواه زن خواه بنده وخواه آزاد خواه مسلم وخواه کافر بمسلم بالغ یا
بالغه یا زانی یا زانیه یا لایط یا ملوط یا منکوحا فی دبره یا قد زنیت یا لطت یا غیر ذلک از الفاظیکه افاده این معنی کند بهر
زبانیکه باشد خواه عربی وخواه عجمی واجب میشود بر کوینده حد هشتاد تازیانه مکر آنکه صاحب عفو کند ودر حد قذف
با اختیار معتبرست نه امام وقاذف مردود الشهاده است مکر آنکه توبه آشکارا کند ودر حضور جمعی که قذف نموده
تکذیب خود نماید هرگاه قائل یا مقول له این الفاظ غیر بالغ باشد حد ساقطست وتادیب باید کردن هرگاه بندگان
ومعنیان با هم تقاذف کنند حد ایشان ساقط میشود وایشان را تعزیر مینمایند هرگاه مجنون یا جاهل بمعانی این الفاظ
اطلاق این الفاظ کند حد وتعزیر هر دو ساقطست هرگاه کسی بدیگری کوید یا ابن الزانیه یا قد زنت بک امک یا
من الزنا وامثال این معنی بخشد بغیر پسر که باشد خواهد بود مطالبه بحد با مادر او یا پدر او و دیگری عفو نمایند
عفو واکر او مرده باشد مطالبه بوارث او اکر بعضی عفو کنند بعض دیگر را مطالبه میرسد هرگاه کوید یا ابن
الزانی یا زانیک ابوک یا ابن اللاطه وامثال نسبت قذف به پدر داشته باشد خواهد بود حد برای پدر مقذوف
وعفو برای او اکر زنده باشد والا مطالبه برای ورثه خواهد بود هرگاه کوید یا ابن الزانیین یا ابواک زانیان
وامثال نسبت قذف بوالدین داشته باشد خواهد بود مطالبه والدین او را عفو بدست ایشان اکر زنده باشند
والا ورثه را مطالبه خواهد بود هرگاه کوید اختک زانیه یا اخوک زان یا عمتک یا خالتک زانیه وامثال آن

از نسب زنا و لواطا نبود وی لا دشنام خواهد بود مطالبه ایشان از شرط حیوة والاو وفه را هرگاه کوید ابنک زان
یا ابنک زانیه یا لا ابنک یا لست بنبک خواهد بود بر قاذف حد بر پدر مطالبه یا عفو خواه پسر و خواه
دختر زنده باشند و خواه مرده مگر اینکه پسر یا دختر بعفو سبقت کرده هرگاه کسی بدیگری کوید یا زانی
یکحد بر او میزنند پس اگر ده یکی مرتبه کوید حد و قیم میزنند پس اگر کوید مرتبه دوم اینکه گفتم حد ثانی
ساقط است تعزیر میکنند و اگر چند دفعه پیاپی قذف کند قبل از اقامه حد همان یکحد میزنند و اگر سه دفعه اقامه
حد قذف بر او شود دفعه چهارم بقتل میرسانند هرگاه کسی جماعتی از مردان و زنان یا جماعتی مردان یا زنان
کوید هؤلاء زناة یا یا زناة یا انتم زنیتم پس اگر در حالت اجتماع از او مطالبه کنند یکحد او میزنند و اگر در افتراق
از او مطالبه نمایند برای هر مطالبی حدی میزنند هرگاه کسی بکافری یا کافره یا غلام یا کنیز کوید یا ابن الزانی
یا بنت الزانی یا بنت الزانیه و حال انکه والدین مقذوف مسلم و ازاد باشند حد تمام بر او میزنند
هرگاه بمسلمان از اد کوید یا ابن الزانی یا ابن الزانیه و والدین مقذوف کافر یا کافره یا بنده باشد حد
تمام میزنند برای حرمت فرزند هرگاه کسی بدیگری کوید قد زنیت بفلانه یا لطت بفلان و او طرف ثانی
کسی باشد که سزاوار حد و بعوض او تمام باشد قاذف را دو حد میزنند یکی بسبب قذف مخاطب و دیگری بسبب منسوب الیه
هرگاه شخص منسوب الیه کافر یا عبد باشد همان یکحد تمام میزنند و نظر بمنسوب الیه تعزیر میکنند هرگاه
کسی بدیگری کوید یا زوج الزانیه یا زنت زوجتک یکحد تمام بر او بایدزد و مطالبه از زن خواهد بود
و اگر مرده باشد و رثه او را هرگاه کسی بفرزند ملاعنه کوید یا ابن الزانیه یا ولدت من الزنا او را حد تمام
میزنند نظر بعادت مقذوف هرگاه کسی بولد زنا کوید یا ابن الزنا یا ولدت بک امک من الزنا قاذف را تعزیر
میکنند هرگاه بولد زنا کوید یا ابن الزانیه و حال انکه مادر مقذوف توبه کرده باشد حد تمام بقاذف
میزنند هرگاه کسی بدیگری کوید انا زنیت بک یا انا لطت بک او را یکحد میزنند بسبب مقذوف و تعزیر بسبب نفس

کو

خود او را حد نمیزنند مگر اینکه چهار مرتبه بدستور معهود اقرار بکند در انصورت بر او حد جاری میکند
هرگاه کسی قذف مکاتب کند او را بقدر ازادی مقذوف حد میزنند و بقدر رقیت تعزیر میکنند
باید دانست که خواه حد قذف بشهادت عدلین و خواه باقرار بر تقص بدو مرتبه ثابت میشود که حد مقذوف
نشده حد زانی و شارب الخمر نمیباشد بلکه لخف است و قاذف را برهنه نمیکنند بلکه با لباس حد میزنند
هرگاه کسی بدیگری کوید یا دیوث یا کشخان یا قرنان پس اگر این الفاظ در استعمال لغت قاذف مفهم نسبت
بزنا و لواط باحدی از خویشان یا متعلقین مقذوف باشد حد تمام میزنند و اگر افاده نسبت زنا و لواط نکند و لالت
بر قبیح کند تادیب و تعزیر میکنند و اگر دلالت بر قبیح نداشته باشد باعث بر عقوبت احدی و تعزیر نمیشود
هرگاه کسی بدیگری کوید یا فاسق یا فاجر یا خائن یا شارب الخمر و او مرد ظاهر الصلاح باشد او را تعزیر
میکنند هرگاه کوید کسی بدیگری انت ولد حرام یا حملت بک امک فی حیضها یا ولد الحیض تعزیر میکنند نه حد
هرگاه بمسلمی کوید یا خسیس یا وضیع یا خنزیر یا کلب یا مسخ و انچه شبیه ان باشد خواهد بود بر او تعزیر و اگر
مستوکافر باشد یا مبدع مستحق اهانت تعزیر نخواهد داشت هرگاه مسلمی را کویند یا کافر تعزیر میکنند او را
بضرب وجیع و اگر ان منسوب بمنکر فریضه از فرایض باشد تعزیر نخواهد داشت بلکه اگر ازدیاد ردع مردم از او
باشد اجر نیز خواهد داشت هرگاه کسی دیگری را بلفظی مواجهه کند که احتمال معنی ناخوش داشته باشد او تعزیر
میکنند هرگاه کسی دیگری را به ابتلاء الهی مانند جنون و جذام و برص یا بلاء دیگر نسبت دهد یا سرزنش کند یا سخنی کوید که موجب
اذیت او کردد او را تادیب میکنند هرگاه کسی بدیگری کوید که من شب با مادر تو مجامع شدم او را تعزیر کنند
بجهة ایذا او و اگر مطالبه حد کند در افتاب ایستاده میکنند و سایه او را حد میزنند هرگاه کسی شهادت زور
دهد او را اول تعزیر میکنند و در قبیله و محله تشهیر میکنند و اگر منشا ذهاب حقی شده او را غرامت میکنند
و اگر منشا ذهاب قتل یا حد یا تعزیر یا امثال ان شده قصاص میکنند یا دیت میگیرند یا صاحب حق عفو مینماید

هرگاه کسی بزن باکره خود پیش جماع کند که بکارت زایل کند با انگشت تعزیر میکنند هرگاه کسی مسلم را هجو نماید و مبدع گاه
موجب تعزیر نیست هرگاه کسی یکی از انبیاء خصوصا پیغمبر ما یا یکی از ائمه هدی علیهم السلام را هجو نماید یا سب کند خون
او هدر است هر که بشنود او را باید بکشد مگر بترسد بر نفس خود یا برادر مؤمن ترسد هر که ادعای نبوت بعد از پیغمبر آخر الزمان کند
و ادعای امامت یعنی پیشوا شدن عامه کند غیر ائمه اثنی عشر علیهم السلام خون او هدر است هر کس بگوید که نمیدانم پیغمبر راست
گو بوده یا دروغ گو واجب القتل است مگر آنکه توبه کند هرگاه کسی عمدا در ماه مبارک رمضان افطار کند او
را تعزیر و عقوبت مینمایند پس اگر سه دفعه افطار کند او را میپرسند که آیا بر تو سبب این افطار گناهی هست یا نه
پس اگر گفت بلی عقوبت او را زیاد میکنند پس اگر توبه کرد بعد از آن ... هرگاه مرتد شود کسیکه در اسلام متولد
یافته او را توبه نمیفرمایند و بقتل میرسانند هرگاه نومسلمانی مرتد شود او را توبه میفرمایند اگر توبه نکند بقتل
میرسانند بگردن زدن و مرویست که جناب امیر المؤمنین علیه السلام منتصر را امر بتوبه نمود قبول نکرد پس موی سر او را
گرفته فرمود که او را پامال کنید ای بندگان الله هرگاه زنی مرتد شود او را حبس میکنند و در خوراک و پوشاک
بر او تنگ میگیرند و هر وقت نمازی میزنند تا توبه کند هرگاه کسی کنیزی یا ذمیه را اعتقاد کند بر آزاد بودن
او او را دوازده تازیانه و نصف میزنند که ثمن حد زانیست هرگاه کسی با زن خود در حیض جماع کند بر او
بیست و پنج تازیانه است هرگاه کسی در روز ماه مبارک رمضان با زن خود جماع کند بر او بیست و پنج تازیانه
است و کفاره افطار صوم پس اگر زن را اجبار و اکراه کند بجماع تازیانه او میزنند و دو کفاره بر او لازم است
هرگاه باقرار یا بینه ساب مسلمان ثابت شود قتل او واجب و حد او آنستکه یکضرب شمشیر بر سر او
میزنند و اگر کافر باشد تعزیر میکنند هرگاه ضارب حد که باذن امام حد میزند زیاده بر استحقاق بزند او
زیاده را از او قصاص میکنند هرگاه انسان مملوک خود را بغیر سبب تازیانه زند او را در کفاره افضل آزاد کند
تادیب اطفال بر معلم سه ضربست تادیب غلام و کنیز پنج تازیانه است تا شش و اولی آنستکه از سه تا پنج باشد

وتجاوز

وتجاوز نکند هرگاه کسی نبش قبر کند و کفن دزدد و با مرده جماع کند برای دزدی دست او میبرند و برای سلب بیت حد
زنا اقامه میکنند اگر زانی محصن باشد رجم و اگر غیر محصن باشد جلد بر نهج مذکور سابقا هرگاه مادر کسی فاحشه
باشد که دست لامس را رد نکند فرزند او واجب میکند پس اگر باز نایستد منع میکند که کسی بر او داخل نشود پس
اگر نشود ببخشند او را تعزیر میکنند هرگاه ذمی مسلم را قذف کند هشتاد تازیانه میزنند او را جهت قذف و هفتاد
تازیانه جهت هتک حرمت اسلام و سر او را میتراشند و او را در اهل دین او تشهیر میکنند تا عبرت گیرند هرگاه
طفلی که احد ابوین او نصرانی یا مجوسی و دیگری مسلم باشند متنصر شود او را نمیگذارند و تعزیر میکنند حد تدلیس
که او را شمشیر بر سر میزنند هرگاه کسی علی اللهی شود او را توبه میدهند اگر ابا کند دو چاه میکنند و در یکی او
را حبس میکنند و در دیگری آتش میافروزند تا بمیرد هرگاه غلام گریخته دزدی کند دست او را قطع نمیکنند
بلکه دعوت میکنند برجوع بسوی مولی پس اگر ابا نمود اول دست او را قطع میکنند بدزدی و دیگر میکشند
او را جهت ارتداد و همچنین است حکم مرتد هرگاه دزدی کند هرگاه کسی سؤال کند بوجه الله الکریم او را پنج
تازیانه میزنند هرگاه در مسجد قضیه گوید او را تازیانه میزنند و بیرون میکنند در دیات و قصاص
و در آن چند وجه است قتل عمد و آن کشتن عاقل بالغ است خواه ذکر و خواه انثی و خواه خنثی خواه مسلم
و خواه ذمی و خواه حربی غیر خود را باهن یا چوب یا سنگ یا کلوخ یا زهر یا حرق یا غرق یا خنق یا غلطانیدن از کوه
یا انداختن از بلندی و آنچه شبیه باینست بقصد کشتن بنحوی که عادت بکشتن شده یا بمثل آن جاری شده
باشد و واجب میشود بآن قود یا دیه کامله و آن هزار دینار جید است اگر قاتل از اهل زر و طلا باشد یا
ده هزار درهم جید اگر قاتل از اهل سیم و نقره باشد یا صد شتر بزرگ اگر قاتل از اصحاب شتر باشد یا دویست
گاو بزرگ اگر از اصحاب گاو باشد یا هزار بز و دو هزار ... یا هزار گوسفند اگر از اهل غنم باشد یا دویست حله اگر از
اهل حله باشد و هرگاه قاتل بدادن دیه راضی نشود ورثه مقتول اکراه بردیه نمیتوانند کرد بلکه مخیر اند میانه

باعفو و همچنین اگر قاتل ملی نباشد مخیر اند میان قتل یا عفو یا مهلت تا سعی نموده دیه تحصیل کند و در قتل عمد دیه
در مال قاتل است فقط نه بر مال العاقله و ضامن جریره و مولی مگر آنکه کسی تبرعا از طرف قاتل بدهد و اگر ورثه بکمتر از دیه
معینه صلح کنند با قاتل جایز است و همچنین اگر قاتل بزیاده از دیه معینه از نفس خود فدا دهد برای اولیاء حلال است
و جایز نیست که قاتل را مثله کنند یعنی گوش و بینی برند یا چشم کنند یا اعضاء قطع کنند یا بغیر آهن او را بکشند مثلا
بحجر و سم کشند هر چند که او مثله بمقتول کرده باشد یا بطناب و زهر و غیر آن کشته باشد بلکه قاتل را گردن بزنند
و هرگاه بگریزد قاتل دیه از مال او میگیرند پس اگر مال نداشته باشد از نزدیکتر دیه او میگیرند و در حضور قاتل از ورثه
دیه او بعنوان گرفت و واجبست بر قاتل توبه کردن و شرط توبه او آنکه خود را تسلیم ورثه مقتول کند که
یا او را بکشند یا دیه گیرند تمام یا مصالحه کنند بکم یا زیاده یا عفو نمایند و اگر سالم ماند باید بنده آزاد کند و
دو ماه پیاپی که سی و یک روز آن متصل باشد روزه گیرد و شصت مسکین را طعام دهد و باید عزم داشته
باشد که هرگز عود ننماید انفعال نماید و ادا نمود می‌شود دیه قتل عمد در یکسال و مهلت بیش از آن نباید داد
ورثه است   قتل خطا آن چنانست که شخصی رمی میکند چیزی را از حیوان یا شجر یا نشانه و از خطا شده بیکی
معصوم و او را میکشد و در این صورت ورثه مقتول مخیر اند میانه عفو و قبول دیه و قصاص در قتل خطا مشروع
نیست و دیه قتل اگر ببینه ثابت شود بر عاقله است و ایشان خویشان پدری اند و اگر او مقتول میشد میراث
از او میبردند و جمعی قایل شده اند که عاقله بعد دادن دیه رجوع بقاتل میکنند و از او میگیرند اگر قاتل مال دار باشد
و هرگاه ملی نباشد عاقله را بر او چیزی نیست پس اگر او ملی باشد و عاقله فقیر یا عاقله نداشته باشد بر مال او است و
و همچنین اگر خود اقرار بقتل کرده باشد بر مال او واجب میشود و هرگاه قاتل فقیر باشد و او را عاقله و مولی نعمت
و مولی ضامن جریره نبوده باشد دیه بر بیت المال است و حکم جروح مانند حکم قتل نفس است در خطا مگر آنکه
در جروح لازم نمیشود بر عاقله و موالی مگر موضحه دیه آن در مال جانی است و ایام ادا و آنچه زیاده نباشد

بیان

و بیان آن در اقسام جراحات خواهد آمد ان شاء الله تعالی و کمتر از موضحه دیه آن در مال الجانیست و
ایام ادای دیه قتل خطا در سه سالست و آن صد شتر است بیست از آن جمله بنت مخاض و بیست دیگر
ابن لبون که نر باشد و سی دیگر بنت لبون و سی دیگر حقه و روایت شده که بیست و پنج بنت مخاض
و بیست و پنج بنت لبون و بیست و پنج حقه و بیست و پنج جذعه یا هزار دینار یا دو صد ماده گاو
یا هزار دینار یا ده هزار درهم یا دو صد حله بنا بر تفصیل مذکور   قتل خطا که شبیه بعمد است و
آنچنانست که قصد میکند کسی تادیب فرزند یا غلام و کنیز خود را یا تادیب کسی که بر عهده او ست بچیزی
که عادت در مردن بمثل آن جاری نشده یا معالجه میکند طبیب بچیزی که در عادت نفع بخشیده آنرا
یا قصد میکند پس او بمیرد و دیه در آن مغلظ است و در مال قاتلست پس اگر نداشته باشد مهلت
میدهند تا سعی کند و تحصیل کرده ادا نماید پس اگر بمیرد یا بگریزد از اولی الناس که میراث دیه او را مستحق
بوده اند میگیرند پس اگر نباشند یا مفلس باشند دیه از بیت المال میگیرند و دیه خطای شبیه عمد مغلظه
است صد شتر سی و سه بنت لبون و سی و سه حقه و سی و چهار خلفه که طروقة الفحل باشند و من دیه که صد
شتر را تثلیث میکنند سی و سه بنت مخاض و سی و سه حقه و سی و چهار خلفه که همه طروقة الفحل باشند
یا دو صد ماده گاو که اثلاثا مانند شترها یا هزار بز ماشندان یا هزار دینار یا ده هزار درهم یا دو صد حله و بعضی
از اصحاب گفته اند که مدت ادای دیه خطای شبیه العمد دو سالست و کفاره قتل خطا و شبیه العمد عتق رقبه مؤمنه
است پس اگر نتواند روزه دو ماه پیاپی پس اگر نتواند اطعام شصت مسکین پس اگر نتواند تصدق کند بآنچه تواند
یا روزه گیرد آنقدر که تواند   هر کس که بعمد کشته شود و ولی نداشته باشد امام ولی او ست خواسته باشد
قصاص میکند و خواسته باشد دیه میگیرد و عفو نفرماید زیرا که جنایت مقتول مفروض بر بیت المال
مسلمین بوده پس دیه او حق ایشان خواهد بود   هر کس که بخطا یا شبیه العمد کشته شود و ولی نداشته باشد امام دیه او را میگیرد

هرگاه بکشد پدر فرزند خود را خطا خواهد بود دیت بر عاقله او و ورثه مقتول غیر پدر از عاقله میگیرند و پدر
کر قاتل عمدا از ترکه میراث نمیبرد و قاتل خطا از دیت نمیبرد و هرگاه وارث او منحصر در پدر قاتل باشد دیت بر عاقله
نیست   هرگاه پدر فرزند را عمدا یا شبه عمد کشد دیت در مال پدر خواهد بود برای ورثه پسر غیر پدر و هرگاه
وارث منحصر در پدر قاتل باشد دیت برای بیت المال خواهد بود و پدر را برای پسر نمیکشند   هرگاه فرزند
پدر را کشد عمدا او را قصاص میکنند و هرگاه بخطا کشد دیت بر عاقله است و ورثه پدر غیر فرزند قاتل میبرند
هرگاه مادر فرزند را کشد عمدا او را در قصاص میکشند   هرگاه مادر و فرزند کشد عمدا او را در قصاص میکشند
و اگر خطا کشته باشد دیت بر عاقله است و قاتل او را از او ارث نمیبرد   هرگاه بکشند دو کس یا بیشتر یکی را در این
صورت مخیرند اولیاء مقتول که یکی را از قاتلین بکشند و برسانند باقی قاتلین حصه خود را از دم مقتول بورثه
مقتص منه یا بکشند همه را و برسانند ورثه مقتول زاید بر دیت یکی را بورثه مقتصین بینهم بالسویه یا
کنند دیت را بر هر یک از قاتلین حصص ایشان را تقسیم نمایند   هرگاه بکشند دو نفر یکی را بدو ضربت
مختلف و قتل بسبب هر دو ضربت باشد حکم بر هر دو بالسویه خواهد بود و اگر خطا کشته باشند دیت
بر عاقله هر دو خواهد بود   هرگاه یکی دیگری را بگیرد و یکی دیگر او را بکشد و ثالث برای ماسک و قاتل
دیده بانی میکرده باشد قاتل را قصاص میکنند و گیرنده را حبس مخلد میکنند و دیده بان را دیده میکشند
هرگاه زنی و مردی کسی را بکشند مخیرند ورثه مقتول میان آنکه هر دو را بکشند و نصف دیت بورثه مرد
قاتل دهند یا زن را بکشند و نصف دیت از مرد قاتل بگیرند یا مرد را بکشند و در این صورت زن نصف
دیت خود را که دویست و پنجاه دینار باشد بورثه مرد قاتل میدهد و اگر خواسته باشند اولیاء مقتول
دیت را خواهد بود نصف بر مرد و نصف بر زن پس اگر مرد و زن آنکس را بخطا کشته باشند نصف دیت مقتول
بر عاقله مرد و نصف دیگر بر عاقله زن خواهد بود   هرگاه آزادی و بنده کسی را بکشند بعمد خواهد بود با اولیاء مقتول

مخیر

مخیرند میان آنکه هر دو را بکشند و با آقای غلام قیمت او را رد نمایند یا بکشند آزاد را و برسانند آقای غلام
بورثه آن قاتل آزاد نصف دیت را یا تسلیم کنند غلام را با ایشان تا بنده ایشان باشد یا بکشند بنده و نصف
مولای عبد را بر آن مرد تسلطی نیست اگر اختیار کنند دیت را خواهد بود بر آزاد نصف و بر آقای غلام نصف
یا تسلیم خواهد کرد غلام را با اولیاء مقتول در عوض نصف دیت تا رق ایشان باشد پس اگر آن بنده و آزاد
او را بخطا کشته باشند نصف دیت بعاقله آزاد خواهد بود و نصف بر مولای عبد یا عبد را تسلیم ورثه
مقتول نماید تا رق ایشان باشد و قتل او جایز نخواهد بود علی حال   هرگاه زنی و غلامی کسی را کشته باشند
مخیرند اولیاء مقتول در آنکه هر دو را بکشند پس اگر قیمت غلام از نصف دیت زیاده باشد آن زیاده
بر مولای عبد رد مینماید و اگر خواسته باشند زن را بکشند و غلام را برقیت میگیرند مگر آنکه قیمت
او از نصف دیت بیشتر باشد پس زیاده را بمولای او رد میکنند و هرگاه قیمت غلام کمتر از نصف دیت
باشد زیاده از نفس عبد بر مولی تسلطی نیست مگر آنکه خواسته باشد مولی فدا عبد دهد در این صورت
نصف دیت خواهد بود و اگر ورثه اختیار دیت کنند نصف دیت بر زن است و نصف بر مولی عبد مگر آنکه
عبد را تسلیم اولیای مقتول نماید پس اگر بخطا کشته باشند نصف دیت بر عاقله زن است و نصف بر مولای
عبد مگر آنکه عبد را تسلیم نماید   هرگاه جمعی از غلامان آزادی را بکشند مخیرند اولیاء مقتول در آنکه همه ایشان
را بقتل رسانند و اگر چیزی از قیمت ایشان زیاده بر دیت مقتول باشد موافق حصص بر موالی عبید رد نمایند یا
همه ایشان را برقیت گیرند و فاضل دیت را در فرض تحقق رد نمایند و اگر بخطا کشته باشند و ورثه اختیار دیت کنند
حصص دیت بر موالی عبید بالسویه قسمت میشود مگر آنکه موالی عبید را تسلیم ورثه نمایند و در این صورت
اگر فاضل از وجه دیت باشد بر موالی رد میشود بحصص و در صورت خطا قتل عبید جایز نخواهد بود
هرگاه کسی و شخص یا پیاده را کشد مخیرند ورثه میان آنکه او را بقتل رسانند و تسلطی بر مال و عاقله او نخواهد

داشت با انکه بدل هر نفسی دیت کامل از عین المال او کیرند و اکر بخطا کشته باشد دیت هر یک بر عاقله قاتلست
و قتل او جایز نخواهد بود   هرگاه کسی مردی و زنی را یا مردی یا زنها یا دو زن بکشند خواهد بود حکم مانند او کر
هرگاه آزادی آزادی را بکشتن کسی امر کند قصاص بر قاتل خواهد بود و امر حبس مخلد خواهد بود   هرگاه امر بعبد خود
را بکشتن کسی فرماید در این صورت دو قولست یکی مانند سابق حبس امر و قتل قاتل و دیگری انکه عبد قاتل را
حبس مخلد میکنند و مولای آمر را میکشند   هرگاه مردی زنی را بکشد عمدا مخیر اند اولیاء مقتوله در قتل آمر و رد نصف
دیت مرد بر اولیاء قاتل یا کرفتن دیت زن کامله که نصف دیت رجالست و اگر بخطا کشته باشد دیت زن که
نصف دیت مرد است بر عاقله مرد است و قود صحیح نیست   هرگاه زنی مردی را کشته باشد عمدا و خواسته باشند
اولیای مقتول او را بکشند در این صورت دو قولست یکی انکه دیگر اولیاء مقتول را حقی بر اولیاء قاتل نیست
و دیگر انکه نصف دیت کامله را بعد کشتن او از اولیاء او میگیرند و اگر ورثه بدیت راضی شوند دیت کامله مرد
از زن میگیرند و اگر زن بخطا مرد را کشته باشد دیت مرد بر عاقله زنست   هرگاه ذمی عمدا مسلمی را بکشد او را با
مال که دارد تسلیم ورثه مقتول میکنند اگر خواسته باشند او را میکشند و مال او را میگیرند و الا او را رق خود
میکنند و اگر بخطا کشته باشد دیت بر امام مسلمین است زیرا که اهل ذمه عبید اویند پس اگر مسلمان شود بعد قتل
ورثه مقتول مخیر اند میان قود و دیت   هرگاه مسلمی ذمی را بکشد دیت ذمی واجب میشود و دیت ذمی هشتصد
درهم جید است و دیت زن ذمیه نصف آن و هرگاه مسلم معتاد بقتل اهل ذمه باشد امام الزام میکند او را بچهار
هزار درهم دیت جهة ردع او از ارتکاب بقتل ذمی پس اگر تنبیه نشود و اصرار بکشتن اهل ذمه داشته باشد و اولیا
مقتول طلب قود نمایند امام باید فضل دیت مسلم را از اولیاء ذمی کرفته بورثه او رد میکند و او را بقتل میرساند
تسلیم کفار نمیکند   هرگاه اهل ذمه بر شرایط ذمه عمل نکنند و تجاهر کنند بشرب خمر و ارتکاب فجور خون ایشان
هدر خواهد بود مکر آنکه جایز نیست قتل ایشان مکر باذن امام   هرگاه اهل ذمه بعضی بعض دیگر را بکشند میان

ایشان

ایشان قصاص و دیت صحیح است و اولیاء مقتول مخیر اند میان قصاص و دیت   هرگاه آزادی بنده را بکشد عمدا
خواه غلام باشد و خواه کنیز قیمت او را در دیت باید تسلیم مولی نماید مکر آنکه قیمت او بیش از دیت آزاد باشد در این
صورت آن زیادتی ساقط است و معتبر در قیمت وقت قتل بنده است پس اکر مولی و قاتل در تعیین قیمت اختلاف کنند بینه
بر زیادتی بر مولی است و با عجز قسم بر نقیصه بر قاتل یا رد قسم میکنند بر مولی پس او بر زیادتی قسم میخورد و آن را میکیرد و رد
قتل بنده کان بخطا دیت بر عاقله قاتلست و بر امام است که عقوبت کند که قاتل عبید را تا مرتدع شود از مثل آن   هرگاه بنده آزادی
را بکشد اولیاء مقتول مخیر اند در قصاص یا طلب دیه کامله از مولی مکر آنکه مولی عبد را تسلیم اولیا نماید و در این صورت
ایشان مخیر اند در استرقاق او یا آنکه او را بکشند و مثل قتل سلطان الحق میشود و اکر قتل خطا باشد قود صحیح نیست
دیت کامله بر مولی است مکر آنکه عبد را تسلیم کند تا استرقاق نمایند   هرگاه بنده بنده کان را بکشند ابراء است و بنده
قصاص کرده میشود از ایشان بتساوی در میانه مکر آنکه موالی بدیت یا ارش جنایت راضی شوند یا عفو فرمایند
هرگاه غلام مدبر آزادی را بکشد عمدا دیت بر مولی نیست مکر آنکه رقبه او را تسلیم اولیاء مقتول کنند پس مخیر خواهند بود
میانه استرقاق و قتل مکر در قتل خطا که باید استرقاق کنند قتل جایز نیست و اکر مرده باشد مولی که مدبر بوده استسعاء
میکنند مدبر را در ادای وجه دیت پس بعد آزاد میشود   هر مکاتبی آزادی را بکشد پس اکر وجه مکاتبه را ادا نکرده یا
مکاتب مشروط بوده هر چند بعضی را ادا کرده دیت بر مولی است و حکمش مانند حکم سایر بنده کانست و اکر مشروط
نبوده و قدری از وجه مکاتبه را ادا نموده خواهد بود دیت بر مولای او بقدر رقبت و باقی بر امام   هرگاه آزادی
مکاتبی را کشد خواهد بود بر قاتل دیت آزادی او و دیت عبید بقدر رقبت او و اکر هیچ وجه مکاتبه ادا نکرده یا آنکه
مشروط بوده و وجه المکاتبه تمام نشده دیت او دیت عبد است   هرگاه مولی عبد خود را عمدا کشد امام او را عقوبت
بردع میفرماید تا عود بمثل آن نکند و قیمت او را از مولی کرفته تصدق میکند و در قتل عبید کفاره مانند قتل احرار باشد
از جمع و ترتیب در عمد و خطا و اکر مولی عبد را بخطا کشد کفاره تنها لازم است   بنده که مولای خود را بکشد او را

میکشند بهر حال مگر انکه ثابت شود که مولی اراده وطی او داشته واو با دفع از نفس خود ممکن نبوده مگر بقتل مولی
هرگاه بنده دو ازاد یا بیشتر را بترتیب کشد یا جراحتی زند که قیمت عبد بیا اورش ان فرا گیرد مولی عبد را تسلیم اولیاء
مقتول اخری میکند و ایشان مخیر اند میانه قصاص و استرقاق وعفو و بر مولی چیزی زیاده از تسلیم رقبه او نیست مگر
انکه فکاک او را خواهد در این صورت دیت مقتولین را ادا نماید و هرگاه چند نفر را بیکدفعه کشته یا زخم زده که ارش
ان بقدر قیمت ان و زیاده بوده تسلیم میکند او را باولیاء مقتولین و رق ایشان خواهد بود بالسویه هرگاه بنده
ازادی را بخطا کشد و مولی او را ازاد کند عتق صحیح است و دیت بر مولی است که عاقله اوست هرگاه مکاتبی بنده
را کشد قصاص صحیح نخواهد بود بلکه دیت عبد لازم خواهد بود بر مولای او بقدر دیت عبد بر امام بقدر حریت او
هرگاه کسی در ازدحام عام بمیرد مانند روز جمعه و عید و سر جسر و اولیاء او مطالبه دم کنند دیت او بر بیت
المال است و اگر اولیاء مطالبه نکنند دیت ساقط است هرگاه کشته برد رخانه کسی یا در محله یا در دهی یابند و
ودانسته نشود که قاتل ان کیست دیت بر اهل ان دار و ان محله و ان قریه است اگر متهمین باشند و از قسامه
امتناع متهم نباشند یا اقامه قسامه کنند دیت بر بیت المال المسلمین است هرگاه کشته میان دو ده یابند
دیت بر اهل قریه نزدیکتر است و اگر نسبت مقتول بقریتین مساوی باشد دیت قسمت میشود بالسویه هرگاه
قتیل متفرق الاعضا میان چند ده یافته شود دیت بر اهل موضعیست که قلب و صدر مقتول در انجا یافته اند اگر
غیر ایشان متهم نباشند و رفع تهمت بقسامه نکنند هرگاه طفل داخل خانه قومی شود و در چاه ایشان افتد و
بمیرد پس اگر باذن ایشان داخل شده یا ایشان متهم نباشند بر ایشان چیزی نیست هرگاه مهمانی مرد و غیر
در شب شود و میان ایشان کشته یافته شود دیت بر بیت المال هرگاه قتیلی در بیابانی یافته شود دیت
بر بیت المال هرگاه قتیلی در لشکرگاهی یا بازاری یافته شود نیز دیتش از بیت المال هرگاه کسی طلب جان
یا مال کسی کند و او را دفع نتوان کرد مگر بکشتن خون او هدر است هرگاه کسی طلب فجور با زنی یا مردی یا امرد کند و

ودفع او نشود مگر بقتل خون او نیز هدر است اثم بر قاتل و دیت برای اولیاء مقتول نمیباشد هرگاه کسی
نگاه کند در خانه کسی یا سر زده داخل شود پس منع کنند او را و قبول نکند پس اگر بچوب یا بنیزه یا چوب دیگر ماننده
ان او را زنند که چشم او در اید یا کشته شود خون او هدر است هرگاه کسی را در قصاص یا حد کشند خون او
نیز هدر است هرگاه حاکم شرع خطا کرده بیگناهی را بکشد یا قطع کند دیت بر بیت المال است و این در حق
حاکم اصلی که عبارت از سلطان است نبی باشد یا وصی جایز نیست بلکه نواب ان خاص یا عام است که معصوم نباشند
هرگاه کسی بشهادت زور مقتول یا مقطوع شود دیت بر شهود است چنانکه گذشت هرگاه سارقی داخل خانه
شود و اساس البیت جمع کند که بیرون برد و صاحب خانه برخیزد که مانع شود دزد غلبه با او وطی کند پس ان
زن حرکت کند که برخیزد پس انقدر دانیز را بکشد پس ان زن ان دزد را بکشد دیت پسر صاحب البیت از اولیاء
دزد میگیرند و چهار هزار درهم از مال دزد بزن میدهند نظر بکاره بودن فرج و خون دزد هدر است هرگاه
زنی صدیقی داشته باشد و شوهر داخل شود بر زن خود و ان صدیق پنهان در خانه باشد و با شوهر زن مقاتله کند
و شوهر ان صدیق را بکشد و زن ان شوهر را دیت ان صدیق را از زن میگیرند و از زن را در قصاص شوهر میکشند
هرگاه کسی دیگری را در حرم یا در یکی از اشهر حرم که رجب و ذوالقعده و ذوالحجه و محرم بکشند وارثان دیت
گیرند باید دیت کامله بدهد برای قتل و ثلث دیت برای حرمت حرم یا اشهر حرم و اگر از او قود خواهند در بدل
کشته میشود هرگاه کسی دیگری را در حرم کشد او را نیز در حرم میکشند و اگر در خارج حرم کشته ملتجی
بحرم شود تضییق در ماکل و مشرب بر او میکنند تا بیرون رود و انگاه میکشند اگر قصاص خواهند هرگاه کسی
باعث اسقاط حمل شود اگر نطفه بوده دیت ان بیست دینار و بعد از ان علقه میشود و ان خون بسته است و
دیت ان چهل دینار و در مابین نطفه و علقه بهمان حساب بعد از ان مضغه میشود مانند گوشت خاییده
و دیت ان شصت دینار و در مابین بهمان حساب بعد از ان استخوان بهم میرساند و دیت ان هشتاد دینار است

و در مابین بهمان حساب و بعد از ان گوشت بر روی استخوان پوشیده میشود و چشم و گوش شق میشود و صورت
هم درست میکردد و دران صد دینار و مابین بهما بحساب پس اگر روح دمیده است دیت ان تمام است و دیت
حمل و جنین اهل ذمه بحساب دیت ایشان عشر دیت   هرگاه کشته شود زنی که حمل تمام داشته باشد و طفل در
شکم بمیرد و دانسته نشود که ذکر است یا انثی در این صورت دیت دوازده هزار و پانصد درهم است پنج هزار درهم دیت
زن و پنج هزار درهم نصف دیت مرد با احتمال ذکوریت حمل و دو هزار و پانصد درهم نصف دیت زن باعتبار انوثیت
حمل   هرگاه زنی دوا خورد و اسقاط حمل نماید بحساب حمل مذکور دیت میدهد و میراث بو نمیرسد
نماند   کسیکه زن را تازیانه زند و حمل بیفتد دیت بر فاعل است بحساب مذکور   دیت جنین کنیز که حامل مملوک
باشد عشر قیمت کنیز است   هرگاه کسی مرد را در حال الجماع تازیانه زند که موجب عزل او شود دیت نطفه میدهد که ده
دینار است   هرگاه کسی عزل نطفه بی اختیار زن حره کند دیت نطفه بزن حره میدهد و عزل از کنیز دیت ندارد
هرگاه کسی سر مرده را برد یا اجنبی نسبت با او کند که اگر زنده میبود موجب هلاک او میشد دیت او صد دینار
است   هرگاه کسی متهم شود بقتل و اقرار کند بعد از ان دیگری اید و گوید مقتول را من کشته ام متهم مقر را رها
میکنند و مقر اخیر را نیز رها میکنند و دیت از بیت المال میدهند   هرگاه اقرار کند دو نفر یکی گوید من کشتم
فلان را عمدا و دیگری گوید من کشتم او را بخطا مخیرند اولیاء مقتول در اخذ بقول یکی از ان دو نفر پس اگر بقول صاحب عمد دعوی
اخذ کنند تسلطی بر مقر بخطا ندارد و همچنین اگر بقول مدعی خطا اخذ کنند تسلطی بر قول صاحب عمد ندارند   هرگاه
کسی شخصی را بکشد و بعد از ان ادعا کند که او را با زن خود یا در خانه خود دیده او را قصاص میکنند مگر اینکه بینه
اقامه کند   هرگاه بینه اقامه شود بر کسیکه شخصی را عمدا کشته و اقرار کند دیگری که من او را عمدا کشته ام میکشند اولیا
مقتول هر یک را که خواهند پس اگر مقر را بکشند بر مشهود علیه تسلطی ندارند و اولیاء مقتول با اقرار در مطالبه از مشهود
علیه عبیا باشند و اگر مشهود علیه را بکشند تسلطی بر مقر ندارند و اولیاء مشهود علیه نصف دیت را از مقر میگیرند و اگر اراده

کنند

کنند اولیاء مقتول قتل مشهود علیه و مقر را معا نصف دیت بر اولیاء مشهود علیه رد میکنند اگر بقول دیت راضی
شوند نصف دیت بر مشهود علیه است و نصف دیگر بر مقر   هرگاه اقامه بینه شود بر کسیکه دیگری را کشته و بینه دیگر
اقامه شود که همان مقتول را دیگری کشته قود باطل میشود و دیت نصف میشود میان هر دو و اگر بینه بر قتل عمد یا شبه
خطا باشد و اگر بینه بر قتل خطا باشد نصف میشود دیه بر عاقله هر دو مشهود علیهما   هرگاه کسی دیوانه بود در
حین عقل بعد بلوغ و حریت بر قتل کسی بعد اقرار کند قصاص او جایز است یا قبول دیت یا عفو و نسبت عمد یا خطا قاتل
کند دیت میگیرند و اقرار مجنون و صبی و عبد مقبول نمیباشد   در ارش جنایات در غیر قتل و دیت جراحات
و قصاص ان و ضمان نفوس و در ان سه مرحله است   در ارش جنایات و دیت جراحات و در ان چند فرع است
هرگاه دختری بر دختری سوار شود و دختر دیگر ان مرکب را قلقلک کند و او بطپد و راکب بیفتد و بمیرد دیت
او دو نصف میشود نصف بر قلقلک کننده و نصف بر قلقلک کرده شده   هرگاه چهار نفر شرب خمر نموده مست شوند و
با یکدیگر مقاتله نمایند و دو کشته شوند و دو زخمی شوند اند زخمی با سیف مالجه حد شرب خمر بزنند و دیت ان
دو مقتول بر ایشان لازم میشود و از دیت دو مقتول ارش جراحت دو مجروح میگیرند   و هرگاه احدی از ان مجروحین
بمیرد بر اولیاء دو مقتول بحثی و دیتی نیست   هرگاه شش طفل در رود خانه با هم شنا کنند یکی از ایشان غرق
شود و سه نفر بر دو شهادت دهند که او را غرق کردند و دو نفر بر سه نفر شهادت که او را غرق کردند دیت را به
خمس حواله میکنند بر دو و دو خمس بر سه   هرگاه چند نفر در خراب کردن دیواری شریک شوند پس بر زیر یکی
بیفتد و او بمیرد دیت بحصص متساویه بر باقی هدم کنندگان قسمت میشود   هرگاه چهار نفر کودالی ادم بیابانی
باشند که دران شیر شکار کرده اند پس یکی در ان بیفتد و بدیگری بیاویزد و انیکر نیز بدیگری و ان چهارمین و
هر چهار در ان کودال بیفتند و شیر ایشان را بدرد اولیاء اول ثلث دیت با اولیاء ثانی میدهند و اهل ثانی با اهل ثالث
دو ثلث دیت میدهند و اهل ثالث با اهل رابع تمام دیت میدهند   هرگاه کسی کسی را بخواب کرم بر بزند و بروی

سر او بریزد و دیگر نروید دیت کامله است و اگر موی یکی باشد و لیکن بروید ارش جنایت را میدهند بنا بر نظر الحاکم
و اگر زن باشد و موی سر او نروید دیت تمام است و اگر بروید دیت او مهر المثل است و در هر دو ابرو پانصد دینار
و در یکی دویست و پنجاه دینار و در پلک هر دو چشم دیت کامله و در یکی نصف دیت و در اشفار بالای چشم ثلث
دیت چشم یکصد و شصت و شش دینار و دو ثلث دینار و در شفر پایین چشم نصف دیت چشم دویست و پنجاه
دینار است هرگاه کسی بر سر کسی زند پس ادعا کند نقصان ضوء چشم دیت بحساب دیت چشم است و تفصیل
چنانست که اگر ادعا کند نقصان در یکی از دو چشم را اعتبار نمایند حد نظر از چشم معیوب از چهار جانب میکنند
پس اگر مختلف گفت باین معنی که از یکی از جوانب [illegible] زیاده تر از دیگری گفت دروغ گوست و اگر متفق گفت
منتهی چشم معیوب را با منتهی چشم صحیح قیاس میکنند و ما به التفاوت از ثلث و نصف و دو ثلث هرچه باشد
از دیت چشم باو میدهند بعد استظهار بقسامه همچنانکه در خاتمه کتاب خواهد آمد انشاء الله تعالی و اگر نقصان
ضوء هر دو چشم ادعا کند منتهی نظر او را از جوانب اربعه با مد نظر بعضی اتراب او که با او هم سن اند قیاس کرده بعد
استظهار بقسامه ما به التفاوت میدهند و قیاس بصر در روز ابر نمیکنند و همچنین در زمین ناهموار بلکه در روز
افتاب و در زمین هموار میسنجند و اگر ادعا کند کوری هر دو چشم یا یکی را و حال آنکه چشم او صحیح باشد امر میکنند
که بقرص افتاب نگاه کند پس اگر پلک نه بست چشم را دیت دروغ گفت و اگر باز ماند در دعوی صادق است و
دیت چشم میگیرد و جمعی در اینصورت نیز استظهار بقسامه را قایل شده اند هرگاه کسی یک چشم بینای
اعور خلقی یا اعور بآفت الهی را کور کند دیت کامله باو میدهد و در دعوی که از عارض شده و استحقاق دیت
بهم رسانیده خواه دیت گرفته باشد و خواه نگرفته باشد نصف دیت است هرگاه اعور چشم صحیح یکی کند چشم
او را قصاص میکنند هرچند کور شود چون او را کور کرده و هرگاه چشم او را کند مخیر است در آنکه یا مثل چشم در
قصاص کور کند و نصف دیت بگیرد یا دیه کامله بگیرد و قصاص نکند و هرگاه چشم درست اگر بینایی ده

کو

چشم کند ثلث دیت چشم صحیح است هرگاه کسی هر دو گوش کسی قطع کند دیت کامله باید بدهد و در یک گوش
نصف دیت و در آنچه قطع کند از کمی و زیادتی بحساب کل دیت قیاس کرده دیت میگیرند و در نرمه گوش ثلث دیت
گوش است و همچنین در سوراخ کردن گوش ثلث دیت است و در برطرف شدن شنوایی دیت کامله است و در آنچه
کم میشود بحساب اصل قیاس میکنند و اعتبار نقصان امر میکنند بزدن جرس از چهار طرف مسافتی پس اگر در قرب
و بعد مسافت گفت دروغ گفته و اگر مساوی گوید بعد مسافه میسنجد که سامعه اتراب و اقران او و بهمان
حساب دیت میگیرند و امتحان گوش در روز شدید الهوی نمیکنند بلکه در روز ساکن الهوی میکنند و در بینی
بریدن دیت کامله است و همچنین در نرمه آن بریدن دیت کامله است و در اندک بریدن و سوراخ کردن بقیاس
کل میسنجند و در برطرف شدن شامه دیت کامله است و استبرا میکنند از او بو حراق نزد بینی او پس اگر
بینی را دور کرد و اشک از چشم او آمد دروغ گفته و اگر اشک نیاید راست گفته و بعضی در اینصورت نیز استظهار
بقسامه لازم میدانند در هر دو شفه دیت کامله است و در علیا چهار صد دینار و در سفلی ششصد دینار
و نیاد [illegible] جهة امساک طعام و شراب است و در بریدن جزوی بقیاس کل دیت میگیرند در قطع زبان تمام دیت
است و در قطع بعض اگر لال شود تمام دیت و اگر بعضی حروف را گوید و بعضی را نتواند دیت بحساب بیست و هشت
حرف حروف بیست هشت جزو میشود هرقدر مخرج که برطرف شده دیت بهمان حساب میگیرند و اگر بر زبان کسی
زنند و ادعای کنگی کند سوزن بر زبان او فرو میکنند اگر خون سیاه بیرون اید راست گوست و دیت کامله میگیرد و
اگر خون سرخ بیرون اید دروغ گفته و بعضی در اینصورت نیز استظهار بقسامه میفرمایند و دیت لسان الاخرس
ثلث دیت لسان صحیح است در همه دندانها دیت کامله است و قیمت دندانها بیست و هشت است که
استحقاق دیت و توزیع بالاعتبار ایشان کرده اند دوازده در اول دهن شش از بالا و شش از زیر ثنایای علیا و سفلی چهار و
رباعیه علیا و سفلی چهار و انیاب چهار از چهار طرف رباعیه و شانزده در آخر دهن هشت از بالا و هشت از پایین

اول ثنایا چهار از چهار طرف انیاب و دیگر اضراس که نواجذ گویند از چهار طرف ضواحك از هر طرفی سه عدد پس
دوازده اول دهن برای هر یک پنجاه دینار و کرش شصد دینار میشود مجموع دیت مقادیم و شانزده دندان اخری دیت
هر یک بیست و پنج دینار است که مجموع چهارصد دینار میشود و زاید بر این بیست و هشت دندان مقصود قطع
جمیع دندان معین ندارد اما هرگاه متفرق باکنده شود دیت آن ثلث دیت دندان اصلیست و آنکه دایه چهار دندان
است که بعد نواجذ اند و از او نواجد و در فارسی دندان عقل گویند و دیت دندان سیاه شده ربع دیت دندان
صحیح است نسبت باصلی از مقادیم یا مواخیر و هرگاه دندان بزدن سیاه شود یا شکافد چون دو ثلث دیت دندان
باید گرفت و هرگاه دندان طفلی بشکند پس اگر نروید دیت و قصاص هر یک بر سبیل تخییر جایز است و اگر بروید
قصاص ساقط و ارش ثابت و نظر میکنند که اگر این طفل مملوک بود قیمت او با بودن دندان افتادن و تا دوباره رویدن چند
از قیمت او کم میشده همان قدر دو حو حساب میکنند انشاء الله تعالی هرگاه ریش کسی تراشد و دیگر نروید دیت
کامله است در هر دو دست دیت کامله است و در یک دست نصف دیت و در هر ده انگشت نیز دیت کامله
است و در هر یک عشر دیت بنابر مشهور و مروی است که در ابهام ثلث دیت دست و در باقی چهار انگشت دو
ثلث دیت دست بالسویه و دیت انگشت زایده ثلث دیت انگشت اصلی است و در ناخن که دیگر نروید یا سیاه در
اید ده دینار است و اگر سفید مثل اول در اید پنج دینار و اگر ناخن انگشت دیگر درست شود ثلث دیت ناخن
است و دیت زن و مرد در اطراف مساوی است تا ثلث پس در زیادتی دیت اطراف زن نصف اطراف مرد است
هرگاه کمر کسی را بشکند و باز درست شود ثلث دیت و اگر در وقت جماع منزل نشود دیت کامله است و
همچنین اگر کمر تر راست نشود و کوژ پشت بماند دیت کامله است و همچنین اگر قدرت بر نشستن سلب شود دیت
کامله است هرگاه عصعص که استخوان اخر کمر است بالای است که از ان عجب الذنب گویند یا بیجان کرده است
است و نقدیر ضبط بول نتواند کردن دیت کامله است پس اگر سلس البول بهم رساند و تا شب طول داشته باشد

دبر

دیت کامله است و همچنین اگر پا ده بماند ولیکن تا شب اثر و اگر ده کلا با بعضا و اگر از صبح تا ظهر ماند دو ثلث دیت
و اگر تا چاشت باشد ثلث دیت است و بر این حساب باقی را باید سنجیدن و مغز حرام که نخاع است اگر بریده شود دیت
کامله است هرگاه حشفه و بالا تر از قضیب ببرند دیت کامله است و دیت ذکر عنین ثلث دیت ذکر صحیح است
قطع فرج دیت کامله زن است که نصف دیت مرد باشد در قطع خصیتین دیت کامله است و در هر یک نصف دیت
است و مروی است که در خصیه چپ دو ثلث دیت زیرا که فرزند منی در خصیه چپ میشود و در خصیه راست
ثلث دیت است و در ادره خصیتین چهارصد دینار است پس اگر که نتواند راه رفتن باید راه رود هشتصد دینار
است هرکسی پیش از بلوغ با دختری وطی کند پس سبب افضا و متصل شدن مخرج بول و غایط شود دیت کامله
لازم میشود و نفقه بر آن دختر تا وقت مرگ او و اگر افضا بجماع بعد نه سالگی تمام باشد که بلوغ زن است دیت لازم
نمی‌اید و هرگاه کسی ذهاب بکارت با انگشت کند خواه مرد باشد خواه زن دیت آن غرامت مهر المثل است در
هر دو پا دیت کامله است در یکی نصف دیت و در انگشتان هر دو پا دیت کامله است و در یکی پا نصف
دیت و در هر یک از انگشتان عشر دیت پا است و مروی است که دیت ابهام ثلث دیت پا است و چهار انگشت
باقی دو ثلث بالسویه میان آنها هرگاه کسی بضرب دست کسی را شل کند در آن دو ثلث دیت است و اگر
دست بشکند و درست شود مانند اول قصاص ندارد بلکه ارش دارد و دست شل را هرگاه ببرند در آن ثلث
دیت دست صحیح است هرگاه کسی دیگری را برابر سازد که دلش از جا رود دیت کامله است هرگاه کسی شکم
را با عصا لگد حدث سرزند تعزیر است در آنکه شکم او را با مالد تا حدث کند با ثلث دیت ادا کرده هرگاه کسی
زنی را بزند که مستقیمة الحیض بوده و حیض او مرتفع شود یکسال انتظار میکشد پس اگر برگشت دیت ضرب که ارش
است میگیرد فقط و اگر بحالت اول برنگشت بعد از هشتم ثلث دیت زن میگیرد هرگاه دو پستان زن را ببرد
دیت کامله است و در یکی نصف دیت است هرگاه کسی بینی و دو گوش را قطع کند و دو چشم بکند و بعد از آن

بکند اول او را قصاص میکنند و این در صورت تفرق جنایات است و اگر به یک ضربت جنایات متعدده سرزده باشد
و مؤدی بقتل شده باشد بیشتر از قصاص یا دیت شاملی نخواهد بود هرگاه کسی بر سر دیگری زند و عقل
او برطرف شود اگر در ظرف سال بمیرد دیت کامله است یا قصاص و اگر نمیرد و عقل نیز برنگردد دیت کامله
است و اگر زنده و عقل برگردد ارش ضربت را از او میگیرند و اگر با ذهاب عقل زخمی بر سرش شود اگر از
یک ضربت بوده بیش از دیت کامله چیزی دیگر لازم نمیشود مگر آنکه ضربات متعدده زده باشد و از زخمهای
متعدده جنایات متعدده شده باشد در این صورت دیات متعدده میشود هرگاه کسی دست راست
کسی را ببرد و دست راست نداشته باشد دست چپ او را قطع میکنند و اگر آن نداشته باشد پای راست
و اگر نه پای چپ و اگر دست و پا هیچ نداشته باشد دیت میگیرند هرگاه کسی دستهای متعدده قطع کند
اول دست اول و دیگر دست دوم و دیگر پای راست و دیگر پای چپ او را قطع میکنند هر یکی در عوض
دستی و دیگر دیت میگیرند باید دانست که آنچه در انسان یکی است دیت آن دیت انسان است اگر مرد است
دیت مرد و اگر زن دیت زن و اگر ذمی است دیت ذمی و اگر بنده دیت بنده و آنچه دو است نصف دیت
در آن است و هر کس از جنایت عفو کند بعد عفو قصاص نمیتواند کردن و همچنین بعد قبول دیت قصاص جایز
نیست دویم در ارش کسیر و شج و آنچه در آن قصاص جایز است و آنچه در آن جایز نیست و اقسام
جراحات و جنایت حیوانات در آن چند فرض است در کیفیت قصاص و توابع آن و در آن چند مسئله
است هرگاه کسی قطع کند چیزی از جوارح انسان را واجب است قصاص از او و اگر صاحب حق
مطالبه کند و همچنین در زخمها ممکن نیست که در قصاص آن بیم هلاک باشد مانند مأموم و جائفه
که در این صورت امر منحصر در دیت و عفو است و در اعضای شکسته اگر صلاح پذیرفت بالکلیه اندرستی
همان ارش جنایت است و اگر اصلاح نیابد قصاص جایز است و در قصاص نفس نفس است و چشم

چشم

بینی به بینی و گوش بگوش و علی هذا القیاس و ثالث قصاص میان زن و مرد مساوی است و در زیاده بر
ثلث اگر زن قصاص کند ما به التفاوت را به مرد رد میکنند و همچنین قصاص میان بنده و آزاد نمیباشد ارش
ثابت است و جنایت عبد هرگاه بمقدار ثمن او باشد مولی مخیر است در دادن ارش یا تسلیم عبد جانی
به مجنی به و همچنین مسلم را بذمی قصاص نمیکنند بلکه ارش جنایت میگیرند مگر آنکه مسلم معتاد به ذمی کشتن
اهل ذمه باشد و مطالبه اولیاء او قصاص در این صورت امام از برای ردع قصاص میکند و ما به التفاوت
از ذمی میگیرد هرگاه کسی دیگری را سیلی زند که چشم مضروب آب فرود آرد و کور شود و او قصاص خواسته
باشد لهذا [illegible] کرده برشگان نجانی میگذارند و آیینه آهنی را با آتش گرم نموده نزدیک چشم او میدارند
در حالی که چشمش رو به آفتاب باشد از گرمی آفتاب و آیینه محمیه پیه چشم که روشنایی دارد میگدازد
و چشم صحیح میماند هرگاه انگشتان کسی بریده باشد و شخصی کف او را قطع کند و او قصاص خواسته باشد
دست جانی را میبرد و دیه انگشتان را رد میکند هرگاه کسی انسان مقطوع الید را بکشد و اولیا
او قصاص خواهند پس اگر دست مقتول در غیر جنایت قطع شده بود قاتل را میکشند و بر اولیاء مقتول
چیزی لازم نیست و اگر دست او در جنایت مقطوع بوده یا کسی بجنایت قطع کرده و او دیت گرفته اولیا
مقتول نصف دیه دست را به اولیاء قاتل میدهند پنجم اگر کسی زخم موضحه بکسی زند مجروح عفو نماید و صحیح شده
از آن جنایت بمیرد اولیاء قاتل را میکشند هرگاه کسی بناگوش کسی قطع کند و او قصاص طلبد و بعد قصاص
آن شخص او را ببرد تا متصل کرده و همچنین است در باقی اعضا و جوارح هرگاه کسی کسی را کشته باشد
و ولی او را تسلیم اولیاء مقتول کند و او را بکشند یا ضربات زنند بگمان آنکه مرده بگذارند و رمقی در او
باشد و مداوا کند تا شفا یابد [illegible] اولیاء مقتول اگر او را بکشند و دیت جراحات زاید را باو دهند
الله یا اولیاء او بدهند هرگاه کسی کسی را بچوب یا سنگ زند و بیمار شود و فوت شود اعتبار میکنند اگر دانسته

شود که هما ضرب متشاوت اوشد در اینصورت قصاص صحیح خواهد بود واگر معلوم نشود که از ضرب
مرده یا غیر آن در اینصورت امر منحصر در دیت خواهد بود   در اقسام جراحات و در ان چند نوعست
حارصه و ان دامیه است که چون ظاهر سازد و در ان یک شتر است   باضعه و ان جراحت کننده گوشت قطعه
در ان دو شتر است   متلاحمه و ان نفوذ کننده در لحم است و در ان سه شتر است   سمحاق و ان ضربی است
که بپرده که میان گوشت و استخوانست برسد و در ان چهار شتر است   موضحه و ان ضربی است که باستخوان
رسد و انرا واضح سازد و در ان پنج شتر است   هاشمه و ان شکننده استخوان است از غیر انکه او را نا
سازد و در ان ده شتر است   منقله که محتاج بنقل عظم که از محل خود باشد و در ان پانزده شتر است
مأمومه که بام الرأس رسد و در ان ثلث دیتست و قصاص ثابتست در این جراحات مگر در
مأمومه که در ان خوف هلاک نفس است و این زخمها در سر و رو بیک حکم دارد اما هرگاه در بدن باشد
پس جایفه که بجوف رسد مانند مأمومه ثلث دیت دارد و در ان قصاص صحیح نیست یا جنون مجنی علیه
و سیلی در رو هرگاه اثر سیاه بخشد دیت شش دینار است و در شکستن استخوان هر عضوی خمس
دیت ان عضو است و در موضحه هر عضوی ربع دیت شکستن انست و هرگاه عضوی بشکند و مانند
اول درست شود بدون کجی دیت ان چهار خمس دیت شکستن ان عضو است و در کوفتن صلب دیت کامله
است پس اگر منجبر شود و بحالت اول بر گردد بدون کجی خواهد بود دیت صد دینار و در پرده میان دو
سوراخ بینی هرگاه بریده شود و متاصل شود پانصد دینار است و اگر سوراخ بماند و وصل نشود
ثلث دیت کامله است و اگر بعد معالجه منسد شود خمس دیت انف است که دویست دینار باشد و اگر
نفوذ کند در یکی از منخرین بسوی خیشوم پس از معالجه درست شود و ملتئم گردد پس دیت ان عشر
دیت انف است که صد دینار باشد و اگر منشق شود لبها که دندانها پیدا شود ثلث دیت نفس است پس اگر معالجه

درست

درست شود و ملتئم گردد خمس دیت نفس است و اگر در یکی از دو لب باشد بهمان حساب میسنجند و اگر استخوان
خورد شود در ان ثلث دیت ان عضو است که استخوان در انست و اگر باصلاح بیاید مثل اول دیت ان چهار
خمس دیت خورد شدنست پس اگر جدا شود استخوان از عضوی و ان عضو بسبب ان معطل شود پس دیت
ان دو ثلث دیت ان عضو است پس اگر منجبر شود و باصلاح اید چهار یک خمس دیت فک و انفصالست و
در نقل عظام اعضا و کم مفسد عضو شود مانند عظام سر است نسبت بدیت ان عضو و همچنین در سایر
جراحتها و در شل دستها و پاها ثلث دیت دستست مانند قطع دست اشل و پای اشل و برابر
در انگشتان صحیح و شلاء و تفصیل جزئیات اعضاء در کتب مبسوطه موجود است و باید حکم نکنند در
جنایات جراحات و کسر مگر بعد برء اما برء التفاوت بنظر اهل خبره معین شود و قصاص بدست حاکم
شرع است مگر انکه او صاحب حق را ماذون کند در اینصورت میتواند قصاص کردن   در جنایت
حیوانات و در ان چند وجه است   هرگاه کسی حیوانی از غیر تلف کند که تملک ان برای مسلم صحیح نیست مانند
خنزیر در اینصورت بر او چیزی نیست و اگر ملک ذمی باشد دیت ان میدهد و مالا یملک غیر حیوانی نیز حکم
دارد مانند طنبور و شطرنج و الات شرب خمر نسبت بمسلم ضمان ندارد در مال مسلم و در مال ذمی که اظهار
نکند ضمان ثابتست و در صورت اظهار که منافی شرط ذمه است ضمانی نیست هرگاه حیوانی را تلف کند که ذکوة
بر او واقع نشود و ماکول نیست مانند یوز شکاری و باز و شاهین متلف ضامن قیمت روز تلفست
هرگاه کسی حیوانی را تلف کند که تذکیه قبول میکند و از انتفاع بیفتد ضامن قیمت روز تلفست و اگر وجه انتفاع
ممکن باشد مالک ان مخیر است میان اخذ قیمت روز تلف و تسلیم حیوان بر جانی یا اخذ ما به التفاوت بین
الصحیح و التالف   هرگاه سلوقی را بکشد که شکاری است دیت ان چهل درهم است و دیت سگ باغ و گله
پاسبانی کند بیست درهم است و دیت سگ زراعت یک قفیز از گندم یا جو است و هیچ سگ غیر از اینها دیت ندارد

هرگاه کسی استخوان شتری یا گاوی یا بزی یا گوسفندی بشکند ارش ما بین الصحة والعیب را میگیرد و اجتیاد
تسلیم بجانی و اخذ قیمت ندارد و همچنانکه در اتلاف نفوس است هرگاه شتری عیان چاه افتاده باشد پس یکی عقال
کند دست او را پس برخیزد و در چاه افتد و درهم شکند پس هرگاه ثلثه غرامت ربع آن نفر است از جهت تضییع زیرا که
او سهم خود را حفظ کرده و ثلث آخر تضییع کرده اند هرگاه کسی چشم دابه بکند ارش ما بین التفاوت و ربع قیمت آن
دابه است در حالت صحت آن هرگاه غنم کسی در زراعت افتد و زراعت فاسد کند پس اگر شب حفظ غنم نکرده
تا داخل زرع شده باشد بر مالک ضمان میباشد زیرا که شب باید حفظ ماشیه کند و اگر روز داخل شده باشد
ضمانی نیست زیرا که حفظ زراعت در روز بر عهده صاحب آنست هرگاه دابه کسی جنایت داند بغیر یا ضرر بغیر کند
پس اگر بتفریط مالک بوده او ضامن جنایات اوست والا ضمان ساقط است در ضمان نفوس باید دانست
که هرگاه کسی در شب کسی را دعوت کند یا از خانه بیرون برد او ضامن است تا بخانه و منزل برگرداند پس اگر بمنزل برنگردد
و خبر او معلوم نشود او ضامن دیت او میباشد پس او را کشته بیابند قصاص بر کسی است که او را بیرون برده مگر آنکه
بینه اقامه کند که او دیگری کشته خون مقتول پس اگر از بینه عاجز باشد و ادعا کند که غیر او کشته باید اقامه بینه
بر قاتل کند یا احضار او کند تا انچه بر او ثابت شود بر وفق او حکم کرده شود و مرویست که هرگاه ادعا کند بر اعتذار
قتل او بینه اقامه نشود بر انکه او کشته و بحج نیست دیت را باید گرفت و این احوط است و هرگاه از جنایت
بیرون برد بعد از آن او را مرده یابند و ادعا کند بحج که باجل خود مرده باید اقامه بینه کند یا دیت کامله و قفاعا
هرگاه کسی دایه بجهت شیر دادن طفل اجاره کند و طفل با او دهند که بعد از مدتی برگرداند و چون بیاورد مادر او
و اهل او نشناسند باید قبول کنند طفل را از او زیرا که دایه امین است مگر آنکه علم بهم رسانند که طفل ایشان نیست
در اینصورت اقرار لازم نیست بلکه رد واجب است و فای دیت یا احضار طفل و بینه بر طفل که امر داده مشتبه باشد
هرگاه دایه دایه دیگر گیرد بدون اذن اهل طفل و طفل مفقود شود یا دایه مرده دیت بر دایه اولست هرگاه دایه بر طفل

درخواب

در خواب بغلطد و طفل بمیرد پس اگر برای فخر اینکار اختیار نموده باشد دیت طفل در مال اوست و اگر از راه فقر و حاجت
باشد دیت بر عاقله اوست و هرگاه در خواب بغلطد بر غیر و او را بکشد این داخل شبه عمد است و دیت در مال اوست
خاصه و قصاص نمیباشد و هرگاه کسی کسی را عمدا بکشد و ولی امر قاتل را با اولیاء مقتول تسلیم کند تا قصاص کنند پس شخصی او را
خلاص کند دیه قاتل بر مخلص است و اگر رد نکند باید دیت کامله ادا نماید هرگاه حنف کند شوهر بزن خود و زن بر شوهر
پس یکی دیگری را بکشد پس اگر متهم باشند دیت لازم است و اگر مامون باشند دیت ساقطست و هرگاه کسی از بالا
بر دیگری بیفتد خواه از دیوار و خواه از درخت و یکی یا هر دو بمیرند دیت ساقطست و اگر او را کسی از بالا انداخته
باشد رسانیده و او افتاده دیت اسفل بر اعلا است و اولیاء او دیت را از دافع میگیرند و اگر ضرر دیه او رسیده باشد
دون قتل نیز از دافع و مفزع میگیرد و کسیکه سوار دابه باشد و کسی شیئی دابه کند پس بسبب نفرت دابه جنایت
بر راکب یا غیر او رسد ارش و دیت بر منفر است و کسیکه دابه نزدیک او رسد و نزدیک آن رسد که او را پامال کند پس او دفع
نفرت دهد و در اینصورت منشا جنایت راکب یا غیر او شود بر منفر ارش و دیت لازم نیست و کسیکه سوار دابه
شود و بر اندازد او را پس هلاک کند انسانی را یا بشکند چیزی را خواهد بود ضمان آنچه بعیبت خود شکند بر راکب و انچه پامال
شود ضمان بر راکب نیست پس اگر بزند او را و لازم کند پس هرچه بشکند بعیبت و پا بر راکب است و همچنین اگر واقف
شود بر او ضامن خواهد بود جمیع آنچه دابه بشکند و پامال کند و همچنین سائق ضامن جمیع است و قاید ضامن
آنچه بعیبت بشکند فقط مگر آنکه واقف شود بر آن باز زند و این هم که در اینصورت ضامن جنایت دست و پا
میشود و کسیکه اجاره دهد دابه خود را بکسی پس سوار شود او بر آن و پامال کند چیزی را خواهد بود ضمان بر صاحب
دابه نه بر راکب و اگر صاحب دابه همراه نباشد و در اختیار راکب باشد ضمان بر راکب خواهد بود پس اگر راکب را
بیندازد او خواهد بود برو نه بر چیزی خواه همراه باشد و خواه نباشد و رعی از راکب باشد مگر آنکه شغف او کرده باشد
که در اینصورت ضامن جنایات او خواهد بود و حکم حمار و بغل و شتر و اسب یکیست و کسیکه با اجاره برخود با

کند چیزی را بشکند یا بر کسی بیندازد قصاص متاع و جنایت خواهد بود و اگر دیگری او را انداخته بوده بیندازد
ضمان بر دافع است و هرگاه کسی دیوانه را بکشد پس اگر او قصد کرده او نیز او را در مقام دفع او را کشته
خون او هدر است و اگر نه دیت لازم است و قصاص عاقل بمجنون صحیح نیست و اگر بخطا مجنون را کشد دیت
بر عاقله است و اگر عاقله نداشته باشد بر بیت المال است و اگر مجنون در مقام دفع از خود کسی را بکشد خون مقتول
هدر خواهد بود و هرگاه در حین عقل کسی را کشد و بعد از آن دیوانه شود او را در قصاص میکشند و دیت از او
نمیگیرند و اگر کور کسی را کشد عمد و خطای او یک حکم دارد و دیت بر عاقله است و اگر کسی کسی را بزند که چشمهای
او برآید و مضروب در حالت او را ضربتی زند و او را بکشد دیت مقتول بر عاقله اعمی است اگر عاقله نداشته باشد
در مال خودش در سه سال ادا نماید زیرا که عمد اعمی مانند خطاست و دیت چشمهای خود را از اولیای مقتول
استیفا میکند از ترکه او و دعوی صحیح نخواهد بود و هرکس طفلی را بکشد در قصاص کشته نمیشود و اگر او را
بخطا کشد دیت بر عاقله اوست مگر آنکه ده ساله باشد یا ممیز باشد که در این صورت قصاص
از او صحیحست و حدود تامه بر او واقع نمیشود و کسیکه احداث کند در راه مسلمانان چیزی را که بوده
برای او یا در ملک غیر بدون اذن مانند کندن چاهی یا ایستاده کردن ستونی یا ساختن دیواری یا بادگیر
ناودانی و کسی در آنجا افتد یا در زیر دیوار بماند یا پای کسی بلغزد یا عضوی بشکند ضمان بر محدث آن سبب خواهد
بود خواه جنایت بر نفس باشد و خواه بر مال خواه کم و خواه زیاده و اگر احداث کند چیزی که احداث برای
صحیح بوده بر او ضمانی نخواهد بود و کسیکه در خانه دیگری آتش زند هرچه از نفوس و اساس و امتعه تلف
شود ضامنست و قتل او واجبست و اگر در خانه خود آتش زند یا مشتعل کند و باد بخانه دیگری برد بر او
ضمان نیست و هرگاه شتر کسی مست شود واجبست حبس و حفظ از برای صاحبان پس اگر تفریط در حبس و حفظ
آن کند و جنایت از آن اتفاق افتد خواه تلف نفس و خواه تلف مال او ضامنست مگر آنکه هنوز علم بمستی او

بهم نرسیده باشد و هرگاه دابه کسی بر دابه دیگری در مکان داخل شود و منشا جنایت گردد ضمان بر صاحب
دابه است که داخل شده بر دابه دیگری و اگر دابه دیگری داخل بر دابه این شخص شده در مکان و جنایت افتاد
دابه با رسیده ضمان صاحب دابه اولی ساقطست و اگر شتر مست و اگر جنایت کرده مجنی علیه بکشد آن شتر را
جنایت او با قیمت شتر متلوف میسنجد و ما به التفاوت محسوب میدارند و هرگاه کسی حیوان دیگری را بکشد
یا زخم زند باید قیمت و ارش او را بدهد و هرگاه که غلام خود را سوار دابه کرده باشد ضامن جنایت
آن دابه است و هرگاه کسی بی اذن داخل خانه کسی شود پس سگ اهل خانه او را بگزد بر اهل خانه ضمانی
نیست و اگر باذن ایشان داخل شود ایشان جنایت سگ را ضامن اند و هرگاه دابه رها شود و کسی را لگد کوب
کند و منشا تلف نفس یا جنایت اعضا گردد بر مالک چیزی نیست و کسیکه زن زاده را ختنه کند و الحاح
با و نماید و آن زن بمیرد دیت بر اوست و هرگاه طبیب یا بیطار دعوی کند باید برائت از ولی بگیرد و الا ضامن خواهد
بود و ختان اگر حشفه را قطع کند ضامنست و هرگاه دو کس سوار یک دابه شوند پس جنایتی از او سر زند
هر دو بالسویه ضامنند
در طریق اثبات قتل و جنایت و کیفیت قسامه باید دانست که
حکم در قتل ثابت نمیشود مگر باقرار قاتل دو مرتبه در حالت صحت و عقل یا اختیار خواه قتل عمد باشد
و خواه خطا و خواه شبه عمد یا باقامه شهادت دو نفر از عدول مسلمین پس اگر اولیای مقتول دو شاهد
نداشته باشند خواهد بود بر ایشان قسامه پنجاه مرد از ایشان قسم میخورند بالله که مدعی علیه صاحب
ایشان را کشته اگر قتل عمد باشد و بیست و پنج نفر اگر قتل خطا باشد و قسامه نمیباشد مگر با تهمت و
در غیر محل تهمت قسامه نمیباشد و هرگاه ببینه عدلین یا بقسامه قتل ثابت شود در عمد قود یا قبول دیت
از جانی و در شبه عمد دیت فقط بر جانی و در خطا دیت بر عاقله جانی متحقق میشود و هرگاه دو شاهد
نباشد برای اولیاء مقتول یا غیر ایشان و نه پنجاه نفر از اهل قسامه از خویشان ایشان باید متهم پنجاه نفر

بیاورد دیگر قسم خورند از طرف او که او بریء است از این دم پس اگر پنجاه نفر نداشته باشد باید پنجاه قسم مکرر خورد
و هرگاه او بری میشود پس اگر امتناع کند از قسم حکم قتل بر او لازم میشود و بینه در اعضا مانند بینه در نفس است
و قسامه در آن واجب است مگر آنکه دو عدل و لیکن کل ذلک وفاقا للمشهور و خلافا للشیخ پس بنا بر مذهب او
هر چه در آن دیه کامله است قسامه شش نفر اند که قسم میخورند که جنایت از مدعی علیه است پس باید مدعی
شش نفر قسم میخورد پس اگر نخورد مدعی علیه شش نفر قسامه اقامه میکند و او بری است از این جنایت پس اگر تنها شد
شش مرتبه قسم میخورد پس اگر امتناع کند دیه بر او لازم میشود و در سدس دیه قسامه یک قسم است
و در ثلث دیه دو نفر و در نصف سه نفر و علی هذا القیاس و در صورت عدم قسامه یمین مدعی علیه بعدد
عدد و الا پس قسامه مدعی علیه بر او ثابت او بر مجهول نجح و الا پس قسم او یمین قدد و الا الزام دیه است و الله
اعلم ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا و لا
تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین ولیکن هذا
آخر ما اوردنا ایراده فی هذه الوجیزة العزیزة وکان الفراغ منها لیلة الاثنین التاسع عشر من شهر الشوال
من السنة الثامنة من العشر الثانی من المائة الثالثة من الالف الثانی من الهجرة المصطفویة علی مهاجرها
واله افضل التحیة علی ید مصنفه الجانی ابی احمد محمد بن عبد النبی النیشابوری الخراسانی اعاذه الله تعالی علیه
من شآبیب جوده الجراف فی محروسة الاروم من ارض فارس صانها الله تعالی عن طوارق الافات فی اناء اللیل
وحوادث الاشراق فی اطراف النهار حامدا مصلیا مستغفرا   خامه سید چون عصای کلیم کرد تا شطر نیل
فکرت فلق زد رقم بر صحیفه ایام   سال تاریخ این هدایت خلق   تمت الکتاب بعون العزیز الوهاب
فی یوم الاثنین من شهر ذی حجة الحرام سنة ۱۲۳۱ من الهجرة النبویة المصطفویة ص و آله الف تحیة وثناء وانا
العبد محمد باقر بن محمد علی الهمدانی

م م م